

چندگفتار در باره ی

کرد، کردی، کردستان

از

چنگیز پهلوان

۱۳۹۴

نشر فراز

مجموعه ی زبانهای حوزه ی تمدن ایرانی
(۴)

چند گفتار در باره ی

کرد، کردی و کردستان

چند گفتار در باره ی

کرد، کردی و کردستان

از

چنگیز پهلوان

نشر فراز

اندیشه ۱۳۹۴

تاریخ انتشار به صورت تکثیر محدود و پخش در شبکه ی جهانی
اسفند ۱۳۹۵ / مارس ۲۰۱۷

شناسنامه

عنوان: چند گفتار در باره ی کرد، کردی و کردستان

ناشر: نشر فراز

تاریخ انتشار: ۱۳۹۵

فهرست گفتارها: (این گفتارها در طول سالهای ۱۳۹۳-۱۳۹۴ تنظیم شده اند مگر

آنکه تاریخ دیگری ذکر کرده باشم)

۱- نگاهی دیگر به پدیده ی جابجاییهای جمعیتی

۲- کردستان : امروز و فردا

۳- کردی چیست؟

۴- کرد کیست؟

نگاهی دیگر به پدیده ی جابجاییهای جمعیتی یادداشت

آنچه در زیر می آید یکی از نوشته هایی است که در طول سال ۱۳۸۶ به روزنامه ی «اعتماد» می دادم. در همین حوالی مطالبی با عنوانی جامع به نام «یادداشت‌های فرهنگی» به روزنامه ی «شرق» می دادم و سپس با عنوانی مشترک زیر نام «نگرشهای فرهنگی» به روزنامه ی اعتماد. کسی که این مطالب را می گرفت اخلاق نشان نداد. از این رو از نگارش بازایستادم.

نکته ی مهم در نوشته ی کنونی به باورم این واقعیت است که در همان هنگام تنها بر اثر نگاه فرهنگی به وضعیت عراق متوجه نابسامانیهای رشد یابنده در این کشور بودم اما در ایران کسی به این چیزها اعتنایی نداشت. سیاست خارجی ایران تنها در چارچوبهای استنباطات گروهی و درون شیعی شکل می گیرد. پیشترها به اندازه ی کافی این نگرش را نقد کرده ام. در صفوف اپوزیسیون نیز وضع بهتری نداریم. نخست آن که بیشتر چیزهایی که در اپوزیسیون بر زبان می آید ترجمه ی ناقص از منابع غربی است؛ دودیدگر آن که مطالبی از دیدگاهی مرتفع و فخرفروشانه و در نهایت بی اساس و پایه ترویج داده می شود. ندیده ام کسی را که برای نمونه حتی بتواند نگاهی گذرا و مبتنی بر آشنایی به افغانستان بیندازد. ولگرد پریشان اندیشی روزی به این قلم می گفت آخر این افغانستان هم چیزی است که آدم راجع به آن بنویسد! همین آدم در ولگردیهایش به مدد ضرب مکانیکی و صنعتی واژه مدعی شده است که افغانستان هم باید در عرصه ی زبان از الگوی او پیروی کند! این مردمان کوچک و باجگیر که نه اپوزیسیون اند و نه پوزیسیون، همواره «سهم النفط» طلب می کرده اند و با خواری این و آن را تلکه می کرده اند و روزگار می گذرانده اند، نه درک درستی از افغانستان یا تاجیکستان دارند و نه قادرند بدانند قلمرو زبان فارسی به چه معناست و کجاست؟ تنها کاری که بلدند قاپیدن اندیشه ی دیگری است و باز نویسی سخنان گفته شده.

این نکته به کنار اما تا وقتی که تکه های از هم گسیخته ی این روشنفکری شلخته ی دهه ی چهل هوز دست و پا می زند و در کنار تابوت حزب توده و مرحوم نیروی سوم و کانون غیر دموکراتیک نویسندگان آه و ناله سر می دهد و تصور می کند کسی نبوده است قدر این باجگیران را بداند و درست و حسابی باج به اینان دهد، چگونه می توان از این اصلاح طلبان از نفس افتاده توقع داشت فارغ از «خودی» و «غیرخودی» در ارتباط با رویدادهای بزرگ و مهمی که در حوزه ی تمدن ایرانی و در جهان جاری است، نگاهی تمدنی سامان دهند. تنها چیزی که می دانستند این بود که «گفتگوی تمدنها» را برگیرند و دکانی دونبش بسازند بی آن که چیزی برای عرضه در اختیار داشته باشند. این حضرات در کنار آن سپاه مال اندوزی قرار می گیرند که افراطیگری و حذف دیگری و دگراندیشی را سلاح سودجویی ساخته اند و در امواج عملگرایی فزاینده از درک تحولات و از فهم شکلگیری آینده حتی آینده ی نزدیک بازمی مانند. در فاصله ای که نوشته ی زیر انتشار یافت وضع عراق بر اثر دخالت‌های نسنجیده در سوریه روبه وخامت گذاشت. نه رهبری منجمد سوریه توان داشت از خود نرمش نشان دهد و اسباب گذار از خود را فراهم آورد و نه دخالت کنندگان طالب چنین چیزی

بودند. گویی همه چیز می رفت به سوی شکلگیری خشونت بی مانند در دوران کنونی. اگر نوشته ی زیر را می آورم تنها بدین خاطر است که نشان دهم در آن مقطع، کشور عراق در چه موقعیتی قرار داشته است و به راستی این امکان وجود می داشت با اتخاذ سیاستهایی اندیشیده از ورود به پهنه ای خونین به سرگردگی «خلافت خواهان» پرهیز کرد. چنین نشد. عدم درک موقعیت و دخالت چند جانبه ی حساب شده ی خارجی وضعیت ناخوشایند و غم انگیز کنونی را به بار نشاند.

جهت و ابعاد حرکت های جمعیتی در عراق از هنگامی که مقاله ی زیر را انتشار دادم یکسره دگرگون شده است. از زمانی که «داعش» حضور خود را در عراق رسمیت داد و علنی کرد چنان خشونت بی بار نشاند که تصورش تا این حد نمی رفت. هجوم به شیعیان امری بدیهی می نمود اما این خشونت به همین حد محدود نماند. گریبان کردان و ترکمنان و ایزدیان و مسیحیان را هم گرفت. بسیاری از سنیان ناخشنود و متفاوت اندیش را هم از دم تیغ گذراند یا آواره ساخت.

به راستی آنچه که به جابجایی درونی شهرت یافته است چیزی نیست جز آوارگی. در عراق این آوارگی در فاصله ی زمانی کوتاهی رخ داد و به واقعیت پیوست و گرنه ابعاد جابجایی و آوارگی در سوریه وحشتناک است و باورنکردنی. شهرهای زیبای سوریه یکی پس از دیگری با خاک یکسان شدند و به ویرانه هایی تصویری تبدیل گشتند. حلب که روزگاری مهد تمدن و رونق فرهنگی و اقتصادی بود و تا همین دوره ی اخیر نیز چنین نقشی را به عهده داشت، اکنون خرابه بازاری را به نمایش می گذارد باورنکردنی. در اینجا چند پرسش مهم در برابرمان سر برمی کشد.

جابجایی گسترده ای در ماه اوت سال جاری مسیحی به سوی شمال عراق در جریان بوده است. بر اثر این جابجایی از سوم ماه فرنگی اوت به این سو در سال ۲۰۱۴ در عراق حدود دو میلیون نفر (۱/۸) جابجا شده اند. این رقم را باید بر جابجاییهای پیش از ۲۰۱۴ افزود. در ضمن خوب است بدانیم که دویست و بیست و پنج هزار نفر نیز از سوریه به شمال عراق پناه آورده اند. حرکت های جمعیتی چشمگیری رو به سوی اربیل و دهوک داشته اند. مقامات محلی دهوک از جابجایی چهارصد هزار نفر گزارش کرده اند. این جابجایی در اساس در قلمرو اقلیم کردستان است. جابجاییهای برآمده از نینوا و انبار حرکتشان به سوی اقلیمها یا استانهای مرکزی و جنوبی است. این حرکتها جهتشان متوجه کربلا، نجف، قادسیه، بغداد و بصره بوده است. مقامات محلی در این شهرها می گویند دیگر قادر نیستند خدمات لازم را در اختیار این جابجاشدگان قرار دهند. نبردهایی که در انبار صورت گرفت به جابجایی هشتصد و پنجاه هزار نفر انجامید. اگر میلیونها جابجا شده و پناهنده ی سوریه ای را به این ارقام بیفزاییم آنگاه اندکی از میزان فاجعه ای را که در این مدت رخ داده است، درک می کنیم. در خور توجه آن که یورش داعش به کردان موجب شده که شمار زیادی از این کردان که چیزی بیش از دویست هزار نفر بوده است به ترکیه بگریزند. هنوز شمار قطعی گریختگان از سوریه به ترکیه را در دست نداریم تا به این رقم پیشین بیفزاییم. همه چیز در حال دگرگونی است.

¹. UN-OCHA. August 2014.

جنگ سوریه، درگیریهای جمهوری آفریقای مرکزی، تحولات خونین عراق، کنیا و افغانستان بنا بر گزارشهای کمیساریا عالی پناهندگان سازمان ملل متحد در سال ۲۰۱۳ بیش از پنجاه میلیون نفر را بی خانمان و جابجا کرده است. خواه در درون کشورشان، خواه خارج از وطنشان. این رقم درگیریهای اخیر عراق را که بر اثر یورش «داعش» پدیدارگشته است دربرنمی گیرد. این کمیساریا معتقد است نیمی از این جابجاشدگان کودک اند.

گزارش سالانه ی کمیساریای پناهندگان سازمان ملل متحد در ارتباط با شمار پناهندگان از سال ۲۰۱۲ به ۲۰۱۳ افزایشی حدود شش میلیون نفر را نشان می دهد. جنگ سوریه به تنهایی دومیلیون و نیم نفر پناهنده به بار نشانده و شش میلیون ونیم نفر جابجایی درونی در داخل کشور. این گزارش یادآور می شود که بیش از نیمی از پناهندگان از سه کشور افغانستان و سوریه و سومالی برآمده بوده اند. سه کشور پاکستان و ایران و لبنان بیش از کشورهای دیگر پذیرای پناهندگان بوده اند. در میان گروه های مختلف در گزارش کمیساریا بیشترین تعداد را کسانی تشکیل می داده اند که بر اثر اجبار تن به جابجایی درونی داده بوده اند. رقم افراد این گروه به بیش از سی و سه میلیون نفر می رسیده است و بزرگترین گروه را در میان طبقات مختلف می ساخته است.

گزارش کمیساریای پناهندگان به نکته های در خور توجه بسیاری اشاره دارد. از آن میان می توان دید که کشوری کوچک چون لبنان به طور نسبی بیشترین پناهندگان را پذیراشده است یعنی ۱۷۸ نفر در هر هزار نفر از جمعیت خود. چیزی حدود یک پنجم. این کشور گرچه ثروتمند نیست اما گشاده نظری دارد و از نظر فرهنگی خود را متعهد می داند. غربیان اما بسیار می گویند و اندک عمل می کنند. از جاهایی چون استرالیا می گذریم که حصار می آفریند و اردوگاه های مرگ برای متقاضیان پناهندگی برپا می سازد آن هم در خارج از خاک خود به مدد رشوه و فساد. گزارش کمیساریا می گوید بیش از ۴۶ درصد از پناهندگان یعنی حدود پنج ونیم میلیون نفر درکشورهایی استقرار یافته اند که درآمد سرانه ی آنها کمتر از پنج هزار دلار بوده است. آن وقت است که به راستی می توان فهمید استرالیا چه خشونتتی به خرج می دهد.

پناهندگی در ابعاد وسیع و جابجایی گسترده، پدیده ای است بغرنج و چندوجهی. این قلم تنها به یکی دو بعد این پدیده نگاه می اندازد. ابعاد انسانی آن را باید به مدد ابزار فکری دیگری به بحث گذاشت. در اینجا می خواهیم و در گذشته خواسته بوده ام نشان دهم که پیامدهای فرهنگی و تمدنی این جریان را نباید نادیده گرفت. در زیر به نکته هایی در همین رابطه اشاره می کنم.

نخست آن که پناهندگی گسترده ای اکنون در جریان است که بیشترین شمار پناهندگان در چارچوب تمدنی و فرهنگی خویشاوندی حرکت می کنند. نگاه بیندازیم به پناهندگان افغانستان یا پناهندگان سوریه (به لبنان/اردن/عراق/ترکیه) و پناهندگان عراق که در همین نواحی پناه می جویند. در دوره ی جنگ هشت ساله بیشترینشان به ایران می آمدند. به آفریقا نمی پردازم که بیشترین پناهجویان در منطقه ای آشنا حرکت می کنند. آنچه از این مجموعه، چه در خاورمیانه و چه در آفریقا سرریز می کند به راستی قابل قیاس نیست با حرکتی که در حوزه های آشنا و خویشاوند جریان می یابد. از این

روست که فکر می‌کنم چنین پدیده و حرکت‌هایی به دنبال خود پیامدهایی فرهنگی و سیاسی نیز به همراه دارند.

در ارتباط با آثار یکه و بی‌مانند پناهجویان افغانستانی به ایران که حکومت وقت ایران هرگز نتوانست چارچوبی پایدار برای سامان بخشیدن به آن تنظیم کند، پیشترها اشاراتی تفصیلی داشته‌ام. گردانندگان مدیریتهای سیاسی / امنیتی / سپاهی به جای آن که پند گیرند و اندیشه‌های فرهنگی را ارج بنهند، پادوهای به ظاهر فرهنگی خود را به تهمت زدن و دروغ‌پراکنی و تخریب شخصیت می‌رانند و می‌رانند. از این وجه از قضیه پسانتر در جایی دیگر سخن خواهم گفت.

حرکت‌های مرتبط با جابجای درونی را وقتی می‌توان درست درک کرد که آنها را در ارتباط با پناهجویی‌های مرتبط با حوزه ی خویشاوند و مشترک تمدنی در نظر آوریم و قادر باشیم آنها را به صورت موردی و به شکل یک جریان تمدنی بسنجیم و درک کنیم. سیاست‌های عملگرا گرچه گاه کارآیی کوتاه مدت دارند اما فاقد جاهت دراز مدت و پایدارند.

از هنگامی که هواخواهان استقرار «خلافت اسلامی» آشکارا وارد نبرد گشته‌اند برای نخستین بار با جریانی روبه‌رو می‌شویم که خصلت و اکنشی «القاعده» را کنار می‌گذارد و با خصلتی فکری- کنشی و حتی ایدئولوژیک سلاح برمی‌گیرد. «داعش» از درون القاعده برآمده است اما از هر نظر با آن تفاوت دارد. دو جریان اخوان المسلمین و القاعده و بسیاری جریانهای خرد و کلان اسلامی به پیدایی «داعش» مدد رسانده‌اند و زمینه‌سازش بوده‌اند اما این نوزاد و این عنصر جدید الولاده را نباید با آنها و با همه‌ی گذشته یکسان دانست و یکی گرفت. داعش نظام اسلامی جانشین مطرح کرده است و تنها به ذکر نام اسلام اکتفا نمی‌کند. این نظام مبتنی است بر اندیشه‌های سلفی و الگوبرداری می‌کند از خلافت اسلامی. درست است که داعش با سلفی‌گری به خلافت اسلامی دوران آغازین چشم می‌دوزد اما هرگز نخواست است از خلافت اسلامی عثمانی با صراحت سخن بگوید. بنابراین، صراحت داعش خودبخود در معرض ابهام قرار گرفته است. داعش از نظام ولایت فقیه شیعی فاصله می‌گیرد اما مگر خلیفه در نظام سلفی اختیارات کمتری دارد؟

آنچه «داعش» نام داشت، اکنون به اختصار فقط «خلافت اسلامی» نام گرفته است. داعش مخفف «خلافت اسلامی در عراق و شام» بود اما نام تازه بیانگر زیاده‌خواهی و اشتباهی سیری نا پذیر همین گروه است. به تدریج خودآگاهی در درون داعش پوست می‌اندازد و به کمال ناگفته‌تقرب می‌جوید. عصر خلافت را حالا باید بازساخت. به همین سبب هم ترکیه ی اردوغان که در آغاز حامی جدی داعش بوده است نمی‌تواند یکصد و هشتاد درجه بچرخد و همچون عضوی از ناتو علیه نوزاد محبوبش وارد عرصه ی نبرد شود. ترکیه ی اردوغان بسان گذشته همچنان درگیر بحران دو هویتی است: تجدد و سنتِ خلافت. کمالیست‌ها می‌کوشیدند این تضاد را از راه گسترش فرهنگ ترکیه ای به گونه ای سامان دهند که سراسر آسیای مرکزی را به خود متصل کنند. ترکیه ی اردوغان می‌خواهد همین آرمان را با وسعتی بیشتر پی بگیرد و به آسیای میانه بسنده نکند و جهان اسلام خاصه جهان اسلام وابسته به خلافت عثمانی را به خود بپیوندد. دخالت ترکیه در سوریه که در آغاز موجه و مستدل نمی‌نمود، اکنون چهره گشوده است و نیات درونی اش را آشکار می‌سازد.

«داعش» را چگونه باید معرفی کرد؟ یعنی رسانه‌ها این گروه را باچه نامی به مخاطبان خود بشناسانند. در آغاز همین عنوان «داعش» به کار می‌رفت. سپس نام کامل این گروه را به کار بستند یعنی «دولت اسلامی عراق و شام». پسانتر کوتاه شده‌ی انگلیسی این نام را ترویج دادند یعنی «دولت اسلامی». گاهی هم سخن از «خلافت اسلامی» به میان می‌آمد. هر یک از این نامها معنا و کشش خاصی به همراه داشت. رسانه‌های غرب نمی‌دانستند چه کنند. آسان‌تر از همه این بود که این گروه را گروه تروریستی بنامند خاصه پس از آن که شماری از مسلمانان مقیم کشورهای غرب (اروپا، آمریکا و حتی اقیانوسیه) به صفوف داعش پیوستند. در این میان گرداننده‌ی بی‌بی‌سی فارسی با عشوه‌ای کریمه اعلام کرد این گروه را «دولت اسلامی» خطاب می‌کند زیرا خود را چنین می‌نامند. تصورش بر این بود که تروریست بودنشان به اثبات نرسیده است یعنی وفاق همگانی در این مورد وجود ندارد. این بیچاره‌ها ی عقب افتاده حتی قادر نیستند همپای سازمان مادر خود گام بردارند. سرانجام وزیر خارجه‌ی فرانسه کار را آسان کرد و گفت عربان این گروه را داعش می‌نامند. سپس گفت این یک گروه تروریستی است، نه یک دولت و من این گروه را داعش آدمکش (گلوپاره کن!) نام می‌نهم. این سخن درست خلاف ادعای بی‌طرفی گرداننده‌ی عقب افتاده‌ی بی‌بی‌سی بود که خواسته بود ژستی کاذب و به ظاهر عینی از خود به نمایش بگذارد و داعش را دولت اسلامی بنامد! همان کاری که همین حضرت و دوستانش در ارتباط با تبدیل نام خلیج فارس به خلیج انجام دادند.

به واقع در آغاز خود این گروه نیز خود را داعش می‌نامید که مخفف عنوان عربی این گروه بود: *الدولة الإسلامية في العراق والشام*. این نام را با حروف اختصاری به لاتن به دو شیوه به کار بستند: **ISIS** و **ISIL**؛ اولی مخفف سوریه بود و دومی مخفف شام یعنی حضرات شرق شناس غربی شام را ترجمه کرده بودند به **Levant**. حالا که قرار است پس از گلو بردنها سیاستی تهاجمی با داعش به اجرا درآید همه به تدریج سعی می‌کنند این گروه را تخفیف دهند و با نامهای رسانه‌ای منفی از این حضرات و سازمانشان نام ببرند.

در حالی که عربستان با دل‌بستگی به مذهب سلفی - وهابی نفوذ گسترده‌ی خود را دنبال می‌کرد، ترکیه با توسل به عشقی دیرین که رؤیای بازسازی خلافت را در سر می‌پروراند به صحنه‌ای بغرنج و چند بعدی وارد شده است. اینها همه نکته‌هایی مهم اند که نمی‌توان در اینجا به تفصیل بسط داد. تنها می‌پرسم آیا در چنین شرایطی که اعضای ناتو و شماری در خور توجه از کشورهای عربی و سنی به تدریج برنامه‌هایی مشترک به رهبری آمریکا تنظیم می‌کنند، می‌توان با نگرشهای مبتنی بر ایدئولوژی دینی به ترسیم راهبردی همه‌جانبه برای ایران و وراتر از آن برای حوزه‌ی تمدن ایرانی رو آورد؟ این چنین کاری میسر نمی‌شود مگر به مدد نگرش تمدنی.

همان سان که داعش رویکردی تازه سروسامان داده است، بازیگران دیگر منطقه‌ای مانند ایران نیز ناچار باید رویکرد منطقی و سامان یافته‌ی تمدنی خود را شکل دهند تا جدی گرفته شوند. درست است که در سالهای اخیر به عنصر شیعه در پهنه‌ی تمدن ایرانی بیش از گذشته توجه شده است اما نباید از یادبرد که این توجه همراه بوده است با کم و کاستهای بسیار. اشتباه هنگامی سربرمی‌کشد که در چارچوب تمدنی چند بعدی مانند تمدن ایرانی تنها به یک عنصر بسنده کنیم و از درک تنوع بازممانیم. سیاستگذاری

در عرصه ی تمدن ایرانی بس بغرنج و پیچیده است. این سیاستگذاری را نمی توان شتابزده و تک محوری تنظیم و ترسیم کرد.

داعش نخست از جنگهای درونی سوریه که با حمایت غرب و ترکیه و چند کشور عربی خاصه قطر و عربستان سعودی راه افتاد، بهره گرفت و توانست در کنار پیکار با رژیم سوریه، جریانهای مخالف با همین رژیم را شکست دهد و گستره ای از زمین را فراچنگ آورد که صاحب نفت و نیروی انسانی بودمانند دیرالزور.

اگر بخواهیم برآمدن بلافصل «داعش» را ریشه یابی کنیم ناچار باید به جنگهای داخلی در سوریه بازگردیم. البته نمی توان به این اندازه بسنده کرد. توجه به رویدادهای مهم دیگری چون انقلاب اسلامی ۵۷ و برآمدن طالبان و سپس شکلگیری القاعده از درون طالبان و حرکتهای اسلامی در آسیای مرکزی و کاشغر همه در جای خود اهمیت دارند. در سوریه اما داعش دو جریان پیش از خود و چه بسا همراه باخود را بر دوش می کشد. یکی جبهه النصره است و دیگری حرکت خراسان. این جریانها همه جریانهایی خلافت خواه در میان اهل تسنن به شمار می روند.

این قلم چندبار به سوریه و نقاط مختلف آن سفر کرده است؛ در دوران بشار اسد. از زمان حافظ اسد استبداد سیاسی گسترده ای حاکم بود که نخست به مدد ناسیونالیسم عربی و رگه هایی از سوسیالیسم ناصری چهره می آراست و سپس به ویژه در دوران پس از جمال عبدالناصر می کوشید با تقویت رگه های سوسیالیستی بر اقلیت بودن خود سرپوش بگذارد. اسدیان و گروه حاکم در سوریه از علویان اند گرچه در را به روی دیگر افراد گروه های دینی نبسته بوده اند. وابستگان به گروه های دینی بیشتر به شکل فردی می توانستند عرض اندام کنند نه به صورت گروهی مگر در ارتباط با اجرای مراسم و آیینهایی خاص. در نتیجه در سوریه با نظام سیاسی ویژه ای روبه روبرویم که گونه ی مشابهی از آن را در عراق می دیدیم. در یکی اهل تسنن در اکثریت بود (یعنی در سوریه) و در دیگری اهل تشیع (یعنی در عراق). اما هر دو رژیم در سوریه و در عصر صدام در عراق در اقلیت بودند و درخور توجه آن که این دو رژیم سخت باهم خصومت می ورزیدند. هر دو در ضمن از شعار ناسیونالیسم عربی ذره ای پس نمی نشستند، هر چند با تفاوتهایی از نظر توجیه و در عرصه ی عمل.

وقتی صدام سقوط کرد صحنه ی سیاسی در این دو کشور دگرگون گشت. در عراق شیعیان و کردان به قدرت رسیدند و در سوریه تصور بر این شد که علویان بی رقیب و بلامنازع شده اند. همین استنباط خطا در سوریه و همپای آن در ایران موجب شد که نظام سوریه نهراسیده دست به عمل بزند و رعایت بسیاری چیزها را نکند و حدودود نشناسد. در آن موقع هنگامی که به سوریه می رفتم می دیدم به راستی اقلیتهای دینی خاصه انواع اقلیتهای دینی مسیحی از آزادی عمل و حتی تبلیغ برخوردارند مشروط به آن که وارد حوزه ی سیاست نشوند و رژیم اسد دوم را به چالش نکشند.

در آن هنگام برای آشنایی با زبانی باستانی به سوریه می رفتم و بی هیچ مانع و رادعی می توانستم با مسیحیان گونه گونه گون تماس بگیرم و از دانششان بهره ببرم. با این حال حس می شد که اهل تسنن از نظام حاکم خشنود نیستند. دستگاه امنیت سوریه بس نیرومند و گسترده عمل می کرد و به راستی کسی را جرأت مخالفت نبود. اسد جوان هنگامی که برجای پدر نشست فراوان امید در جامعه پخش کرد. به تدریج اما این امیدها به یأس انجامید به یک علت ساده: فساد گسترده. نوعی بورژوازی اداری شکل

گرفته بود که همه چیز خواه بود و سکولار و در نتیجه به جریانها و حرکت‌های دینی شکیب نشان نمی داد. از هر بابت عرفی عمل می کرد و به اصطلاح امروزیان سیاسی سکولار را پی می گرفت. وجهی ناسیونالیستی اش را محدود ساخته بود به لبنان و دست در دست ایران نه تنها از بحرانهای مالی می گریخت، بل با حزب الله که وجهی دینی و سیاسی متفاوتی از علویان سوریه داشت هماهنگیهای فراوان به نمایش می گذاشت. علویان سوریه از این موقعیت بهره ها می بردند و در عمل نیز پشتیبان رژیم به شمار می آمدند. با این حال نباید از یاد برد که هم‌آواییهای اسد با حزب الله و بالبنان به طور کلی مبنایی تمدنی نیز ندارد چنان که همدلیهای ایران با حزب الله و با اسد نیز مبتنی بر گرایشهای تمدنی است هر چند که همه ی بازیگران این صحنه به این امر واقف نباشند یا اعتراف نکنند یا با آگاهی درست به عمل نپیوندند. در زمان محمد رضا شاه نیز ایران به یاری شیعیان لبنان می شتافت.

کوتاه آن که حتی وقتی صدام سقوط کرد آن بخش از خاورمیانه که از راه سوریه متصل به اسرائیل می شد در آرامش سر می کرد. جنبشهای مردمی در عراق یعنی جنبشهای شیعیان و کردان جذابیتهای نداشتند برای اهل تسنن. از این رو اتاقهای فکر در آمریکا در اندیشه ی خاورمیانه ی دیگری برآمدند که هم به سود اسرائیل باشد و هم دگرگونی‌هایی بنیادی در ساختارهای حکومتی شماری از کشورهای عرب به ثمر بنشانند. بهار عرب و سقوط قذافی آنچه را نمی شد به صورتی دیگر به دست آورد پشتیبانی مردمی در شماری از کشورهای عربی مانند تونس و مصر به واقعیت درآورد و در کشوری چون لیبی به مدد هواپیماهای غربی و دستگاه های اطلاعاتی غرب کشوری را از دست یک مستبد خارج ساخت و به دست شماری از مستبدان انداخت.

بهار عرب در همه جا بازدهی یکسان و برابر نداشت. در تونس فضا را نرمتر ساخت اما در مصر نتوانست از ناآرامی و تنش دوری بجوید. اخوان المسلمین در یک انتخابات آزاد به قدرت رسید گرچه تعهد کرده بود در انتخابات دور اول شرکت نکند. به این تعهد پایبند نماند و مخالفان سکولار اندیش یا عرفی مسلک خود را در برابر عملی انجام شده قرارداد وقتی که «مرسی» را نامزد ریاست جمهوری کرد. با همه ی این احوال اردوی رئیس جمهور برکنار شده به رهبری شفیق آرای در خور توجهی کسب کرد. اخوانیان با مساعدت دیگر گروه های مذهبی توانستند همین انتخابات را ببرند، نه به تنهایی. دستگاه مبارک برخلاف دستگاه محمد رضا شاه از خود شخصیت نشان داد. ارتش مقاومت می کرد و حاضر نبود سنت عرفی حکومت را ناگهان تبدیل کند به روال دینی. روشنفکران مصر نیز برخلاف روشنفکران فرصت طلب ایرانی حاضر نشدند همه چیز را فدای نورسیدگان دینی کنند و سپس توبره ی پشیمانی بر دوش بیندازند و سرانجام تن به سازش دهند و اصلاح طلبی حکومتی را تبلیغ کنند و جار بزنند. ما در اینجا نمی خواهیم به جزییات بهار عرب بپردازیم. تنها می خواهیم بگوییم بهار عرب پدیده ای واحد نبود. در هر کشور به شکلی درآمد. در سوریه بهار عرب نتوانست از رونق برخوردار شود. در سوریه حکومتی استبدادی برجا بود اما هنگامی که به این کشور سفر می کردم همه جا قیمت اجناس و کالاهای عرضه شده یکسان بود. نان و میوه و حمل و نقل کمابیش به یک قیمت عرضه می شد. این پدیده را نباید کم ارج نهاد. در آغاز که بهار عرب رواج گرفت در سوریه هیچ جنبشی به چشم نمی خورد. این وضع اما به تدریج خاصه با دخالت‌های بیرونی تحول یافت. این درست است که در

بُن جامعه مخالفت‌های گونه‌گون جریان داشت اما هیچ یک در حدی نبود که قادر باشد حکومت را بلرزاند. جابجایی حکومت نیازمند قدرتی جامع‌تر و ترکیبی نیرومندتر می‌بود. این کار را قدرتهای خارجی به ثمر رساندند. پدیده‌ی مهم دیگر این است که از زمان یورش اتحاد جماهیر شوروی به افغانستان نیروهای پرکنده‌ای در منطقه‌ی خاورمیان پراکنده شده‌اند که در انتها فرصت‌اند و به دنبال سرزمینی بی‌سرپرست‌اند تا در آنجا مستقر شوند. پس از افغانستان سرانجام نوبت سوریه فرارسید. تونس و مصر اجازه‌ی سرافرازی بدین گروه‌ها ندادند.

نکته‌ی مهم اما این بود که رژیم سوریه برخلاف انتظار عمومی مقاومتی کم مانند از خود نشان داد. این ایستادگی اما موجب شد که صدها هزارتن بی‌خانمان شوند و سراسر کشور در معرض ویرانی و آشوب و ناامنی قرار بگیرد. قدرت رژیم اسد از گروه‌هایی برمی‌آمد که موجودیت خود را در خطر می‌دیدند. چنانچه اسلام‌گرایان عنان کشور را به دست می‌گرفتند تردید ندارم که کشتار گردانندگان حکومت و حتی مردم عادی ابعاد گسترده‌ای به خود می‌گرفت. تجربه‌ی انقلاب ایران نوعی خودآگاهی در رده‌های حکومتی در کشورهای کمابیش مشابه به وجود آورده است و اصولاً همه‌را به فکر انداخته است که اگر قدرت را دودستی تقدیم کنی، در مرحله‌ی آخر باید سرخود را نیز در سینی بگذاری و آن راهم دودستی پیشکش کنی. روال انتقال قدرت در هنوز در بسیاری کشورهای سامانی انسانی و مبتنی بر موازین حقوق شکل نیافته است. در جهان عرب البته باید به خصوص یک کشور را مستثنی کرد. این کشور بی‌تردید کشور مصر است. هنگامی که کودتای جمال عبدالناصر کامیاب شد، نظامیان مصر نه تنها خانواده‌ی پادشاهی را به جوخه‌ی اعدام نسپردند، بل از کارگزاران نظام سیاسی وقت در جهت گردش امور و بهره‌مند ساختن کشور از دانش آنان و تداوم بخشیدن به سیاستها به ویژه سیاست خارجی سودجستند. و این درست چیزی بود که در ایران به وقوع نپیوست. فرصت طلبان در ایران با فرافکنی، رده‌های همکاری با رژیم پیشین را ابزار سرگرمی ساختند و مردمان بسیاری را پاکسازی کردند و زندگی و زیستنشان را نابود کردند.

سرنوشت سوریه سخت عبرت‌انگیز و در همان حال آموزنده است. هم از بابت نظری و هم از بابت عملی. یک حکومت به چه میزان باید بر بقای خود اصرار بورزد؟ پرسش دیگر این است که مخالفان یک حکومت به چه بهایی حق دارند حکومتی ناخوشایند را سرنگون سازند؟ از این دو پرسش که بگذریم باید بپذیریم که اگر هیچ قاعده و معیاری در جریان انتقال قدرت رعایت نشود ناچار باید به اصل تنازع بقا توسل جست. در چنین وضعی البته حق با قدرت برتر است و هیچ چیز جز قدرت برتر نمی‌تواند تعیین‌کننده باشد. سوریه اکنون در چنین وضعی گرفتار آمده است.

آنچه این معادله را در سوریه برهم زده است این است که ناگهان از درون منازعه‌ی میان حکومت و شورشیان مسلح، نیرویی دیگر قد علم کرده است که نه به مخالفان اعتنایی دارد و نه به قدرت حکومت. این نیروی تازه به تمامیت سوریه نیز ارج نمی‌نهد. قدرتی است «وراکشوری» و به یک اعتبار نیرویی است تمدنی که گستره‌ای وسیع‌تر از سوریه را طلب می‌کند. داعش خصلت قومی ندارد. بریک ایدئولوژی جهانشمول تکیه می‌زند و خواستار اصلاح جهان است. در انتظار ظهور امام زمان هم نیست. خود می‌خواهد احکام اسلام را در همین جهان برکرسی بنشانند و ظلم و کفر

را یکجا ریشه کن کند. به همین اعتبار باید گفت رسالتی برای خود قائل است که نه محدود می شود به مکان و نه در ظرف زمان معینی می گنجد. این رسالت خصلتی ابدی دارد.

به این اعتبار باید «داعش» را پدیده ای خاص برشمرد. درست است که داعش بنا بر نام و ادعای آغازینش تنها به بخشی از سوریه و حوزه ای از عراق دل بستگی نشان می داد اما به تدریج خواسته های نهفته اش را آشکار ساخت و نامش را از «داعش» تغییر داد و به «دولت اسلامی» برگرداند. دولت اسلامی دیگر محدود به یک کشور نمی شود. این را نباید با حکومت اسلامی آیت الله خمینی یکی گرفت. حکومت اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش در چارچوب یک دولت ملی یعنی محدوده ای که کشور-ملت نامیده می شود به اجرادرمی آمد در حالی که دولت اسلامی در اینجا معنایی گسترده دارد که به یک سرزمین معین محدود نمی شود و بسنده هم نمی کند. اینجا بی تردید با معنایی تازه از «دولت» سروکار داریم که نه به این اعتبار در اثر ماوردی یعنی در احکام سلطانیه آمده است و نه در معنای حقوقی به اعتبار نظام جامع اداری کشور می گنجد و نه به معنای کشور است. دولت اسلامی معنایی فراگیر دارد. هم به معنای بازوی نیرومند قدرت استقرار یافته ی اسلامی است و هم به معنای قدرتی است جهانی که خواستار اجرای عدالت در جهان است. از این رو این دولت باید پیام و رسالت خود را بر همه ی بندگان خدا آشکار سازد و به مدد امر به معروف همه را به تبعیت از احکامش بخواند و آنانی را که گوش فرامی دهند و دل نمی بندند عقوبت کند. تکلیف نامسلمانان و کفار نیز روشن است. جزیه می دهند و جان. این دولت را می توان دولتی تمدنی نامید که هدفش بازسازی تمدنی از دست رفته است. فرهنگ اسلامی در بسیاری از کشورها به این یا آن شکل جریان دارد اما آنچه مهم است خصلت تمدنی این کوشش و جریان است که سعی دارد در میان فرهنگها همبستگی تمدنی ایجاد کند و عصر زرین اسلام آغازین را که در دوران خلفای راشدین تحقق یافته بود همچون راه رستگاری در این عصر کفرآلود باز بسازد و نوید بهشت سردهد و گناهکاران را نیز چنان تنبیه کند که کسی به فکری پلید نیاویزد.

داعش همه ی معادلات منطقه را در هم فرو ریخته و برهم زده است. حالا اگر یک جنبش قومی راه بیفتد به خصوص جنبشی که از همبستگیهای ورامرزی در کشورهای همسایه برخوردار باشد در اندک مدتی تبدیل می شود به جنبشی دولت ساز به این امید که همه ی خویشاوندیها را به هم بپیوندد و برپایی کشوری نو را نوید دهد. این جنبش با پیروی از الگوی داعش بر وجهه ی دولت ساز خود اصرار خواهد ورزید. اگر پاسخی نظری به این حرکت ندهیم و موقعیتهای را از نونسنجیم دو زیان به بار می نشیند. یکی انحراف جنبشهای قومی همراه با خطر فزونی گرفتن واکنش خشن به این انحراف، و دودیکر فروپاشی مرزهای کنونی و در نتیجه از هم گسستن کشور-ملت های مستقر. در چنین حالتی سالیانی دراز منطقه ی کنونی موسوم به خاورمیانه روی آرامش نخواهد دید و هزاران هزار نفر جان خواهند باخت و آتش جنگ به آسانی فرو خواهد نشست.

تنها راه برون رفت از بحران کنونی چاره جویی در پرتو سیاستهای مترقی تمدنی است. در این باره پیشترها اشاراتی داشته ام و تفصیل آن را باز خواهم نوشت همراه با توضیحات. اقوام منطقه باید اطمینان داشته باشند که در چارچوب همین کشورهای

موجود می‌توانند از دستیابی به هویت و شیوه‌ی زیست خود مطمئن شوند و فرهنگ و زبان خود را پاس بدارند. چنین کاری تنها در پرتو همبستگیهای دوراندیشانه‌ی تمدنی میسر می‌شود که در جای خود آن را شرح خواهیم کرد.

باز می‌گردم به آثار جابجاییها بر احوال کنونی و آینده‌ی منطقه. داعش چنان که آوردم تحركات تازه‌ای از نظر جابجایی دامن زده است. گروه‌های جابجاشده‌ی کنونی نه فقط شهروندان کشورهای کنونی اند، بل از این گذشته گاه تمامی مردم یک قوم یا فرقه یا یک دین را در یک حوزه دربرمی‌گیرد. در سوریه نیز با همین وضع روبه‌رو هستیم با این تفاوت که بمبارانهای حکومت مرکزی یعنی رژیم بشار اسد نیز بر شدت این نوع از جابجاییها می‌افزاید خاصه که گاه مردم یک شهر ناچار می‌شوند کوچ کنند. در نتیجه هم با ویرانی یک شهر سروکار داریم و هم با کوچ جمعی مردم همان شهر. این نوع از تحركات جمعیتی بی‌تردید بر آینده‌ی این کشورها و این جمعیتها و فرقه‌ها و قومها اثر می‌نهد. در اینجا خوب است به یک نکته نیز توجه دهیم و آن این است که در سوریه نابسامانی و فروپاشی محیط زیست نیز موجبی دیگر شد در جهت شکلگیری نارضایی و ناخشنودی توده‌ی مردم از رژیم خاندان اسد. مردم از سویی از استبداد رژیم به ستوه آمده بودند و از سوی دیگر محیط زیستشان در معرض نابودی قرار گرفته بود. همزمانی این دو عامل و ناتوانی رژیم از غلبه بردشواریها به شورش انجامید و حضور دخالت خارجی را توانمند ساخت.

گردانندگان اقلیم کردستان در آغاز تصور می‌کردند می‌توانند از وضع آشفته‌ی کنونی بهره‌مند شوند و کرکوک را حداقل از آن خود سازند و گوشه‌ی چشمی هم به موصل داشته باشند. نوع حضور داعش که انسانها را بالانفرد می‌شناسد و تنها یک هویت یعنی اسلام را به رسمیت می‌شناسد، همه را وادار به بازاندیشی کرد. داعش همه‌ی هویتها‌ی قومی و دینی و فرقه‌ای را از میان برمی‌دارد و تنها به یک هویت بسنده می‌کند که چیزی نیست جز هویت اسلامی. این چنین رویکردی در اساس ریشه‌های سلفی دارد. ما همه‌ی بندگان الله هستیم و جدا از این هویت به هویتی دیگر نیاز نداریم. همانسان که بتها باید از بین بروند و ساختمانها باید معماری ساده و یکدستی داشته باشند به همین سان مردمان نیز نباید در حیات و ممات از هم متمایز شوند. از این روسنگ قبر جایز نیست و مرده را نباید تبدیل به بت کرد. این جهان ساده‌ی تخیلی نه ممکن است و نه مطلوب. داعش حتی اگر بتواند مدتی بر سریر قدرت تکیه بزند ناچار دستگاه خلافت را به راه می‌اندازد و بارگاه حکومت و قضایی و سیعی را سامان خواهد داد. انقلاب ایران نشان داد که نه تنها حکومت اسلامی نتوانست سازمان اداری ساده‌ای تنظیم کند، بل نظامی دیوانسالاری به مراتب گسترده‌تر از گذشته‌ی دور و نزدیک خود شد.

هنگامی که نیروهای داعش به اقلیم کردستان نزدیک شد، پیشمرگه‌های کرد که از سابقه‌ی نبرد کوهستانی برخوردار بودند تصور می‌کردند آسان به مقابله بر می‌خیزند اما چنین نشد. این نخستین شکست در خور توجه نیروهای پیشمرگه در فضایی غیرکوهستانی بود. آنچه بعد به دست آمد بایشتیانی هوایی ایالات متحده ممکن شد. این تجربه دست کم به پیشمرگه‌ها و مدیریت اقلیم کردستان نشان داد که این نبرد را نمی‌توان به تنهایی به پیروزی سوق داد. گریز هزاران کرد سوریه‌ای به ترکیه نشانه‌ای دیگر از ضعف نیروهای پیشمرگه در برابر داعش به شمار می‌رود.

نیروهای داعش از هر نظر مجهزند و برخوردار از سلاح و وسایل حمل و نقل نو. یاددارم در آن سالها که به افغانستان می رفتم نیروهای طالبان نیز به چنین تجهیزاتی آراسته بودند. در افغانستان داشتن وانت دو کابینه (یعنی دو در یا دارای دو صندلی جلو و عقب) یکی از آرزوها به شمار می آمد. طالبان که یورش آوردند همه به صدها وانت با چنین خصوصیتهای مجهز بودند. یک راننده و یک همنشین در صندلی جلو می نشستند؛ دوفر مجهز به مسلسل دستی یا سلاحی پُر تیر چون مسلسل در صندلی پشت و دو نفر در محل بار وانت با تیربارمدرن. بدین ترتیب هر وانتی که به حرکت می افتاد فضای وسیعی را تحت پوشش قرار می داد و هر حمله ی حتی مسلحی را از میان برمی داشت. به فیلمهای داعش که نگاه می اندازم درست همان صحنه ها را می بینم. همه ی این وانتهای دو کابینه در آن زمان نو بودند و در این زمان هم همه ی وانتهای داعش نو و براق هستند. این همه وانت نو از کجا وارد می شود؟

این همه خودروچیزی نیست که بتوان دور از دید گمرکهای محلی وارد عرصه ی نبرد کرد. در آن وقت این وانتهای از مرز پاکستان به افغانستان وارد می شد. الان نیز این همه خودرو از راه ترکیه به دست این حضرات می رسد. افغانستان راه دریا نداشت. حوزه ی عراق و شام نیز به طور عمده محصور است.

طالبان که می رسیدند حتی نیروهای جنگ آزموده ی مجاهدین تاب نمی آوردند. تنها جایی که مقاومت جانانه به خرج داد، احمد شاه مسعود بود آن هم در دره ی پنجشیر. اقلیم کردستان فاقد رزمندگان و محیط زیست مشابه بود. بدین ترتیب می توان گفت شکست دادن نیروهای داعش کاری چندان ساده نمی نماید.

همان گونه که همه حدس می زنند ، نبرد با داعش با سرعت و شتاب به پایان نمی رسد. مهمترین نکته این است که نیروها ی جبهه ی عراق (کردان، شیعیان و اهل تسنن) زرنگی نکنند و روی دست هم بلند نشوند. در این صورت چه بسا بسیاری از مردم جابجا شده به سکونتگاه آغازین خود برنگردند.

ما اکنون نمی توانیم ترکیب چهره ی مردمان هر اقلیم ، شهر و منطقه را پیش بینی کنیم اما می دانیم که در همین اوضاع و احوال بسیاری از کردان نیز مناطق خود را ترک گفته اند و به ترکیه یا سوریه یا مناطقی دیگر در عراق کوچیده اند. از این رو حتی اقلیم کردستان از آثار تحرک جمعیتی مصون نمانده است. چهره ی جمعیت آینده ی مناطق مختلف عراق را نمی توان از هم اکنون ترسیم کرد. از این نکته که بگذریم کشور سوریه نیز در معرض تغییراتی بس جدی قرار گرفته و خواهد گرفت. کشور لبنان نیز از تحولات جاری اثر می پذیرد. اردن نیز با همه ی احتیاطی که به خرج می داد نخواهد توانست یکسره تأثیرات تحرکات جمعیتی را از خود دورسازد. البته میزان این اثرگذارها را فقط در آینده می توان به سنجش سپرد.

در پایان به اختصار یادآور می شوم که غرب به سرکردگی ایالات متحده سیاستی چند پهلو را پی می گیرد. از سویی نیازمند مشروعیت است و ائتلافی بزرگ سازماندهی می کند. گرچه بخشی از این ائتلاف بزرگ خصلتی نمایشی دارد اما به ظاهر قادر است مشروعیتی نمایشی برای غرب نیز به بار نشانند و نگذارد آنچه را که در دوران جورج بوش و تونی بلر رخداد به همان صورت روی صحنه بیاورد. از سوی دیگر رهبری این ائتلاف نمایشی نقشه ی سیاسی تازه ای برای منطقه ای که داعش مدعی آن است ترسیم می کند. این نقشه بسته به امکانات به واقعیت در می آید. سوم آن که

نیروهای زمینی مخالف داعش را مسلح می‌کند؛ مانند کردان و مخالفان به اعتباری میانه روی بشار اسد را. در این حالت دیگر با دولتهای ملی سروکار نداریم بل با نیروهایی که یا مدعی حکومت اند یا مدعی تشکیل قلمرویی خودمختار با گرایش به سوی تشکیل دولت و در نتیجه تجزیه ی قلمروهای حکومتی. چهارم آن که غرب نمی‌خواهد این پیکار با داعش با شتاب یا با سرعت خاتمه بیابد. هرچه طولانی تر بهتر. غرب با طولانی شدن نبرد نه تنها قدرت خود را می‌آزماید، بل توان نیروهای زمینی و خواستار قدرت را هم می‌سنجد و بر اساس این سنجش دست به تصمیم‌گیری می‌زند. بدین سان پیکار علیه داعش تبدیل می‌شود به رزمگاهی پیچیده و عرصه‌ای آزمایشی برای همه ی بازیگران و حتی مجاوران. بی‌فایده خواهد بود اگر کشوری در این مجموعه بخواد خارج از گود بایستد. هر کشوری که پیوندهای سیاسی گسترده‌ای بپروراند سرآخر بهتر قادر خواهد بود دست به عمل بزند.

از آنجا که همه ی سیاستمداران و نظامیان براین باورند که جنگ کنونی را نمی‌توان از فراز آسمان به پیروزی سوق داد، بس مهم می‌نماید که مردم عراق و سوریه و متحدان همفرهنگشان به این موضوع بیندیشند و خود را برای مقطعی آماده سازند که بتوان از راه زمین سرنوشت را رقم زد. غربیان بیم دارند نیرو پاده کنند. قصدشان این است که به مدد سربازان هم پیمانانشان خاصه عربستان و امارات و اردن در لحظه ی سرنوشت ساز هجوم زمینی را سامان دهند. این تصور البته چندان دقیق نیست. مردم عراق تا آن هنگام به خود آمده اند و ارتشی مقاوم برپا کرده اند، نیروهای کرد نیز سامان یافته خواهند بود و مسئولیت پذیر. خصم این نیروها فقط زیاده طلبی است و فرصت شناسی. همسایگان متحد مانند ایران اما باید آماده ی همه ی راهبردها و گزینه‌ها باشند. نه تنها بدین خاطر که اجازه ندهند نیروهای بیگانه وارد منطقه شوند، بل حتی بدین خاطر که مانع گسترش جنگهایی ناشناخته به درون مرزهای خود بشوند.

چنگیز پهلوان

اندیشه شهریور ۱۳۹۳

از میان یادداشتهای جابجایی

جابجایی درونی در عراق^۲

مهاجرت به زبان ساده یعنی کوچیدن از جایی به جایی دیگر. این پدیده در جریان تاریخی طولانی به صورت هجرت از فرهنگ و اقتصادی به فرهنگ و اقتصاد دیگر فهمیده شده است در حالی که ما اکنون در دورانی قرار داریم که سالهاست به گونه ای فزاینده، و در این مقیاس بی سابقه، شاهد جلوه ای تازه از مهاجرت هستیم که در درون یک فرهنگ و یک مجموعه رخ می دهد. این پدیده را سالها پیش یاد آورشدم؛ اکنون نیز سازمانهای جهانی به تدریج توجهی فزاینده به آن نشان می دهند. در گذشته ی تاریخی نیز با این پدیده آشنا شده ایم اما آن چه وضعیت کنونی را از گذشته متمایز می سازد همانا ابعاد و گستردگی این جریان است به حدی که قادر است تمامی یک کشور- ملت یا حتی یک حوزه ی تمدنی را دستخوش تغییراتی شگفت آور سازد و سیاستگذاران را در سطح ملی، منطقه ای و جهانی به سوی تصمیم گیریهای به کل تازه و طراحی راهبردهایی یکسره متمایز از پیش سوق دهد.

سالها پیش به تحرکات جمعیتی در حوزه ی تمدنی ایران توجه داده ام و حتی قبل از آن به مساذل مهاجران افغانستان به صورتی گسترده و مکرر پرداخته ام. آنچه امروز باید بر آنها بیفزایم تحولاتی است که در بخشهایی دیگر از حوزه ی تمدن ایرانی رخ می دهد. این بار از یک نوشته ی مفصل گوشه ای را بر می گزینیم که به جابجایی جمعیت در عراق اختصاص دارد. البته کل این نوشته می تواند تصویری جامع از این تحول به دست دهد.

در آغاز به اختصار دوسه نکته را یادآور می شوم. نخست این که در این نوشته اصطلاح جابجایی را فقط در ارتباط با تحرکات جمعیتی در درون یک کشور، در این جا عراق، به کار می برم. در ضمن توجه شود که جابجایی درونی بر اثر عوامل مختلفی پدیدار می شود مانند توسعه ی اقتصادی، شهرنشینی فزاینده، قحطی، بیماریهای واگیر و...

در حال حاضر توجهی روزافزون به نوعی از جابجایی صورت می گیرد که بر اثر هراس از جنگ (جنگ داخلی و جنگ تحمیلی) شکل می گیرد. در این نوع از جابجایی سرعت تحولات جمعیتی به قدری شدید است که گاه با جابجاییهایی از نوع دیگر خاصه هنگامی که ناشی از تحولات اقتصادی باشند، قابل قیاس نیست.

^۲ این نوشته نخستین بار در روزنامه اعتماد به تاریخ ۱۵ آذر ۱۳۸۶ به چاپ رسید. ص ۱۸. بیشتر در نشریه ی اطلاعات سیاسی- اقتصادی در چند شماره به موضوع تحرکات جمعیتی توجه داده بودم. نک. همانجا: شماره ۱۱۹-۱۲۰ به بعد.

دوم آنکه نویسنده بر این باور است که شیعیان در کشورهای مختلف سرنوشت یکسانی نداشته‌اند. در برخی کشورها مانند عراق و افغانستان (تا این مقطع اخیر یعنی در دوره های تاریخی معینی به ویژه در عصر طالبان) شرایط بس سختی را متحمل شده‌اند و در مقاطعی قشرهای فقیر جامعه را تشکیل می‌داده‌اند و به اعتباری پرولتاریای آن جامعه محسوب می‌شده‌اند. در کشورهای چونی ایران این وضع به کل متفاوت و البته پیچیده بوده است.

اگر مورد عراق را در اینجا ذکر می‌کنم فقط با توجه به عامل تحرکات جمعیتی و تمدنی است، نه مبتنی بر ارزش‌دوری‌هایی دیگر؛ و سوم آن که نویسنده می‌کوشد در این نوشته با تجزیه‌ی واحدهای سیاسی در منطقه مخالفت کند. با آنکه می‌پذیرد بسیاری از مرزها و حتی واحدهای سیاسی کنونی محصول دوران استعمار و تحمیل قدرتهای بزرگ است، سعی بر آن دارد که به رعایت حقوق فرهنگی و سیاسی گروه‌ها، اقوام و جماعتها توجه دهد تا کشورهای ترکیبی بتوانند به حیات خود ادامه دهند و گروه‌های جمعیتی بتوانند در پناه آزادی و دموکراسی رشد کنند. تجزیه‌ی واحدهای سیاسی بازیهای ناشناخته‌ای به بار می‌نشانند. اینها را نوشتیم تا از بدفهمیهای رایج و آسان‌پسند حتی المقدور بپرهیزیم.

هم‌اکنون جابجایی گسترده‌ای در عراق در جریان است که چشم‌انداز قومی و فرقه‌ای این کشور را دگرگون می‌سازد. هزاران مدرسان بین‌المللی اطلاعات و گزارشهایی در این زمینه فراهم آورده‌اند. این گزارشها همه به اطلاع مردم جهان نمی‌رسد. بسیاری از آنها در اختیار سازمانهای اطلاعاتی قرار می‌گیرند. اما تا همین حد که می‌توان از لابلای روزنامه‌ها و گزارشهای منتشر شده‌ی جهانی خواند، درمی‌یابیم که تحولات جمعیتی کنونی، چهره‌ی کشور جنگ‌زده‌ی عراق را بحرانی‌تر ساخته است و از همه مهمتر آن که طرح تجزیه‌ی این کشور را نه تنها با دشواریهای تازه‌ای مواجه ساخته است بلکه در اساس سودمندی آن را پرسش برانگیز می‌سازد. در حال حاضر در آمریکا و برخی کشورها و شماری از مراکز طراحیهای راهبردی، محافل زیادی به تجزیه‌ی عراق می‌اندیشند به تصور آن که از این راه می‌توان برعضلات کنونی چیره شد و به آرامشی پایدار دست یافت. این محافل و مراکز نارساییهای حکومت کنونی عراق را بهانه می‌کنند و به همین اعتبار بر سودمندی تجزیه‌ی عراق پا می‌فشارند.

تردید نیست که عراق کنونی یکی از واحدهای سیاسی شکل گرفته در قرن بیستم میلادی است. پیشینه‌ای طولانی ندارد و از آغاز تأسیس گرفتار تنشهای قومی و مذهبی بوده است. در سراسر همین تاریخ کوتاه همواره اقلیتی بر اکثریت و دیگر اقلیتها فرمانروایی کرده و هیچگاه حاضر به پذیرش واقعیتها نبوده است. در حالی که حداقل در حال حاضر برای نخستین بار حکومتی برآمده از سه گروه عمده‌ی جمعیتی این کشور تشکیل شده است. در ضمن در همان حال همه می‌دانند که بسیاری از مرزها و شکلهای سیاسی دیگری در همین منطقه یافت می‌شوند که سرنوشت مشابهی را پشت سر گذاشته‌اند و هنوز نیز آن چنان که انتظار می‌رود استوار و پایدار نیستند.

از پاکستان می‌گذریم و تنها به یاد می‌آوریم که میراث شوم استعمار انگلیس و روس بسیاری ساختارهای ناهمگن برجا گذاشته‌اند. اگر فرصتی شد به این موارد و به معضلات و دشواریها و میزان اثرگذاری آنها بر تحولات منطقه و حوزه ی تمدن ایرانی اشاره می‌کنم. فعلاً تنها به عراق توجه می‌دهم و در فرصتی دیگر این نوشته را پی می‌گیرم تا ابعاد دیگری از این عرصه را توضیح دهم.

استدلال موافقان تجزیه ی عراق به سه منطقه ی قومی- مذهبی این است که کردان، سنیان و شیعیان از هم جدا و مستقل بشوند و در نتیجه در آرامش زندگی کنند و کشتارهای کنونی پایان بگیرند. این استدلال به ظاهر منطقی در خفا نمی‌خواهد جامعه ی متکثر عراق را به سوی دموکراسی سوق دهد و ترکیبی از دموکراسی و رعایت حقوق اقلیتها را از سوی اکثریت بپذیرد یا جا بیندازد. موافقان تجزیه در این جهت گام بر می‌دارند که می‌توان با ایجاد دو واحد مستقل کرد و سنی، دو محور نیرومند در برابر شیعیان که گویا در دست ایران قرار دارند، ایجاد کنند. این استدلال در نهایت نادرست است زیرا که اولاً مبنای تجزیه چیزی است ناهمسان یعنی از یک سو قومی است و از سوی دیگر مذهبی و در ثانی این تصور که شیعیان عراق آلت دست ایران هستند یکسره نادرست و در همان حال غیرتاریخی است. اگر فرصت شد به همه ی اینها خواهیم پرداخت. در این جا کوششمان بر این است که نشان دهیم با توجه به جابجاییهای روزافزون، کشور عراق برای نخستین بار میل می‌کند به سوی برپایی کشوری ملی با مردم و ساکنانی که دارای احساسات مشترک می‌شوند و به تدریج به واقع خود را متعلق به یک وطن می‌دانند. مبنای تئوریک این ادعا را در نوشته های پیشین در مورد افغانستان برشمرده ام. حالا تنها گذرا توضیح می‌دهم که بسیاری واحدهای منطقه ی ما حاصل نقشه کشیهای استعماری اند و فاقد پیشینه ی تاریخی.

از طرف دیگر مهم است که استنباط خود را از دولت ملی درست و از نو بیاراییم و الگوی تحول غربی رامینا و پایه قرار ندهیم. در یک کلام دولت ملی در این منطقه شکلی ترکیبی به خود گرفته است. این نکات را در باب قانون اساسی افغانستان در سمینار لندن که نتایجش به چاپ رسیده است برشمرده ام. این تصور که می‌توان دولتهای ملی ناب برپا کرد آن هم در منطقه ای که اقوام بسیاری در کنار هم زیسته‌اند، نادقیق و نادرست است. در این منطقه هم تنوع قومی داریم و هم دخالت استعماری. هر تفکری در زمینه ی دولت ملی باید به این دو نکته همچون دو مبنای واقعی در زندگی سیاسی و در شکلگیری دولت ملی توجه کند. برپایی دولتهای کوچک قومی سرانجام به ناپایداری می‌انجامد و اسباب تبعیت از خارج منطقه رابه شکلی فزاینده دامن می‌زند. برپایی دولت ملی به سبک اروپایی یا حتی روسی- بلشویکی (نمونه ی ترکستان) باید علاوه بر حضور زمینه های فرهنگی، دارای امکانات اقتصادی، نیروی انسانی، محیط طبیعی، وحدت نسبی قومی و... هم باشد و تازه ناچار به تبعیت فرهنگی و سرانجام سیاسی از قدرتهای بزرگ خواهد بود.

درست که در عراق پیشینه ای تاریخی براساس ارجاع به سومر و عوامل دیگر تنظیم می‌شد اما این پیشینه از سوئی همه ی عراق کنونی را در بر نمی‌گرفت و از سوی دیگر حضور تمدنهای بعدی را از دیده دور می‌داشت. در نتیجه ظلم غیر قابل تصوری علیه شیعیان و کردان سازماندهی می‌شد و از این گذشته با اتکاء به هویتی نشأت گرفته از ناسیونالیسم عربی به همه ی آن استدلال پیشین پشت پا زده می‌شد.

این استدلال ایزاری که جناح بعثی - صدامی بسته به موقعیت از آن بهره می گرفت نه تنها به معضلات مردم عراق با بی اعتنایی می نگریست بل وسیله ای می شد علیه خود و علیه اکثریت ساکنان کشور یعنی شیعیان و کردان. استدلال عرفی دیکتاتوری عراق که از ناسیونالیسم عربی برآمده بود و می خواست پایه هایی برای مشروعیت رژیم فراهم آورد بسته به موقعیت جا خالی می کرد به سود هویت اسلامی. در این چارچوب اما مشکلات عدیده ای برای رژیم ایجاد می کرد. مشروعیت مبتنی بر هویت اسلامی که در برابر غرب عنوان می شد غافل از این بود که این هویت اسلامی را نمی توان محدود ساخت به اقلیت عرب سنی مذهب و از نظر دورداشت که همه ی کردان مسلمانند و اکثریت آنان سنی مذهب اند و می باید حقیقتاً به رسمیت شناخته شود و بالاخره آن که شیعیان هم مسلمانند و می باید آنان را هم به حساب آورد چون هم در عراق در اکثریت اند و هم آن که مهمترین اماکن مقدسه ی آنان در عراق قرار دارد. در عمل اما کردان را می کشند به عنوان قوم سرکش و شیعیان را می راندند و به قتل می رسانند به عنوان کافر. در چنین مواقعی رژیم به هویت مشتق شده از ناسیونالیسم عربی میل می کرد. در چارچوب این هویت سازی می شد کردان را همچون مردمی غیر عرب پاکسازی کرد اما با شیعیان دشواریهایی پدیدار می گشت غیر قابل حل. کوتاه آن که عراق همواره از زمان تأسیس با بحران هویت دست به گریبان بوده است و هنوز نتوانسته است این بحران هویت را درست سروسامان دهد. این بحران درست از استنباط نادرست از ماهیت دولت نوین ملی سربرمی کشد.

جریانهای کنونی در عراق فرصتهایی برای مردم این کشور فراهم آورده اند که به بهای خون هزاران هزار فرزند این واحد سیاسی شکل گرفته است. فقط نقشه کشیهای شوم غربیان، بی خردی همسایگان به خصوص همسایگان افراطی سنی و خردگریزی گروه هایی از ساکنان می توانند این فرصتی را که به هر حال با بهایی گزاف رقم خورده است به نیستی و نابودی بکشاند و به انحلال این کشور بینجامد. در شرایط کنونی وضعیتی در عراق حاکم است که می توان آن را به جنگ تمام عیار علیه اکثریت مردم این کشور تعبیر کرد.

البته استدلال افراطیون القاعده ی سنی مسلک در حوزه ی نظری علیه شیعیان سامان داده می شود اما در عمل همه ی مردم به خصوص مردم فقیر و حتی سنی مذهب را دربرمی گیرد.

برخی از عراقیان فقیر از بیم آن که در معرض پاکسازی قومی از سوی هواخواهان القاعده قرار بگیرند از منطقه ی بین النهرین از روستاهای دیاله می گریزند و به یکی از اردوگاه های حاشیه ی شهر بغداد پناه می برند.

ارقامی که سازمان هلال سرخ عراق منتشر ساخته است حکایت از آن می کنند که فقط یکصد و هفتاد هزار خانواده یعنی در مجموع چیزی حدود یک میلیون نفر از خانه و کاشانه ی خود گریخته و در بغداد اسکان یافته اند. اینان در واقع مردمی به شمار می روند که در روستاهای خود کار، و آب و برق نداشته اند و فرزندان شان نمی توانسته اند به مدرسه بروند.

همین ارقام نشان می دهند که برخی از این خانواده ها که تعدادشان هم کم نیست دویاسه بار و حتی بیشتر جابجا شده اند. نخست از برابر خطر بلافصل گریخته اند و سپس با اندکی محاسبه به مکانی دیگر پناه برده اند. به جایی رفته اند که آشنایانی داشته

اند یا تصور می کرده اند می توانند از خدمات آموزشی برای فرزندانشان بهره مند شوند.

با این حال و با وجود خصومت‌های قومی و فرقه‌ای، در الگوی جابجایی این امر نیز به چشم می خورد که برخی از عراقیان همچنان ترجیح می دهند در اجتماعات یا مناطقی مخلوط زندگی کنند.

سازمان هلال احمر بر اساس ارقامی که ده ها هزار کمک رسان در پایان ماه اوت سال جاری مسیحی در سراسر عراق گردآورده اند اعلام داشته است که ۲۸۰ هزار خانواده در سطح ملی پراکنده گشته اند و در نوعی مهاجرت غیر عادی و بغرنج به سر می برند. با تأمل و نگاه موشکافانه در این داده می بینیم که بمباران اماکن مقدسه ی شیعیان خطوط در خور توجهی از نظر جابجایی برجا گذاشته است. سنیان معمولاً به جنوب می روند و به غرب، شیعیان به جنوب و مسیحیان به منتهی الیه شمال. اما تصویر شهرها و اماکن مختلط و پرجمعیت به مراتب پیچیده تر از این حرفهاست. همین مراکز مختلط در ضمن رویارویی خشونت‌بار فرقه های مذهبی شیعه و سنی را به نمایش می گذارند؛ و درست همین امر به تفکر تقسیم یا تجزیه ی عراق میدان داده است، غافل از این که این نوع بخش بندیها به همگن سازی بیشتر جمعیت‌های فرقه ای می انجامد و رویارویی را وخیم تر می سازد زیرا بسیاری از جابجاییها بر اساس گرایش به اسکان یافتن در مناطق هم مسلک شکل می گیرد.

از سوی دیگر باید در نظر داشت که مهاجرت درونی خطوط متمایز کننده ی ملموس و روشنی در امتداد بغداد و دجله به بار نمی نشاند و سنیان را که در اساس در ساحل غربی می زیسته اند از شیعیان که به طور عمده در ساحل شرقی زندگی می کرده اند از هم جدا نمی سازد. بر عکس گزارشهای هلال احمر نشان می دهند که سنیان به سوی مناطق عرفی (= سکولار)، مختلط و مجهز به خدمات بهتر در نواحی عمدتاً شیعه نشین در کنار رود دجله در حرکتند.

یکی از گزارشهای اخیر هلال احمر نشان می دهد که ۲۵۰ خانوار سنی نشین از یکی از مناطق خشونت زده به منطقه ای شیعه نشین رفته اند و به گرمی پذیرایی شده اند و حتی شیعیان آنان را در خانه های خود جا داده اند.

در مقابل عراقیان فقیربه ویژه آنان که از بیم پاکسازی قومی از سوی القاعده به سوی بغداد می کوچند در یکی از اردوگاه های حاشیه ی شهر اسکان می یابند و در کنار پناهندگان دیگر قرار می گیرند.

یک پدیده ی خاص جابجایی شامل کسانی می شود که به طور مثال تابستان را می گریزند و هنگام بازشدن مدارس به سکونتگاه خود بازمی گردند تا فرزندانشان را به مدرسه بفرستند. بسیاری از این افراد به هنگام بازگشت با غارت منزل خود مواجه می شوند یا با تصرف عدوانی آن توسط دیگران. اینان نیز چاره ای ندارند جز آن که به خیل مهاجران بپیوندند و زیستگاهی تازه برای خود بجوبند.

پدیده ای دیگر که چندان خاص عراق نیز به شمار نمی رود تکرار جابجایی است. یعنی خانواری از ترس آدمکشان القاعده می رود مثلاً به حاشیه ی بغداد نزد خویشاوندان؛ بعد به فکر یافتن کار و شغل برمی آیند؛ آنگاه می کوچند به درون بغداد. بعضی وقتها با مهاجرانی برخورد می کنیم که چندبار یعنی بیش از دوبار کوچیده اند. این بدان معنی است که هنوز سیمای قطعی جمعیتی عراق در هاله ای از ابهام قرار

دارد. بسیاری به روستاها می کوچند و به هنگام زمستان به مکانی باز می گردند که امنیت و امکانات بهتری دارند. این پدیده البته با پدیده ی افغانستانی چندان شباهتی ندارد.

در این مجموعه ی بغرنج و رنج آور و دردناک کسی نیست بگوید مهاجمان و آدمکشان چگونه تأمین می شوند و روزگار می گذرانند. کجاها و چه کسانی هزینه ی آنان را تأمین می کند یا می کنند.

&&&

جابجایی در عراق داستانی دراز دارد. در دهه های گذشته نقض حقوق بشر، تبعید و بیرون شدگی شهروندان از خانه هایشان، نزاعهای درونی، ستیزهای بین المللی و جنگ به جابجایی صدها هزار عراقی انجامیده است. عملیات نظامی سال ۲۰۰۳ که منجر به سقوط حکومت پیشین شد و جنگها و خشونت هایی که به دنبال آن آمد بر شمار جابجاشدگان افزود. فقط در فاصله ی ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۵ حدود دویست هزارتن جابجا شدند.

انفجار حرم سامره موج تازه ای از خشونت به بار آورد و سال ۲۰۰۶ را به سالی شوم تبدیل ساخت و هزاران آواره بر جا گذاشت. بسیاری از کسانی که می توانستند کشور را ترک کنند به این کار دست زدند و آنان که نمی توانستند جایگاه خود را در درون کشور تغییر دادند.

بنابر تخمینهای سازمان بین المللی مهاجرت بیش از یک میلیون و نیم نفر از مردم جابجا شده در عراق وجود دارد ولی از آنجاکه این رقم در سال ۲۰۰۶ به دست آمد بسیاری براین عقیده اند که در حال حاضر شمار جابجاشدگان به دومیلیون نفر می رسد.

به طور کلی جابجاشدگان در عراق از جوامع مختلط مذهبی و قومی به سوی جوامعی مذهبی می روند. شیعیان از مرکز به جنوب می روند و سنیان از جنوب به بالاتر از مرکز به طرف الانبار. یک جهت دیگر حرکت که در خور توجه است حرکت این هر دو گروه از جوامع مختلط به سوی جوامع همگن در شهری واحد است یعنی به سوی بغداد و بعقوبه. مسیحیان بیشتر به نینوا رو آوردند و کردان به طور معمول در داخل دیالی جابجا گشتند یا به سوی تمیم- کرکوک رفتند.

در گزارشی از سازمان جهانی مهاجرت آمده بود که در سال ۲۰۰۶ در یک فاصله ی معین بیش از چهل و یک هزار خانواده (= ۴۱۱۸۹ نفر) در پانزده استانداری عراق جابجا گشتند. این رقم برابر هزار نفر در روز است در فاصله ی ۲۲ فوریه و ۳۱ دسامبر. همین گزارشها نشان می دهند که ۹۰٪ جابجاشدگان عرب اند. البته فعلاً به این تعریف نادقیق نمی پردازیم. اما بقیه به شکل زیر تخمین زده شده اند: ترکمن ۱٪، آسوری ۷٪، کرد ۲٪، کلدانی کمتر از ۱٪.

آن جمعیتی که عرب نامیده می شود از همه ی استانها به همه ی استانها رفته اند. در واقع اکثریت این جمعیت با شیعیان است و همه می دانند که بسیاری از آنان منشاء عربی ندارند ولی این نکته در این لحظه اهمیت خاص ندارد.

در صد جابجاشدگان در ۲۰۰۶ تقریباً به شرح زیر است:

شیعه ۶۴٪، سنی ۲۸٪، مسیحی ۷٪، صابئی- ماندایی به اضافه ی یزیدی و یهودی و دیگران حدود ۱٪. یک گزارش هم نشان می دهد که گروه هایی از مسیحیان به سوی مناطق کردنشین می روند.

حال با توجه به آمیزش فزاینده و ناروشن بودن تحولات جمعیتی پریشی که مطرح می شود این است که حتی اگر تجزیه ی عراق ممکن باشد، آیا سودمند هم هست یا مبنای آشوبهای تازه ای در منطقه تواند بود؟

کردستان: امروز و فردا

در اول ژوئیه ی ۲۰۱۴ رهبر اقلیم کردستان عراق، مسعود بارزانی، اعلام کرد ظرف ماه های آینده در ارتباط با استقلال کردستان یعنی جدایی از عراق همه پرسى برگزار مى کند. رهبرى اقلیم کردستان براین تصور بود که عراق شیعی در معرض یورش خلافت اسلامى قرار گرفته است و جهادگران برپایی خلافت کارى به کردان اهل تسنن ندارند. درست در همین مقطع بود که اقلیم کردستان نیز از یورش جهادگران سنى ایمن نماند؛ خلافت خواهان مى خواستند خلافتى اسلامى به سبک خودشان برپاسازند. تقارن این دو رویداد به چه معناست؟ اعلام استقلال و یورش خلافت خواهان؟

رهبران اقلیم کردستان گفته و ناگفته از همان آغاز در فکر جدایی از کشور عراق بودند. فعالان اقلیم کردستان همه از این دست سخنان برزبان مى راندند. در گفتگوها و مصاحبه هایشان همواره از برپایی کشور کردستان سخن مى گفتند و دیگر بیم به دل راه نمى دادند فکر استقلال و سازماندهی کشوری به نام کردستان را علنی و آشکار بپراکنند.

سیاست استقلال طلبی سیاستمداران کرد در تناقضی خاص گرفتارآمده بود. از سویی زعامت کشور عراق به دست کردان سپرده شده بود هرچند که دراکثریت نبودند؛ از سوی دیگر اقلیمی خودمختار به دست کردان افتاده بود که تحولی استثنایی به شمار مى آمد. چگونه مى توان با درست داشتن زعامت کشوری نسبت به بقای همین کشور رفتاری گذرا و به اصطلاح نامسنولانه پیش گرفت؟ هیچ کشوری را نمى توان به مدد معیارهای ناپایدار اداره کرد و نظام و ساختار سیاسی بنیادی کشور را مستعجل وانمود ساخت. اگر جزاین بیندیشیم قانون اساسی هرکشوری بی معنا خواهد بود و هیچکس خود را به هیچ چیز متعهد نخواهد دانست.

حتی پیشرفته ترین ساختارهای فدرالی، جدایی طلبی دلبخواهی و ناگهانی را برنمی تابند. کشور-ملت ها براساس ضابطه هایی پایدار ساخته مى شوند صرف نظر از متمرکز یا نامتمرکز بودنشان. به این نکته باز برمی گردیم.

مسعود بارزانی در همین اعلام موضع گفت زمان همه پرسى در عراق فرارسیده است. عراق بر اثر کامیابیهای نظامی «داعش» درعمل تقسیم شده است. آبدین ترتیب هنگامی که ارتش عراق در موصل درهم فرو ریخت و حق این مى بود که همه با نمایشی از همبستگی ذهنی و عینی، خود را به حراست از کشور و سرزمین مشترک متعهد بدانند، رهبر اقلیم کردستان سخن از جداسری به میان آورد.

سیاستمداران و احزاب کرد پیشترها نیز چنین شتابزدگیهایی از خود پروزداده بوده اند. پرسشی که مطرح مى شود این است که چرا چنین شتابزدگیهایی همواره در مقاطع بحرانی و سرنوشت ساز سربرمی آورند؟ پاسخ به این چنین پرسشی به باور این قلم تنها یک چیز است «فقدان سیاستی راهبردی و جامع» در میان کردان در هر کشور و در میان کردان در مجموع یعنی در کشورهای مختلف. درهر بخش از جامعه های کرد در کشورهای مختلف این امکان وجود دارد که رهبری یا حتی جامعه ای از کردان در یکی از کشورها سیاستهایی اتخاذ و اعلام کند که بیانگر آرای همه ی جامعه های کردی نباشند یا حتی به زیان منافع کردان بینجامند. در اینجا نمى خواهیم رهبری برجسته چون بارزانی را گناهکار بدانیم. مى خواهیم بگوییم این چنین سیاستهایی یا از سر دلسوزی یا براساس جاه طلبی و حتی به شکل فرصت طلبی سربرخواهند کشید. از این رو باید هشیار بود که یک سیاستمدار موردی و به اصطلاح اقلیمی بسان بارزانی یا اوجلان نتواند به تنهایی بر سرنوشت همه ی کردان در یک مقطع بحرانی تأثیری دورانساز برجای بگذارد خاصه که این سیاست نتواند سود و منفعت کردان را در همه ی کشورها دربرگیرد.

نکته ی در خور توجه دیگر این است که شکلگیری یک کشور کرد در اساس متوجه تجزیه ی چندکشور خواهد بود. یعنی سوریه، ترکیه، عراق و ایران. ما از دیگر جامعه های کرد در دیگر جاها سخن نمى گوییم مانند ارمنستان و روسیه یا آذربایجان و البته اکنون حتی به جامعه هایی از کردان نمى پردازیم که در غرب خاصه در آلمان یا سوئد شکل گرفته اند.

هنگامی که حکومت اقلیم کردستان بنابر قانون اساسی عراق تنظیم شد و سامان یافت بلافاصله گرایشهای سیاسی نیرومندی در جهت تشکیل کشور کرد یا کردستان در میان خاصه فعالان سیاسی و رهبران سیاسی کرد به جریان افتاد. از آنجا که یورش گروه موسوم به داعش به دنبال برپایی خلافت اسلامی است و در بستر فعالیت‌هایش خواه ناخواه با جامعه های مردمی و سیاسی کرد در تقابل قرار گرفت حق است حتی به اختصار به معضل کرد بیندیشیم و نگاهی دیگر در ارتباط با این موضوع بجوییم. در اینجا با چهار عنصر سروکار داریم. نخست بازجانبخشی اندیشه ی تشکیل کشور کردستان پس از سازمانیابی حکومت اقلیم کردستان در عراق؛ دوم طرح فکر و نقشه ی همه پرسی در چارچوب همین اقلیم کردستان، سوم حملات مستمر و موفقیت‌های نامنتظر داعش در حوزه ی عراق؛ و سرانجام آینده ی سیاسی و فرهنگی کردان. در زیر جهت روشنی بخشیدن به موضوع سعی می‌کنم هر مورد را بیاورم تا خواننده تصویری بالنسبه همه جانبه از این مسئله و همچنین از اوضاع کنونی و آینده ی منطقه ی خاورمیانه و کشورهای آن به دست آورد.

۱. «دانیل پایپس» در سپتامبر ۲۰۱۴ در روزنامه ی «دی واشنگتن تایمز» نوشت پیش از آن که به برآمدن «دولت کردستان» (= بخوانید: اقلیم کردستان) در شمال عراق خوشامد بگویند من (= او) اعتراف می‌کنم در گذشته با استقلال کردستان مخالف بوده‌ام.

سپس می‌افزاید در ۱۹۹۱ پس از آن که جنگ کویت پایان گرفت و صدام حسین به شش میلیون کرد عراقی حمله کرد به سه علت با دخالت نظامی به نام کردان مخالفت کردم. این استدلالها که حتی امروز نیز به گوش می‌رسند عبارتند از: ۱) استقلال کردستان به معنای پایان یافتن عراق همچون یک کشور است؛ ۲) این استقلال به معنای تقویت کردن و جسارت بخشیدن به استقلال طلبی کردان در سوریه، ترکیه و ایران خواهد شد و این امر منجر می‌شود به بی‌ثباتی و نزاعهای مرزی در این منطقه؛ ۳) این تحول تعقیب و آزار غیرکردان را در پی خواهد داشت و موجب مهاجرت‌های گسترده و خونین جمعیتی می‌شود.^۴ «دانیل پایپس» در همینجا بلافاصله یادآور می‌شود که این هر سه انتظارش غلط از آب درآمدند. حالا او بر این باور است که با توجه به پیشینه ی شوم عراق در مقیاس داخلی و خارجی پایان دادن به یک عراق متحد تسکین و آسودگی خاطر به بار می‌نشانند به همان سان که تحرک بخشیدن به جنبشهای کرد در کشورهای همسایه آسایش خاطر را به همراه می‌آورد.

استنباط آغازین این حضرت مبتنی بردریافتی فرهنگی و راهبردی بوده است اما تغییر عقیده اش مبتنی است بر نگرشی سیاسی با خصلتی کوتاه مدت. او بحران داخلی سوریه را نشانه ای می‌داند از تقسیم این کشور به سه حوزه ی کردی، عربی سنی، شیعه ی عربی که در درازمدت سودمند خواهد بود! او به دوعلت این تحول را مفید می‌داند. نخست آن که جداشدن کردان از ترکیه مانع بی‌پروایی و بادوبروت رجب طیب اردوغان، رئیس جمهور این کشور خواهد شد و بسترگریزی کردان از ایران به تقلیل پرخاشگریهای این امپراتوری کوچک می‌انجامد. به این دو علت وقوع پدیده ای را می‌افزاید که پیشتر باور نمی‌کرده است یعنی جابجایی جمعیتی در داخل عراق که منجر شده است به مهاجرت و پناه جستن هزاران غیر کرد از سراسر عراق به اقلیم کردستان به جهت برخوردار شدن از امنیت، مدارا و فرصتهای موجود در این اقلیم.

۲- ارتباط ترکیه با کردان و مسئله ی کرد سخت پیچیده و چند بعدی است. تاریخ این پرونده را می‌توان به دوحش کرد. یکی در دوران عثمانی و دیگری پس از فروپاشی عثمانی و شکلگیری دولت نوین ترکیه به زعامت کمال آتاترک. در اینجا تنها به یک اشاره بسنده می‌کنم. در حالی که در امپراتوری عثمانی فرض بر این بود همه امت به شمار می‌آیند و به اعتبار مسلمان بودن نیاز به تظاهراتی متفاوت و تأکید بر هویتی دیگر ندارند، در دوران ترکیه ی جدید حکومتگران همین کردان را ترکان کوهی می‌نامیدند و از پذیرش هویت کردی آنان سرباز می‌زدند. تنها کشوری که ایالتی کردی داشت و کردان را به رسمیت می‌شناخت، هرچند با برخی محدودیتهای خاص، ایران بود که با استان کردستان خود به این وجه از هویت کردی رسمیت می‌بخشید.

⁴ .Pipes, Daniel. The Washington Times, Septemeber 10, 2014.

ما در اینجا نمی خواهیم به این دو بخش بپردازیم. تنها اکتفا می کنیم به ذکر این نکته که بیم و هراس ترکیه در ارتباط با تحرکات کردان پس از برآمدن داعش شدت گرفت و نقش ترکیه در ائتلاف ضد داعش به رهبری آمریکا آمیخته بوده است به ابهام و تردید. کار به جایی رسید که معاون رئیس جمهور آمریکا «جورج بایدن» در سخنرانی خود در دانشگاه هاوارد با صراحت به نقش ترکیه و برخی دیگر از متحدان آمریکا در شکلگیری داعش اشاره کرد. گرچه او پس از سخنان خود را بر اثر اعتراض ترکیه و یکی دو عرب نشین اندکی تعدیل کرد اما محتوای آن گفته ها را پس نگرفت. در آغاز قصد نیت ترکیه را منظور می کرد و پس از آن عصر قصد را کنار گذاشت.⁵

از موضوع بحث انگیز بسترهای شکلگیری داعش و یاری دهندگان به تشکیل این جریان هم که بگذریم در همین دوره ی کوتاه یورشهای داعش به عراق و سوریه دیده ایم که ترکیه همراه با اکراه و حتی با صراحت از رویارویی با داعش سخن رانده است و تا این لحظه که این نوشته را تنظیم می کنم در هیچ عملیاتی علیه داعش شرکت نجسته است که هیچ، حتی آشکارا ضد مبارزان کرد پایه صحنه ی جنگ گذاشته است. در آغاز پیشمرگه ها ترکیه را به سبب امتناع از درگیری با داعش نکوهش می کردند. همه ی این چیزها هنگامی به وضوح سربرکشید که داعش شهر کوبانی را به محاصره درآورد. در دوازدهم اکتبر ۲۰۱۴ به گزارش روزنامه ی نیویورک تایمز «جمیل بیک» از بنیانگذاران سازمان «پ.ک.ک» اظهار داشت مدت نه سال به توافق ترک مخاصمه با ترکیه پایبند بوده اند اما حالا که سرنوشت منطقه وابسته است به نبرد بر سر کوبانی، ترکیه واکنشی نشان نمی دهد و حاضر به حمایت از کردان نیست.⁶ جمیل بیک گفت ما حاضر نیستیم بر سر خون مردم کوبانی به معامله دست بزنیم. اگر چنین وضعی ادامه یابد به باور او جنگهای چریکی از سر گرفته خواهند شد. ترکیه به واقع با همه ی اصراری که ایالات متحده می کرد از هرگونه مشارکتی در عملیات ائتلاف ضد داعش امتناع می کرد. سرانجام در پنهان توافق شد پایگاه هوایی خود را در دسترس آمریکا قرار دهد هر چند که همین توافق را هم شفاهی انکار کرد تا حساسیت داعش را برنینگیزد.

ترکیه که بیشترین نگران نیروهای کرد است تا داعش، به دنبال موجی از تظاهرات کردان و اعتراضات فزاینده ای که مردم کرد ترکیه به سیاستهای بازدارنده ی ترکیه می کردند و می خواستند بتوانند از راه ترکیه به جهت پشتیبانی از کردان کوبانی به سوریه بروند به جای حمایت از کردان به مبارزان مواضع پ.ک.ک. رو آورد. به گزارش گروه بین الملل خبرگزاری تسنیم به نقل از شبکه خبری الحدث، جنگنده های ترکیه مواضع متعلق به حزب کارگران کردستان را در جنوب این کشور بمباران کردند. روز گذشته نیز جنگنده های ترکیه مواضع حزب کارگران کردستان را در جنوب این کشور بمباران کردند. پیش از این یک مقام بلند پایه ی کرد هشدار داده بود در صورتی که ترکیه به سیاست کنونی خود تحت لوای عدم دخالت در جنگ موجود در کوبانی سوریه ادامه دهد، با انقلاب کردی جدیدی مواجه خواهد شد.⁷ روزنامه ی نیویورک تایمز نیز به نقل از سخنگوی وزارت خارجه ی آمریکا همین خبر را تأیید کرد.⁸

نبرد خونینی که بر سر کوبانی در گرفت و هم اکنون که این مطلب را می نویسم (مهرماه ۱۳۹۳) همچنان ادامه دارد در ضمن نشان داد که مردم کرد کوبانی به ناچار به سوی مرز به ترکیه پناه بردند. ترکیه این حرکت را نمی پسندید اما در برابر نگاه مردم جهان به ناچار شکیب و مدارا پیش گرفته است و در همان حال از این راه می کوشد نظارت خود را بر جریان سیاسی و نظامی گروه های کرد حفظ و تقویت کند. بدین ترتیب با دو یا سه جریان مهاجرت جمعیتی کرد مواجه می شویم. یکی در درون عراق، دیگری از عراق به ترکیه و گاه به نقاطی از سوریه و سومی از سوریه به ترکیه در نزدیکی مرز سوریه. هریک از این سه جریان خصوصیتی دارد که آنها را جداگانه باید بررسی کرد. مهم اما این نکته است که برخلاف نظر آقای «دانیل پایپس» این وضعیت پیچیده را نمی توان تنها

⁵ Biden Apologizes... See: NYT.OCT.4.2014.

⁶ Kurdish Rebels Assail Turkish Inaction... See: NYT.Oct.12.2104.

⁷ نک. خبر آنلاین چهارشنبه ۲۳ مهر ۱۳۹۳.

⁸ Turkish Airstrikes Hits Kurds,... NYT.Oct.14.2014.

با تجزیه ی عراق به پایان برد. تجزیه ی عراق سرآغاز ترسیم نقشه ی تازه ای برای خاورمیانه خواهد بود که آثار آن اگر هم شوم نباشند بی تردید خونین و ناگوار خواهند بود.

۳. برپایی حکومت اقلیم کردستان از همان آغاز این تصور را دامن زد که نوع دیگری از حکمرانی در خاورمیانه شکل گرفته است. این تصور را خاصه اسراییلیان دامن می زدند و سیاست قدیم فرانسه را که به نوعی آمیخته بود با حق طلبی برای کردان با استدلالاتی دیگر آراست و به معرض نمایش گذاشت. حتی سخن از آن می رفت که «سونیس دیگری» در خاورمیانه شکل می گیرد. هر ناظر بی طرفی که به اقلیم کردستان می رفت می دید در آنجا امنیت برقرار است اما میان سلیمانیه و اربیل دو جهان ذهنی و فرهنگی متفاوت به چشم می خورد. یکپارچگی میان این دویخش را تنها به مدد مصلحت می شد حفظ کرد. هیچ کس نباید نقش طالبانی را در این میان نادیده بگیرد. او منصب ریاست جمهوری را به نحوی خردمندانه با چارچوب اقلیم کردستان آشتی می داد و حفظ یکپارچگی و وحدت عراق را نیز با این وضعیت به شیوه ای مقبول به هم می آمیخت. با این حال میل به جدایی از دو سو رواج می گرفت. یکی از سوی کسان و کشورهای که آشکار و پنهان تشکیل کشوری غیرعربی را بازویی برای تحقق سیاستهای اسراییل بر می شمردند بدان سبب که ایران غیر قابل اعتماد می نمود؛ و دو دیگر گروه های سیاسی کرد در منطقه که از دیرباز آرزوی تشکیل دولتی کرد را امری آرمانی و رسالتی تاریخی برای خود به حساب می آوردند صرفنظر از اینکه چه عواقبی به بارآید.

نخستین بار که در یک سند رسمی از خود مختاری برای بخشهایی از مردم کرد سخن می رود همان پیمان «سور» است پس از جنگ جهانی نخست. این پیمان در دهم اوت ۱۹۲۰ فراهم آمد اما در اندک مدتی با مخالفت شدید ناسیونالیستان ترک به رهبری کمال پاشا معروف به کمال آتاترک شد. در ماده های ۶۲ تا ۶۴ سخن از خود مختاری برای کردستان می رود و راه را برای همه بررسی در جهت استقلال کردستان نیز باز می گذارد.

در ماده ی ۶۲ پیمان آمده است که کمیسیونی مرکب از نمایندگان بریتانیا، فرانسه و ایتالیا در شهر استانبول تشکیل می شود تا ظرف شش ماه پس از رسمیت یافتن این پیمان طرحی برای خودمختاری محلی در مناطقی که به طور عمده کردنشین اند در شرق فرات، جنوب مرز جنوبی ارمنستان که از این پس مشخص خواهند شد و شمال مرز ترکیه با سوریه و بین النهرین به نحوی که در ماده ی ۲۷ (این ماده حدود و ثغور ترکیه را مشخص می کند) آمده است، ترسیم می کند. در همین ماده ذکر شده در هر موردی که وحدت نظر در کمیسیون حاصل نشود موضوع به دولتهای مربوطه ارجاع داده می شود. در ضمن تأکید می شود که این طرح باید حمایت از آسوریان-کلدانیان و دیگر اقلیتهای نژادی و دینی را در این مناطق در نظر بگیرد و با این هدف کمیسیونی تشکیل دهد مرکب از نمایندگان بریتانیا، فرانسه، ایتالیا، ایران و نمایندگان کرد در محل تا پس از بررسی درارتباط با ضرورت اصلاح مرزهای ترکیه تصمیم بگیرند چنانچه در تلافی با مرز ایران باشد.

ماده ی ۶۴ می گوید اگر پس از یک سال پس از رسمیت یافت قرارداد حاضر مناطق تعریف شده در ماده ی ۶۲ به شورای جامعه ی ملل مراجعه کنند و نشان دهند که اکثریت مردم این مناطق خواستار استقلال از ترکیه اند و شورا تشخیص دهد که این مردم بلوغ لازم برای چنین استقلالی را دارند، شورا می تواند این استقلال را به آنها اعطاء کند و ترکیه اجرای این امر را می پذیرد و از همه ی حقوق خود در این مناطق چشم می پوشد. جزییات این جدایی موضوع قرارداد جداگانه ای خواهد بود میان قدرتهای متفق و ترکیه.

پیمان «سور» چنانکه آمد با اعتراض ناسیونالیستان ترک روبه روگشت. این پیمان در لحظات پایانی عمرخلافت عثمانی تنظیم شده بود اما با خیزش ترکان جوان ناچار پس نشست و تنظیم کنندگان آن به پیمانی دیگر روآوردند که پیمان لوزان (۲۴ ژوئیه ی ۱۹۲۳) خوانده شد. این پیمان دوم سخنی از کردان به میان نمی آورد اما مرزهای ترکیه ی جدید را مشخص می سازد. با این حال مهم است بدانیم که همان پیمان سور هم از خودمختاری کردان در چارچوب ترکیه سخن می راند نه در همه ی مناطق کردنشین. با این حال ترکیه ی جدید سخت ترین سیاستها را نسبت به کردان به اجرا گذاشت. حتی آنان را همچون قومی مشخص با هویتی متفاوت از ترکان به رسمیت نشناخت؛ و

در خور توجه این که در همین دوران در ایران استانی به نام کردستان داریم و به طور طبیعی کردان در ایران بخشی از بدنه ی تاریخی و فرهنگی جامعه به شمار می روند اما خودمختاری به معنای جدید کلمه در عراق پس از شکست صدام حسین سربرمی آورد نه در ترکیه.

با این حال خوب است به چند تحول نگاهی گذرا بیندازیم تا جامعیت موضوع از چشممان دورنماند. یکی آن که در دوران جدید و در چارچوب کشورهای کنونی منطقه نخستین علم استقلال در ایران برافراشته شد با اعلام جمهوری مهاباد. دوم نبرد مسلحانه ی کردان است در عراق که در یک دوره از پشتیبانی جدی ایران برخوردار شد. سوم نبرد مسلحانه و چریکی کردان در ترکیه مشهور به پ.ک.ک. از اینها که بگذریم جنبش کرد در سوریه چندان نیرومند نبوده است و زیر تأثیر کردان ترکیه قرار داشته است. همه ی اینها روی هم بدین معناست که جنبش کرد در سه کشور ترکیه، ایران و عراق با نمودها و جلوه های متفاوت قدبرافراشته است. تحول مهم دیگر در این زمینه این است که جنبشهای فرهنگی کرد در ترکیه و ایران از جریانهای فرهنگی حاکم در این دو کشور تأثیر پذیرفته اند در حالی که این تأثیر پذیری در عراق به همان اندازه نبوده است.

در ترکیه کردان از خط سنتی خود به سود خط لاتینی جدید چشم پوشیدند که جدایی ژرفی به بارآورده است. در ایران و البته در عراق در هر دو جا کردان به خط سنتی پایبند ماندند که اکنون به نیروی فرهنگی و سیاسی آنان تبدیل گشته است. در ایران جنبش کرداز نظر ملی با میلیون ایران پیوند خورد و از نظر چپ اندیشی در آغاز بخشی از بدنه ی جنبش چپ بود و سپس جریانهای چپ جداگانه ای به راه انداخت که برخی از آنها خصلت سراسری داشتند نه محدود به کردستان. اینها همه البته به تدریج دستخوش تحول گشتند که موضوع این رساله نیست. اما مهم است بدانیم که دکتر قاسملو رهبر برجسته ی کردان ایران خود را ازهر ایرانی ای، ایرانی تر می دانست. در عراق و ترکیه چنین گرایشی به هویت خواهی در ارتباط با این دو کشور هیچگاه برزبان رانده نشد.

در عصر انقلاب اسلامی در ایران سیاستهایی پس زیانبار نسبت به کردان به اجرا درآمد که تفصیل آنها را می توان همه جا خواند. با اینحال دکتر قاسملو و حزبش خواستار جدایی از ایران نشدند. خواسته ها و تقاضاهای خود را در چارچوب ایران اعلام می کردند. این وضع ادامه داشت تا آن که یک جریان استقلال طلبانه ای به نام پژاک تحت تأثیر پ.ک.ک. در ترکیه در ایران به راه افتاد. این جریان از حمایتهای بیرونی برخوردار بود ولی به سبب سیاستهای واپسگرا در جمهوری اسلامی توانست شماری از جوانان کرد را به سوی خود بخواند.

۴. همینجا خوب است به یکی دو نکته ی تاریخی نیز نگاهی بیندازیم. نخست اشاره می کنیم به زمینه های شکلگیری جمهوری مهاباد. تقریباً در همه ی اسناد مرتبط با این جمهوری در آغاز سخن از برپایی سازمانی می رود به نام «جمعیت احیای کرد» (= کومه له ژیانه وه کرد) با نام مخفف: ک.ژ.ک. این سازمان گویا در ۲۵ شهریور ۱۳۲۱ تشکیل می شود یعنی پس از سوم شهریور ۱۳۲۰ و پس از ورود غیرقانونی متفقین به ایران و اشغال ایران. هدف جمعیت کرد از همان آغاز برپایی کردستان بزرگ بود که خود آن را احیای کردستان بزرگ می نامید.

در این زمان ارتش بریتانیا در جنوب و ارتش سرخ در شمال، آذربایجان و بخشهایی از کردستان حضور دارند. قوای آمریکا هم به شکلهای گوناگون حضور خود را به نمایش می گذارد. جمعیت احیای کرد از این فرصت ضعف حکومت مرکزی در ایران بهره می برد و سرگرم سازماندهی می شود. از جمعیت خویشاوندی از عراق به نام «جمعیت هیوا» نماینده ای به ایران می آید. پیمانی به نام «پیمان سه مرزی» با کردان عراق منعقد می کنند و با اتحاد شوروی ارتباط می گیرند و خواستار پشتیبانی می شوند. این پیمان را نمایندگانی از کردان ترکیه نیز امضا می کنند و مقصود از سه مرزی یعنی ایران و عراق و ترکیه است. پیمان در منطقه ای به نام «دالانپر» در مرز میان ترکیه و ایران و عراق به امضا می رسد و آن را «په یمانی سی سنوور» (پیمان سه مرز) می نامند. اتحادشوروی در مناطق اشغالی برای تأمین نیازهای خود از نظر آذوقه و محصولات کشاورزی و همچنین تأمین امنیت با برخی از رؤسای عشایر و متنفذین محلی ارتباط برقرار کرد و در همان شش ماه اول اشغال ایران شماری از زمینداران کرد را به شوروی دعوت کردند. نقل قولی از عبدالرحمن قاسملو در همین ارتباط رواج یافته است که خواندنی است. او در کتاب خود به نام «چهل سال مبارزه در راه آزادی» در باره ی سفر سی تن از مالکین و رؤسای عشایر کرد به

باکو بنا به دعوت اتحاد شوروی می نویسد: اگرچه من در آن زمان یازده ساله بودم، لیکن مانند بسیاری از کودکان آن دوره سیاست توجه مرا به خود جلب کرده بود. پدرم یکی از اعضای آن هیأت بود. به یاد دارم موقعی که از سفر باکو برگشت، چند عدل قند و یک تفنگ تپهر شکاری خوب همراه آورده بود. چنین می‌نمود که شورویها قند و تفنگ و وسایل دیگر را به عنوان هدیه به همه اعضای هیئت داده بودند. به ویژه قند خیلی با ارزش بود. چون آن زمان قند در ایران کمیاب و گران بود. این کار به‌نظر من بسیار عجیب می‌نمود. زیرا در خانواده ما برادران و عموزاده‌هایم که از من بزرگتر بودند، از این سخن به میان می‌آوردند که پدرم همراه چند نفر دیگر به باکو رفته‌اند تا حقوق و آزادی کردها را طلب نمایند! به همین علت رک و صریح از پدرم پرسیدم: پس حقوق کردها چه شد؟ (چهل سال مبارزه در راه آزادی. چاپ دوم کردی ۱۳۶۷ صفحات ۶۲ - ۶۱ به نقل از دانشنامه).

قاضی محمد به سال ۱۳۲۳ به ک.ژ.ک پیوست و با سرعت تبدیل گشت به شخصیت اصلی این جریان. در سپتامبر ۱۹۴۵ قاضی محمد و عده ای دیگر دعوت شدند به شوروی و با باقراوف نخست وزیر جمهوری آذربایجان دیدار کردند. کردها در این دیدار و عده‌هایی گرفتند در جهت برپایی دولت کرد و جمهوری مهاباد.

در «دانشنامه ی آزاد» در مقاله ای که آشکارا از سوی کردمداران تنظیم شده است در معرفی جمهوری مهاباد چنین آمده است: «جمهوری مهاباد یا جمهوری کردستان آزاد نام یک جمهوری خودمختار در شمال غربی ایران بود که در ۲۲ ژانویه ۱۹۴۶ (سه شنبه، ۲ بهمن ۱۳۲۴) تشکیل شد و کمتر از یک سال یعنی تا ۱۶ آذر ۱۳۲۵ بر پا بود. مرکز آن در شهر مهاباد و رهبر این حکومت قاضی محمد بود.»

جمله ی بالا جمله ای است آمیخته با تناقض. هم از خود مختاری سخن می رود و هم از جمهوری. آنچه روشن است این است که شوروی می خواست ایران را تجزیه کند و در بخشهای تحت نفوذ خود دو جمهوری مستقل به نام جمهوری آذربایجان و جمهوری کردستان تشکیل دهد. جمهوری نخست یک مدعی هم داشت در داخل خاک شوروی که در ضمن برپایی جمهوری کردستان را دامن می زد تا هدف خود را یعنی انضمام بخشی از ایران را به خاک آذربایجان آن سوی مرز موجه جلوه گر سازد. در نشریه ی «کردستان» اعلام استقلال این جمهوری به چاپ رسیده است.

در تارنمایی به نام «تاریخ ایرانی» آمده است در ۲۱ آذر ۱۳۲۴ سید جعفر پیشه‌وری، رهبر فرقه دموکرات، تاسیس حکومت خودمختار آذربایجان را اعلام کرد و درست یک سال بعد در ۲۱ آذر ۱۳۲۵ در برابر حمله ی قوای ارتش، عقب‌نشینی کرد و به باکو گریخت و در ۲۰ تیر ۱۳۲۶ در یک سانحه ی اتومبیل در این شهر کشته شد.

سپس در ادامه ی همین طلب می خوانیم که «پیشه‌وری در ۱۲ شهریور ۱۳۲۴ حزب دموکرات آذربایجان را بنیان نهاد و در ۲۱ آذر این سال حکومت خودمختار آذربایجان را اعلام کرد. ۴۰ روز بعد از آن، در دوم بهمن سال ۱۳۲۴ از سوی حزب دموکرات کردستان در شهر مهاباد «جمهوری خودمختار» اعلام شد. تشکیل جمهوری‌های خودمختار آذربایجان و کردستان از تبعات حضور درازمدت نیروهای شوروی در ایران و ناشی از شکست روسیه در کسب امتیاز استخراج و بهره‌برداری از نفت دریای خزر از دولت ایران بود. در آن زمان استان‌های آذربایجان شرقی، آذربایجان غربی، اردبیل، مازندران، نیمی از استان کردستان و همچنین بخش‌های وسیعی از شمال استان خراسان تحت اشغال نظامیان روس بود. حضور نیروهای نظامی روسیه در خاک ایران و امتناع آنان از خارج شدن از شهرهای شمالی کشور مغایر با تعهدات مسکو در اجلاس سران آمریکا و روسیه و انگلیس در تهران بود.»

چنانکه نخست در بالا آوردیم باقراوف تدارک اجرایی سیاست تجزیه ی ایران را به عهده داشت و اعلام موجودیت این دو جمهوری در عرض چهل روز فاصله از هم صورت گرفت. در همین تارنما در ارتباط با این موضوع می خوانیم که «ظهور احزاب دموکرات در آذربایجان و کردستان حاصل این تحولات بود. این دو حزب با فاصله ی اندکی از یکدیگر بین شهریور تا آبان ۱۳۲۴ در دو استان مذکور تاسیس شدند و میرجعفر باقراوف، رییس‌جمهور و دبیرکل حزب کمونیست جمهوری آذربایجان شوروی که با محافل حزبی هر دو استان در تماس مستقیم بود، مهم‌ترین عامل اجرایی سیاست‌های روسیه در این

تحوالات به شمار می‌رفت. سیدجعفر پیشه‌وری در آذربایجان و قاضی محمد در کردستان رهبری احزاب دموکرات را برعهده گرفتند. «این تحولات البته گسترده به بحث گذاشته شده اند و ما در اینجا قصد بازگویی آنها را نداریم. تنها خواستیم با استقفاه از منابع کردی و غیر کردی نشان دهیم هر وقت کردستان پرچم جداسری یا استقلال برافراشته بود به مدد نیروهای بیگانه بوده است. در داخل ایران تنها تقاضای مهم کردان تقاضای آموزش به زبان مادری بود. در دیگر زمینه ها کردان و دیگر ایرانیان باهم تفاوت نداشتند. اگر ظلم بود برای همه بود و اگر رفاهی به بار می‌نشست برای همه بود.

۵. در بالا دیدیم جمهوری مهاباد و جنبش جدایی طلبانه ی کرد پس از جنگ جهانی دوم در ایران در هیأت جمهوری مهاباد به قصد تدارک جدایی بزرگ در سه کشور ترکیه، عراق و ایران ساماندهی شد یعنی درست در زمانی که ایران در ضعف مطلق بود. متفقین در ایران حضور نظامی داشتند و نقشه ی تجزیه ی ایران امری جدی می نمود و هواخواهانی جدی در میان نیروهای پیروز در جنگ جهانی دوم داشت.

شکست صدام توسط نیروهای آمریکایی کشور عراق را که از بدنه ی عثمانی جدا شده بود و تحت نظارت و قیمومت انگلیسیان ساخته و پرداخته شده بود، در موقعیتی ضعیف قرارداد. اقلیم کردستان به مدد آمریکاییان سروسامان گرفت. این را شاید بتوان غرامتی دانست که نیروهای نظامی ایالات متحده به کردان می پرداختند در عوض ستمی که در عصر صدام و در طول جنگ هشت ساله با ایران برکردن رفته بود. همین امتیاز بی تردید یک موقعیت تاریخی به حساب می آمد. نیروهای کرد در عراق از این فرصت بهره جستند و منطقه ای را به نام اقلیم کردستان از خودمختاری بهره مند کردند. اما در مذاکرات مرتبط با قانون اساسی به این حد اکتفا نکردند و خواستار انضمام ایالت کرکوک به اقلیم کردستان گشتند. این تقاضای کردان در متن قانون اساسی گنجانده شد و قرار براین شد که طبق ضوابطی در مدتی معین در این ایالت همه پرسری انجام شود و نتیجه ی این همه پرسری وضعیت کرکوک را روشن سازد: یا وابسته به اقلیم شود یا به همین صورت که هست به شکل ایالتی چند قومی اداره شود. در زمان صدام عربان زیادی به این اقلیم کوچانده شدند و در نتیجه ترکیبی کردی، ترکمنی، عربی شکل گرفت که دو گروه نخست از ساکنان قدیم این منطقه به شمار می رفتند.

ماده ی ۱۴۰ قانون اساسی از قوه ی مجریه می خواهد در کرکوک و دیگر مناطق مورد مناقشه به منظور تشخیص اراده ی ساکنانشان همه پرسری برگزار کند. این همه پرسری طبق این قانون می بایست پیش از ۳۱ دسامبر ۲۰۰۷ برگزار شود. بنا بر توافق این تاریخ شش ماه عقب افتاد و قرار شد فرآیند در تابستان ۲۰۰۸ به اجرا دربیاید.^۹ از آنجا که کرکوک منطقه ای نفت خیز بود در زمان صدام سیاستهای عربی سازی (= تعریب) جمعیتی تعقیب می شد. در نتیجه مالکیتهای زمین در ارتباط با کرکوک به میزان در خور توجهی پرسش برانگیز گشته بود. این سیاست تنها در کرکوک به اجرا درنیامد. مناطق دیگری از عراق نیز در معرض اخراج اجباری ساکنان اصلی خود قرار گرفتند و به همین سان در معرض پذیرش ساکنانی تازه واقع شدند. به همین جهت پس از سقوط صدام حسین بسیاری خواستار اصلاح وضعیت جمعیتی در مناطقی از عراق برآمدند اما از آنجا که کردان در آن مقطع موقعیتی خاص کسب کرده بودند توانستند فقط نام کرکوک را در قانون اساسی بگنجانند و از مناطق دیگر تنها با اشاره ای کلی یادکنند. اهمیت کرکوک در ضمن از آنجهت بود که نفت زیادی در آنجا وجود داشت. ماده ی ۵۸ قانون اساسی موقت که «قانون گذار نظام اداری» نیز نامیده شده است به مورد کرکوک و مناطق مورد مناقشه از نظر قرار گرفتن در نظام اداری جدید اشاره می کند. این ماده خواستار پرداخت غرامت به بیرون رانده شدگان و کسانی می شود که اموالشان مصادره شده بوده است اما همان سان که روشن است محدود به کرکوک نمی شود.

در ماده ی ۵۸ شورای ریاست جمهوری حکومت انتقالی موظف شد به منظور رفع تغییرات ناعادلانه توصیه هایی به مجلس ملی عراق بدهد و چنانچه نتواند به اتفاق آرا به چنین توصیه هایی دست بیابد با ید به اتفاق آرا یک داور بی طرف تعیین کند تا موضوع را بررسد و توصیه

^۹ O'Leary B., Batemen D./Article 140...May 7, 2008. Conference paper. Washington DC. May 9, 2008.

هایی تنظیم کند. چنانچه شورا نتواند برسر تعیین یک داور بی طرف به توافق برسد باید از دبیر کل سازمان ملل متحد بخواهد شخصیت جهانی برجسته ای را همچون داور تعیین کند. در اینجا البته نیامده است چنانچه شورا به سازمان ملل متحد رجوع نکند یا نتواند بر اثر اتفاق آرا به سازمان ملل رجوع کند، چه خواهد شد یا چگونه باید اقدام کرد.

نکته ی مهم در ارتباط با ماده ی ۵۸ قانون گذار قبول این واقعیت است که تغییرات جمعیتی و دستکاریهای مرزی عمیقی در عراق به وقوع پیوسته است. بر اثر این تغییرات نه فقط حقوق بشرکه حقوق سیاسی و حقوق اقلیتها و قومیتها خدشه دار شده اند. نکته ی مهم دیگر این است که آیا می توان ماده ی ۱۴۰ را به تنهایی به بحث گذاشت یا باید ماده ی ۱۴۰ و ۵۸ را یکجا و باهم در نظر گرفت. به هرحال ماده ی ۱۴۰ در قانون اساسی قرارداد و ماده ی ۵۸ در قانون گذار.

اما هردوی این ماده ها به هرحال انتظارات دوره ای معین را به نمایش می گذارند. در خبرگزاری بین المللی «کردپرس» از قول دکتر صاحب قهرمان فیلی نایب رئیس کمیسیون ماده ۱۴۰ قانون اساسی عراق آمده است که «باتوجه به وضعیت و مشکلات موجود ۷۰ سال برای عملی شدن ماده ۱۴۰ قانون اساسی عراق زمان نیاز است!»^{۱۰} تاکنون فیلی این نکته را طی سخنرانی خود در مرکز بین المللی مطالعات عالی دانشگاه تهران برزبان راند. او گفت ماده ۱۴۰ یکی از نقاط عمده اختلاف میان کردها و دولت مرکزی است. با این حال او معتقد بود که عمر اختلاف برسر مناطق مورد مناقشه برسر تعیین مرز «به همان زمان تأسیس دولت عراق ... بازمی گردد. یکی از مناطقی که در خود این ماده به آن به صورت مستقیم اشاره شده است شهر و استان کرکوک است. البته به غیر از کرکوک شهرها و استانهای دیگری نیز هستند که این ماده قانونی شامل آنها نیز می شود این استانها عبارتند از موصل (نینوا)، دیاله و صلاح الدین.» به باور او نام کرکوک بدین سبب ذکر شده است که کل استان کرکوک مورد مناقشه است اما در دیگر استانها تنها بخشی از آنها موضوع مناقشه است.

در زمان حکومت دوساله ی «پال برمر» حاکم آمریکایی عراق که در حد فاصل سالهای ۲۰۰۳ تا پایان ۲۰۰۴ بود یک قانون اساسی موقت که به قانون «برمر» معروف است نوشته شد. در این قانون مناقشه و ادعا برسر مناطق مختلف در ماده ای به نام ماده ۵۸ قانون اساسی گنجانده شد. این ماده در سال ۲۰۰۵ و در قانون اساسی عراق به ماده ۱۴۰ تغییر نام داد. هدف ماده ۱۴۰ به باور دکتر فیلی این است که حق به صاحب آن بازگردد. کردها و ترکمنها از این دست مردمان به شمار می روند. این مردم از کرکوک رانده شدند و جای آنان را اعراب ساکن جنوب عراق گرفته اند.^{۱۱} جابجا کردن مردم اکنون کاری ساده نیست. یا دست کم کاری نیست که بتوان با ابزار دموکراتیک به آسانی به سرانجام رساند. توسل به ابزار غیردموکراتیک بی تردید خونها بر زمین خواهد ریخت. نخست باید طبق همین ماده ی قانون اساسی شرایط عادی ایجاد شود. سپس سرشماری و آمار گیری شود و سرانجام راه برای برگزاری همه پرسی هموارگردد. این چیزها چندان ساده نیست خاصه که هرروز در عراق بمب گذاری می شود و عملیات انتحاری به اجرادرمی آید. اکنون که داعش ظهور کرده است آشکار می شود که این بمب گذاریها در طول این سالهای پس از سقوط صدام به قصد و با نقشه به اجرادرمی آمده است و هیچ ارتباطی نداشته است با شیوه ی حکومت داری. این بدان معنا نیست که حکومت یعنی قوه ی اجرایی بی عیب و ایراد بوده است اما این بدان معناست که گروه های افراطی سنی هرگز حکومتی شیعی را بر نمی تابند و از آن بالاتر حاضر به پذیرش عراقی فدرالی با رسمیت بخشیدن به حکومتی کرد با حق خودمختاری نخواهند بود. از هنگامی که عراق کنونی بر اثر دخالت انگلیسیان پس از فروپاشی امپراتوری عثمانی شکل گرفت ترتیب داده شد که سنیان بر این کشور حکومت برانند. از این روست که اهل تسنن سنتی این سرزمین نمی توانند به شیوه ای دموکراتیک تن دهند و رأی اکثریت را پذیرا شوند. این واقعیت ساده را خلیفه باور نمی کنند و بی هوده از دخالتهای بیرونی یا ناموجه بودن شیعیان سخن می رانند. شیعه به کنار، همین اهل تسنن عرب تبار قادر نیستند کردان سنی را هم تحمل کنند. تنها

^{۱۰} . کردپرس. جمعه ۹ ابان ۱۳۹۳/اکتبر ۳۱، ۲۰۱۴.
^{۱۱} همانجا.

حکومت موجه برای این مردم حکومتی است برآمده از عشایر عرب سنی. این گروه ها هم در اقلیتند نسبت به شیعیان و کردان. بنابراین تضادی لاینحل در درون این کشور پایه گذاری شده است که فقط و فقط از راه برپایی حکومتی متحده یا به اصطلاح امروزی فدرال قابل حل است. حتی اگر کردان ، کرکوک را هم به دست آورند که عرب تباران آن را نمی پذیرند، در جاهای دیگر هم مردمانی گونه گون و برآمده از قومیتها و دینها و فرهنگهای متفاوت می زیند که سازش این همه ناهماهنگی و عدم تجانس در تصور نمی گنجد مگر به مدد استقرار راه حلی دموکراتیک که مبتنی باشد بر آرای عمومی و مبتنی باشد بر رعایت حقوق متنوع و مختلف. این ثمره ی استثمار است نه چیزی دیگر. اگر هم عده ای بسان کردان سعی کنند از راه تجزیه خواسته هایشان را جامه ی عمل ببوشانند راه چندان خردمندانه ای نپیموده اند زیرا که با دشواریهایی ناشناخته و حتی خطرآفرین دست به گریبان خواهند شد.

۶. همه ی آنچه اوردم ناگهان با ظهور جریانی بس بغرنج به نام «داعش» در معرض تحولی تازه قرار گرفت. کردان که در حال گفتگو و جدل با حکومت مرکزی عراق بودند با برآمدن داعش به جدایی از عراق گرویدند و این مقطع را مرحله ای سرنوشت ساز برای تحقق آرمانهایشان دانستند. مسعود بارزانی ماه ژوئیه ی ۲۰۱۴ در برابر پارلمان اقلیم کردستان گفت «زمان اتخاذ تصمیم سرنوشت ساز فرارسیده است ؛ مانباید در انتظار بنشینیم تا دیگران برایمان تصمیم بگیرند.»^۱ در همین نشریه آمده است در حالی که کاخ سفید می خواهد کردان در برابر داعش به عراق یاری بدهند، تمایل کردان متوجه جداگشتن از عراق است. در این مقطع کردان تصور نمی کردند «داعش» قادر باشد موجودیت نظام سیاسی اقلیم کردستان را به خطر بیندازد. از سوی دیگر به قدرت رزمی خود ایمان داشتند و تصورشان بر این بود که می توانند بایک ضد حمله ی کوبنده خطر داعش را از میان بردارند. این اشتباه محاسبه را دیگر نیروهای منطقه ای نیز داشتند. به واقع داعش از کمکها و سلاحهایی برخوردار بود که در آغاز برهنگان معلوم نبود. وقتی موجودیت اربیل به خطر افتاد تازه کردان دانستند با چه غول ناشناخته ای رویه رو هستند. نخست از کمکهای ایران برخوردار شدند و سپس به تدریج آمریکا و سپس نیروهای ائتلاف به کمکشان شتافتند.

داعش نه تنها موصل را در اختیار آورده بود، بل تمام منطقه ی سنی نشین به اضافه ی بغداد را تهدید می کرد. ارتش عراق که در آغاز از شهری چون موصل گریخته بود و خود را فاقد توانایی می دید به تدریج جمع و جور می شد که بغداد به خطر افتاد. مبارزان داعش یا به قولی جهادگران این جمعیت در نیمه ی اکتبر ۲۰۱۴ بر صحنه ی رزمی عراق مسلط بودند. در همین مقطع حملات هوایی نیروهای ائتلاف شدت گرفته بود و داعش را در عراق و سوریه گرفتار ساخته بود اما از آنجا که حملات هوایی در همه جا ممکن نمی شد و چه بسا می توانست نیروهای ضد داعش را نیز به خطر بیفکند در نتیجه همواره نتیجه ای مطلوب به بار نمی آورد. برای نمونه در ایالت انبار آمریکاییان از نیروهای ارتش عراق می خواستند محل را ترک کنند تا بتوانند مواضع داعش را بمباران کنند.^۲ در همین موقع بغداد نیز در معرض خطر قرار گرفت و یورش به کوبانی نیز با شدت تعقیب می شد. داعش توانسته بود جبهه ای گسترده بگشاید و از نیروهایی برآمده از کشورهای مختلف خاصه جوانانی که در غرب می زیستند و از تحقیر غربیان به ستوه آمده بودند به میزانی در خور توجه بهره بگیرد، منابع مالی داخلی برای خود دست و پا کند و از یاریهای مالی بیرونی نیز سود ببرد. داعش آن نیروی خطر آفرینی شده بود و شده است که در ضمن در هاله ای از ابهام عمل می کند و بسیاری در غرب و در منطقه همین ابهام را می طلبند.

۷. نکته های بسیاری را در این یادداشت نیآورده ام. می مانند برای یادداشتهای دیگر. آنچه اما مهم است و در این یادداشت به آن اشاره داشته ام رفتار شتابزده ی رهبران کرد است در ارتباط با موضوع استقلال و موضوع بس پیچیده ی پدیده ی کشور- ملت و تعهد به بقای این واحد خاصه که از اقوام مختلف جمع و جور شده باشد. در مورد رفتار شتابزده ی رهبران و جمعینهای سیاسی کرد نکته هایی را برشمردم. باتوجه به این که کردان در کشورهای مختلفی پراکنده شده یا قرار گرفته اند

^۱ .See: The New Yorker, Sep. 29, 2014 Issue. The Fight of Their Lives. By Dexter Filkins.

^۲ .The New York Times, Oct. 17, 2014. Middle East Section.

پرسش اساسی این است که چگونه می توان موضوع کرد را حل کرد بی آن که موجودیت واحدهای کنونی را به خطر انداخت. این موضوع را نمی توان درست پاسخ داد مگر آن که بتوانیم در ارتباط با مسئله ی کشور- ملت موضعی درست اتخاذ کنیم و این چنین موضع و نگرشی را جابیندازیم.

پاره کردن نقشه ی کنونی خاورمیانه یا حداقل چهار کشور مطرح آن یعنی ترکیه، ایران، سوریه و عراق کاری آسان نمی نماید. اما این نکته ی سیاسی و راهبردی به کنار آنچه اکنون مهم است دونکته ی دیگر است یا دست کم این که این دونکته از نظر اندیشه ی سیاسی و از بابت مبحث مشروعیت از اهمیتی خاص برخوردارند. یکی این که وقتی کشور- ملتی شکل گرفت از نظر درونی چه نیرویی حق دارد چارچوب آن را درهم بریزد؟ آیا بخشی از این کشور- ملت که در میثاق اولیه یعنی در پایه گذاری قانون بنیادی این کشور- ملت که همانا قانون اساسی آن به شمار می رود سهمیم بوده است، می تواند به تنهایی اقدامی تجزیه کننده که به هر حال بنیاد قانون پایه را در هم می شکند و فرومی ریزد، به جداگشتن از پیکره ی به هم پیوسته ی آن روی آورد؟ در نوشته ای در ارتباط با قانون اساسی افغانستان نوشته ام که کشور-ملتهای نوع جدید مشابه کشور- ملتهای عهد قدیم نیستند. در آن هنگام تصور غالب این بود که هر کشور- ملتی مبتنی بر یک ملت یکپارچه یا اکثریت بزرگ یکپارچه ای سامان می یابد. مثال ساده ی این مورد را می توان در ارتباط با کشورهایی چون آلمان یا چین یا ژاپن مشاهده کرد. در دوران ما اما کشوری چون افغانستان متشکل شده است از چند قوم؛ پاکستان نیز به همین گونه است، یا حتی ایران که از همه ی اینها پیشینه ای کهن تر دارد. یک بار که کشور- ملتی شکل گرفت، اگر عامل بیرونی را کنار بنهیم، تنها بر اثر همآرایی و موافقت ساکنانش می تواند آرایش خود را تغییر دهد. اگر جز این بیندیشیم مبنای شکلگیری و تداوم کشور- ملت سست و ناپایدار خواهد بود یا آن که در هر لحظه خشونت آفرین می شود و حق به آن بخشی می رسد که قدرت مادی بیشتری دارد و قادر است سرکوب پیشه کند. صلح و آرامش در این دست از کشور- ملتها مبتنی است بر وفاق آغازین و استوار است بر پایه ی قانونی پایه ای که باهم سامان داده اند و تنها بر اساس همین قانون نیز دگرگونی آن را هدف می گیرند. تشکیل کشور- ملت را نمی توان پیمان موقت عده ای فرصت طلب برشمرد. هر کشور- ملتی در اساس برپایه ی تأمین خیر عمومی و سعادت همه ی شهروندانش جمع و جور می شود و سروسامان می یابد. از این رو ضرورت تداوم این کشور- ملت امری اجتناب ناپذیر می نماید. اگر هم کشور- ملتی بر اثر سوانحی خاص در هم فروبریزد، چنین رویدادی معیار و مبنای محاسبه قرار نمی گیرد. تأمین خیر عمومی همواره هدف اجرایی گردانندگان هر کشور- ملتی است. به همین سبب هم تشکیل دهندگان کشور- ملت همه شهروند به حساب می آیند و همه ی حلقه های اداری و اجرایی در خدمت این شهروندان هستند.

نکته ی مهم دیگر استمرار مشروعیت در این دست از کشور- ملتهاست. وقتی کشور- ملتی چند قومی در بافتی هماهنگ شکل گرفت چاره ای ندارد جز آن که با توسل به دموکراسی و آرای عمومی شهروندان خود امور جاری و دفاع از خود را سازماندهی کند. هنگامی که کلیت و موجودیت این کشور- ملت به خطر بیفتد همگان موظف به دفاع از همه ی اجزای این چارچوب توافق شده هستند. نه تنها دموکراسی یعنی آرای عمومی چارچوب کلی را تعیین می کند، بل دفاع از این چارچوب نیز به عهده ی همگان می باشد. بدین ترتیب مشروعیت درونی و پاسداری از این مشروعیت در برابر تهاجم امری همگانی به شمار می رود. به همین سبب هم کشورهایی که حتی فدرال هستند ناچار امر دفاع و سیاست خارجی را به حکومت مرکزی وامی گذارند. درآمدهای ناشی از ثروتهای زیرزمینی متعلق به همگان است. آنچه هر ناحیه می تواند به خود اختصاص دهد آن چیز یا چیزهایی است که بر اثر تلاش مردم همان ناحیه یا اقلیم یا ولایت کسب می شود. تازه بخشی از محصول به دست آمده از این تلاش نیز باید بسته به نسبتی توافق شده به سود کل کشور اختصاص داده شود به منظور برپایی قوه ی دفاع و جبران خسرا نهایی طبیعی ناگهانی یا چیزهای از همین قبیل.

در ارتباط با مورد عراق کافی است نگاهی ببیندازیم به قانون اساسی این کشور. در ماده ی دوم این قانون اساسی با صراحت آمده است که هیچ قانونی نمی توان وضع کرد که مغایر اصول دموکراسی و حقوق بنیادی و آزادیهای مندرج در این قانون اساسی باشد. ماده ی سوم عراق را کشوری چند

ملیتی، چند مذهبی و چند فرقه ای معرفی می کند. با این حال تصریح شده است که عراق به جهان اسلام تعلق دارد و بر همین اساس هم در ماده ی دو ذکر شده بود که اسلام دین رسمی دولت است و هیچ قانونی نمی توان وضع کرد که با اسلام مغایرت داشته باشد.

در ماده ی چهارم قانون اساسی دو زبان عربی و کردی همچون زبانهای رسمی عراق به شمار می روند. با این حال آموزش به زبانهای مادری مانند ترکمنی، آسوری و ارمنی تضمین شده اند.

ساختار قانون اساسی عراق مبتنی است بر اصول فدرال و غیر متمرکز. با اینحال همواره بقای همین اصول مبتنی است بر همین قانون اساسی. ماده یکصدوشانزده نظام فدرالی جمهوری عراق را متشکل می داند از پایتخت، مناطق و اقالیم و ادارات محلی. در ماده ی ۱۱۷ آمده است که این قانون اساسی، اقلیم کردستان و مقامات آن را همچون اقلیمی فدرال به رسمیت می شناسد. در همین ماده در قسمتی دیگر قانون اساسی ایجاد مناطق دیگری را به همین شیوه مجاز می داند. بدین ترتیب همه چیز در چارچوب همین قانون اساسی مطرح می شود. مناطق همه نوع حقی دارند مگر حقوقی که خاص حکومت فدرال به شمار می روند. بغداد در هیأت کنونی اش پایتخت جمهوری عراق است.

۸. نکته ی مهم دیگری که در ارتباط با موضوع کردستان مطرح می شود این است که آیا موجودیت اقلیم کردستان عراق موجودیتی موقت است یا پایبند به عراق متحد ضمن برخورداری از همه ی حقوق خودمختاری؟ این پرسش را نباید کم اهمیت دانست هرچند که یک بار به آن اشاره داشته ام زیرا که بر سرنوشت بخشهای دیگر کردنشین در کشورهای منطقه اثر می نهد.

اگر تصور کنیم هریکس از یک کشور- ملت چند قومی یا ملیتی می تواند یا حق دارد بسته به میل خود هر زمان که بخواهد جداسری پیشه کند، در چنین حالتی حتی موجودیت خود را نیز پرسش برانگیز می سازد. فرض جدایی از یک کلیت هنوز به معنای استقلال جزء جدا شده نیست. اگر این جزء جدا شده مانند مسئله ی کردان، خواستار پیوند با بخشهایی دیگر باشد در این صورت تا آن پیوند آرمانی انجام نشده باشد، خود جزء جدا شده فاقد هویتی مستقل است هرچند که پرچم جدایی را خود برافراشته باشد. باید صبر کند تا با بخشهای دیگری که مورد نظرش هستند متصل شود و آن گاه از هویتی تازه سخن براند. در چنین وضعی با یک معضل بس پیچیده در حوزه ی حقوق بین الملل مواجه می شویم. اما اگر جزء جدا شده فقط متکی به خود بماند و خواستار پیوند با جایی دیگر نباشد در این صورت بغرنجی کار کمتر خواهد بود. این جزء جدا شده می تواند طی مراحل قادر شود طرح استقلال خود را با رعایت ضوابطی خاص مبتنی بر شناسایی بین المللی تعقیب کند. مورد کردستان اما در همان دسته ی نخست قرار می گیرد که ناچار به تحمل خواهد بود. یعنی باید در انتظار تعیین سرنوشت بخشهای دیگر روزگار بگذرانند. آیا چنین چیزی رخ خواهد داد و تازه اگر رخ بدهد چه سودی خواهد داشت؟ به همین سبب است که این قلم در ارتباط با معضلات قومی در منطقه ی تمدنی ما راه حل تمدنی را بهترین راه حل می داند. پس از آن راه حل یادی می کنم.

۹. مهم ترین نقص جنبش کرد از آغاز همانا جستجوی هویتی سیاسی بوده است. کردان همواره از استقلال سیاسی دم زده اند و کمتر خواسته اند از اشتراکات فرهنگی خود سخن برانند. البته باید در نظر داشت که اشتراکات سیاسی از بستر اشتراکات فرهنگی و به یک اعتبار قومی برآمده اند اما نقصانی که از آن یاد کردم متوجه دو جنبه از آگاهی در میان کردان بوده است. یکی آن که اشتراکات فرهنگی را محدود ساختند به اشتراکات قومی- عشیره ای و البته در مواردی به اشتراکات زبانی پیوسته به همین اشتراکات قومی و دو دیگر آن که اشتراکات میان - فرهنگی و به اعتباری تمدنی را یکسره از یاد بردند یا درست تر آن که به سبب تأکید بسیار بر اشتراکات قومی، نتوانستند و نتوانستند خصوصیات تمدنی و کهن خود را برجسته سازند. به این نکته ها جداگانه و تفصیلی نیز خواهم پرداخت.

در یک کلام وقتی اشتراکات سیاسی برآمده از خصوصیات قومی دست بالا پیدای کند، تمناهای سیاسی عاملی برجسته می شوند و به علت سیاسی بودن قدرت بسیج و نیروی رزمندگی بالایی به دست می آورند. مبحث اشتراکات فرهنگی در چنین وضعی با تفسیری سخت متعارف و معمولی به حیات ادامه می دهند و به تنهایی توان بسیج توده ای پیدا نمی کنند.

البته در اینجا نباید اهمیت رویدادی چون نبرد مقاومت مردمی در کوبانی را کم اهمیت دانست. در کوبانی نبردی جریان یافت که همبستگی میان کردی را نیرومندتر و مهم آن که مشخص تر از همیشه به نمایش درآورد. کردان ترکیه در حمایت از مردم کوبانی دست به تظاهرات زدند و کردان عراقی هرچند به صورتی نمادین اما توانستند شماری از رزمندگان پیشمرگه را که تعدادشان به یکصدوپنجاه نفر می رسید بر اثر فشارهای ایالات متحده و سرانجام با موافقت ترکیه از خاک این کشور عبور دهند و وارد کوبانی کنند. گرچه همه چیز حساب شده رخ می دهد اما نکته ی مهم از نظر تاریخی روابط عاطفی میان کردی است که بر سر کوبانی تجلی ویژه ای یافت و بی تردید در آینده اثر بخشی خود را به رخ می کشد.

در همینجا نباید این نکته را از دیده دورداشت که نبرد کوبانی را نباید نبردی صرفاً کردی به حساب آورد. در کوبانی در یکسو جبهه ای کردی داریم که متشکل از عربان سوریه ای مخالف بشار هستند همراه با کردان کوبانی. این جبهه از حمایت‌های رزمی هوایی ایالات متحده ی آمریکا و پشتیبانی‌های لجستیک این کشور بهره مند می شود. ترکیه گاه چشمکی می زند ولی به هرحال اجازه داد پیشمرگه های کرد عراقی از درون ترکیه وارد کوبانی شوند یعنی نوعی حمایت را به نمایش گذاشته است. ایران نیز از راه عراق و از درون سوریه به گونه هایی مختلف از حرکت مقاومت در کوبانی حمایت به عمل می آورد.

در سوی دیگر نیروهای داعش قراردارند که این نیروها یکسره خصلتی وراملی دارند. از عرب تباران عراق و منطقه گرفته تا شهروندان کشورهای شبه قاره و کشورهای دیگر که یا مستقیم آمده اند یا از راه ترکیه و کشورهای غربی. اینها همه نشانه ی این پدیده ی درخور توجه است که هر نبردی به صورتی که داعش راه انداخته است در اندک مدتی خصلتی وراملی و به اعتباری جهانی پیدا می کند. نبرد در کوبانی به همین اعتبار نبردی است منطقه ای- جهانی که همین امربر آینده ی پیکارها در نقاط مختلف جهان تأثیرگذار خواهد بود.

آنچه در ارتباط با کوبانی اندوه به بار می نشاند واقعییتی است نمایشی که به مدد رسانه های غربی ممکن شده است. شهر کوبانی را تبدیل کرده اند به یک «کلوسنوم»؛ و آن بخش از مردمی را که در شهر مانده اند برای دفاع، تبدیل کرده اند به گلا دیاتورهایی که در انتظار نبردی مرگبار نشستند. در بیرون شهر مردم گریخته می زیند همراه با شماری از خبرنگاران از کشورهای خاصه غربی تا بتوانند به هنگام و بی خطر وارد شهر شوند و گزارش مستقیم بفرستند. تا آن وقت اینان همه روی تپه ای مشرف به شهر به تماشای کشتار طرفهای درگیر و ارسال گزارشهای غیر مستقیم سرگرمند و روزگار می گذرانند. این همه سببیت حیرت انگیز است. مردم محلی ترکیه نیز در این میان ناخرسندی خود را از گریختگان پنهان نمی دارند اما از درآمد جنبی ناشی از حضور خبرنگاران ناراضانیستند. همه ی تپه نشینان به قنلگاه آن پایین می نگرند.

اندیشه ابان ۱۳۹۳

کردی چیست؟

کردی عنوانی است جامع برای مشخص ساختن شماری از لهجه ها و زبانهای ایرانی غربی که در گستره ی وسیعی شامل ترکیه، ایران، عراق و سوریه سخن گفته می شود. به این گستره باید جماعتی از کردان مقیم ارمنستان و آذربایجان و حدود هفتصد هزار نفر کرد مقیم آلمان و شماری از کردان در کشورهای دیگر اروپایی را افزود. در باره ی کل جمعیت کردان آمار دقیقی در دست نداریم. برخی شمار آنان را به پانزده میلیون نفر برآورد می کنند و برخی هم تا بیست و پنج میلیون نفر تخمین می زنند. به هر حال شمار در خورتوجهی را تشکیل می دهند. اما آیا همه ی این مردمان خصوصیات وزبانی واحد دارند؟

طبیعت شاخه شاخه ی تحقیقات کردی پژوهش منسجم و دادوستد اطلاعات علمی را در این حوزه دشوار می سازد به خصوص وقتی که سیاست وارد این حوزه می شود. گاه زبان واحد یعنی اصطلاحات و ساختارهای تحقیقی مشترک هم به چشم نمی خورد و به باور یکی از محققان زبانهای ایرانی منتهای پایه نیز در دست نداریم. تصور می کنم منظورش منتهایی باشند که همین زبان مشترک را میان محققان بپروراند و زمینه ای واحد جهت دادوستد علمی به بار بنشانند. با این حال نباید از نظر دور داشت که به نحوی فزاینده با تحقیقات خاصه در زمینه ی زبان شناختی روبه رو هستیم هر چند که هنوز به نتیجه ای عام و یکدست و در هم تافته نرسیده ایم. با همه ی این احوال هر کوشش و هرنوشته ای در نهایت گامی است به پیش چنانچه گرفتار تحولات و رویدادهای سیاسی روزمره نشویم. از این گذشته حوزه ی سیاست زبانی نیز نقشی مهم بازی می کند که متأسفانه اسیر و گرفتار سیاستمداران است. یعنی اسیر مردمانی که در این دوران نه دانشی دارند و نه بینشی. بیشتر به کامیابیهای زودگذر دل می بندند. در این مقطع می توان گفت که گویندگان دو زبان یا دولهجه، بسته به دیدگاه پژوهنده، بیش از دیگر لهجه ها و زبانها از پیشرفت و حتی یکسان سازی زبانی بهره مند هستند. این دو لهجه/زبان عبارتند از کرمانجی و سورانی. کرمانجی را کردی شمالی هم می نامند و سورانی را کردی مرکزی. به باور برخی از محققان مانند «کرینبروک» تفاوتی ساختاری میان این دو زبان/لهجه به حدی است که می توان آنها را دوزبان متفاوت از هم در نظر گرفت. البته بسیاری از محققان این دو را دو لهجه از یک زبان فراگیر می دانند که «کردی» نامیده می شود.

دو محقق نورسیده و پُرکار به نامهای «هیگ/ماتراس» (Haig/Matras) می گویند گرچه در باره ی همبستگی کرمانجی/سورانی زیر چتر نام کردی اتفاق نظر گسترده است اما عقاید راجع به زبانهای پیرامونی همچون گورانی و زازاکی (یا = دیملی) سخت متفاوتند. گرچه برخی اینها را هم کردی می دانند اما محققانی برجسته چون «مک کنزی» عقیده ای دیگر دارند. درست در اینجا است که بیشتر محققان حالا پس از مطالعات گونه گونه ای که صورت گرفته است و پهنه ی داوری از غنای اطلاعاتی بیشتری برخوردار شده است براین نظرند که زبان زازاکی محاوره در آناتولی شرقی، زبانی است متفاوت از کردی. دو تحقیق برجسته در این زمینه عبارتند از کتابهای

«لودویگ پاول» و «سلجان» که این دومی خود زازازبان هم هست. البته این عقیده اکنون هواخواهان بیشتری به دست آورده است.

حال نکته ی بحث برانگیز این است که بسیاری از زازازبانان خود را کرد تصور می کنند و همین تصور رایج را شرق شناسان غربی ملاکی می دانند از کرد بودن زازایان. این برداشت را درست نمی دانم. تحولات تاریخی و ستمهای بسیار بر زازایان همزمان بر همین گونه از سرکوبها خاصه در ترکیه در مقاطع گونه گون در ارتباط با کرمانجی زبانان چنین احساسی را پرورانده و تصور خویشاوندی را دامن زده است. در مورد تصویرکسان بودن هویت با زبان نباید شتابزده دآوری کرد. عوامل مختلفی به پیدایی چنین احساساتی می انجامند. در مواردی هم تصور کاذب بروز چنین چیزهایی را دامن می زنند. در مورد آذربایجان هم در آن سوی رود ارس نوعی هویت ترک - اندیشی بازارگرمی می کند که یکسره نادرست است. زبان ترکی آذری را نباید بهانه ای دانست یا یکی گرفت با تعلق بر ترک بودن به ویژه ترک ترکیه ای.

عامل دیگری که هویت کردی را برای زازایان تقویت می کند پدیده ی دوزبانی بودن زازایان است. بدین معنا که شمار در خورتوجهی از زازایان به کردی کرمانجی تسلط دارند یا با آن آشنا هستند. این پدیده به ویژه در مناطقی مشاهده می شود که زازایان و کرمانجی زبانان در ترکیه کنار هم قرار گرفته اند. در اساس در این مناطق مابا پدیده ی سه زبانی روبه رو هستیم. یکی زبان مادری است و دومی زبان همسایگی و سومی زبان غالب در کشور که زبان اداری نیز به شمار می رود و حتی زبان آموزش یعنی ترکی. این جریان پیچیده را نباید یکی گرفت با هویت کردی یا همسانی زبانی میان زازاکی و کرمانجی. متأسفانه ما پژوهشهای آماری دقیقی در ارتباط با دوزبانگی و سه زبانگی در اختیار نداریم و این داوریهها را تنها براساس مشاهدات میدانی بر زبان می آوریم و حتی نمی دانیم برای مثال شمار زازاگویانی که کرمانجی و ترکی می دانند بر کدام یک از زبانها بیشتر تسلط دارند. فقط خوب است توجه کنیم که عامل آموزش به زبان ترکی به هر حال در ترکیه پدیده ای بس مهم به حساب می آید.

از آنجا که به خصوص در گذشته سوادآموزی در میان کردان چندان رونقی نداشته است و به خصوص این کار در کشوری چون ترکیه به قصد نادیده گرفته می شده است و در کشوری چون ایران تا دوران اخیر در به سبب توسعه نیافتگی رواج نیافته بوده است، بدیهی می نمود که کردان نیز از چنین آسیبهایی مصون نمانده باشند. البته بی سوادی در میان کردان در هرمنطقه یا کشوری بسته به علتی ویژه به وقوع پیوسته است ولی به هر حال محصول چنین وضعی به تنوع سنتهای گفتاری و نوشتاری انجامیده است. چه بخواهیم چه نخواهیم زبان نانوخته (= نامکتوب) به مرور زمان گونه های گفتاری بسیار به بار می آورد یا تواند آورد. زبان نوشته شده گرایش دارد به سوی یکسان کردن معیارها و حتی تلفظ واژگان.

کردی از سنت نوشتاری غنی و همسان کننده ای برخوردار نبوده است. مهمترین تاریخ کردی، شرفنامه، به فارسی بوده است. اثر بزرگ ادبی زبان کردی را می توان «مم و زین» برشمرد که در قرن هفدهم میلادی پدیدار شده است. با این حال در حال حاضر چند سنت نوشتاری به کردی داریم. دو تن از محققان، سه مرکز عمده ی فعالیت در ارتباط با نگارش کردی بر می شمردند. قدیمترین و جا افتاده ترین گونه ی نگارش را گونه ی سورانی می دانند در شهر سلیمانیه. قدمت نثر به باور این دو تن از محققان به

به سورانی و به قرن نوزدهم میلادی بازمی‌گردد.^۴ اینان می‌گویند در دوران سلطه‌ی بریتانیا در این حوزه نگارشی آوایی به این زبان براساس خط فارسی- عربی تدوین شد. نگارش (خط) به لهجه‌ی سلیمانیه با این الفبا تبدیل شد به زبان رسمی جمهوری کوتاه مدت مهاباد. همین نگارش پس‌انتر با چند وقفه زبان آموزشی، رسانه‌ای و تجارت در منطقه‌ی کردستان عراق شد و در مناطق سورانی زبان در ایران نیز جلوه‌ای رسمی به خود گرفت.

کوشش‌های معیار سازی (استاندارد کردن) خط به زبان (لهجه) کرمانجی از سنت ادبی قدیم تری بهره می‌برد که در لهجه‌های حکاری و بوتان سربرمی‌آورد. حوالی پایان قرن نوزدهم میلادی ناسیونالیستان کرد در مهاجرت روزنامه‌ای به زبان کرمانجی راه انداختند نزدیک به لهجه‌های کردی در جزیره و بوتان در کناره‌ی مرز ترکیه - سوریه. این نشریه در آغاز به خط عربی بود. در سالهای دهه‌ی سی میلادی جلادت بدرخان الفبای لاتینی را برای نگارش کردی راه انداخت که ملهم بود از جریان اصلاح زبان (خط) در ترکیه.^۵ او از این روش ترکیه که به هر حال در آن وقت با اندیشه‌های غربگرایی پیوند خورده بود و راهی به سوی مدرن شدن به نمایش می‌گذاشت، نسخه برداری و تقلید کرد. این کوشش جلادت بدرخان در نشریه‌ی «هوار» انتشار یافت و بعدها به صورت تک نگاری با همت «لسکو» به سال ۱۹۷۰ به چاپ رسید. این نشریه هدفش رواج خط و زبان معیار در میان مهاجران بود خاصه در کشورهای ترکیه و سوریه و همچنین در میان مهاجران کرد در اروپا. گرچه چارچوب برگزیده در نشریات مختلف با تفاوت‌هایی دنبال شد اما اصول اولیه‌ی معیار سازی در ارتباط با لهجه و خط در «هوار» همچنان حفظ شد و برکوشش‌های پسانی اثر برجا گذاشت.

در روسیه زبان کردی در شمار زبانهای آسیای مرکزی قرار داشت. در آغاز در دهه‌ی سالهای بیست قرن بیستم میلادی خط لاتینی برای آنها طراحی و در نظر گرفته شد اما به تدریج این خط مقام خود را از دست داد و در سالهای دهه‌ی چهل همین قرن خط «سیریلیک» جای آن را گرفت. این خط در یک سلسله از فرهنگها و همچنین آثار و انتشارات عامه به کار گرفته شد به خصوص در لهجه‌ی کرمانجی در ایروان در ارمنستان.

در دهه‌ی گذشته رواج شبکه‌ی جهانی اینترنت سهم در خور توجهی داشته است در ارتباط با همسان سازی لهجه‌ها و خط. شمار زیادی تارنماهای اینترنتی به کردی راه افتاده اند که در خدمت زبان کردی قرار داشته اند. این مورد نیاز به بررسیهای جداگانه دارد. این بدان معنا نیست که کوششهای انجام گرفته را نادیده بگیریم اما برای دست یافتن به داوری مستقل و جداگانه خاصه در ارتباط با اهمیت و شیوه‌های این بررسیها ناچار باید روشهایی نو در نظر گرفت. در ضمن نباید از نظر دور داشت که تنوع لهجه‌ها در حوزه‌ی کردی چنانچه به دست افراد علاقه مند و غیر حرفه‌ای بیفتند چه بسا گمراهی به بار بنشانند. ضبط آوای لهجه کاری است نیازمند تخصص و توجه دقیق و نگاهی علمی. این دوجه از کاربرد شبکه‌ی جهانی و شبکه‌های اجتماعی

^۱ Haig, G./Matras, Y. Kurdish Linguistics: A brief overview. In: Sprachtypol. Forsch. (STUF). Berlin 55(2002)!, 3-14.

^۱ Ibid. P. 4.

سودمندیها و زیانهای تولید می کنند و تردید دارم بتوانند جای نگرش علمی به زبان یا لهجه را بگیرند. از طرف دیگر تلویزیونها نقشی دارند مهم خاصه در ترویج نوعی خاص از لهجه. این مجموعه ی بغرنج محتاج پژوهشهای موردی است و در حوزه ی سیاست زبانی می گنجد.

همه می دانند آواهای کرمانجی و سورانی تفاوتهای بسیار دارند. این نکته به معنای نادیده گرفتن اشتراکات میان این دو لهجه نیست. نظام آوایی در این دو لهجه یا به قولی دوزبان نوسانات محسوس از خود نشان می دهند. این نوسانات را می توان هم در حوزه ی مصوتها مشاهده کرد و هم در عرصه ی صامتها. در کنار این تفاوتها باید وام گیری از زبانهای خویشاوند یا همسایه را نیز به حساب آورد. این وام گیری هنوز در معرض سنجشهای دقیق واقع نشده است. کردشناسان به این نکته ها هنوز اعتنای کافی نداشته اند. در ارتباط ساختار زبان کردی و ارتباط نزدیک آن با خانواده ی زبانهای ایرانی و خاصه پیوند و قرابت آن با فارسی نو کارهای مختلفی در دست داریم و کوششهای ارزنده و اندیشه برانگیزی صورت گرفته اند. دقایق دستوری این حوزه از تحقیقات نیازمند شرح تفصیلی جداگانه ای است.

بررسیهای علمی در ارتباط با زبان کردی حداقل به ۱۷۸۷ باز می گردد. در این تاریخ «موریتزیو گرزونی»، محقق ایتالیایی، کتاب دستور زبان و واژگان کردی را منتشر کرد.^۱ با این حال اوج و رواج تحقیقات کردی را گویا در قرن نوزدهم میلادی ثبت کرده اند. در این دوره محققان اروپایی خاصه آلمانیان به این نوع از تحقیقات دلبستگی نشان می دهند. در این دوره ی زمانی شاهد روابط گسترده ی تجاری و نظامی آلمان با امپراتوری عثمانی هستیم.

«هیگ/ماتراس» معتقدند تأکید این مرحله از تحقیقات متوجه لهجه ها و ارتباط این حوزه با عرصه ی روبه رشد زبان شناسی ایرانی بود. آثار «پریم/سوسین»، «لرخ»، «لو کوک» و «ماکاس» را می توان در این چارچوب قرارداد. البته محققان برجسته ای چون «لرخ» دو وجه دارند. هم در ارتباط با حوزه ی آلمانی زبان هستند و هم با حوزه ی سن پترزبورگ و فعالیتهای علمی آنجا پیوند دارند.

کتابهای دستور زبان که در پایان قرن نوزدهم و در آغاز قرن بیستم میلادی انتشار یافته بودند اهمیت خاصی دارند. از جمله آثار «یوستی» (۱۸۸۰)، «فوسوم» (۱۹۱۹)، یا اثر «سوان» (۱۹۱۳) و همو (۱۹۱۹) از اهمیت خاصی برخوردارند. در اینجا می توان به دو کوشش عمده توجه داد که از نظر روش شناسی اهمیت دارند. یکی گردآوری اسناد است و دیگری تدوین دستور زبان و همپای آن واژه نگاری. این مجموعه در ارتباط با پژوهشهای مرتبط با حوزه ی زبان شناسی ایرانی و همچنین داده های مرتبط با بیرون از این حوزه به مرور زمان اهمیت می یابد. در این میان یکی از آثار مهم خاصه در ارتباط با زبان زازا تحقیقات «اسکار من» است که پسانتر توسط «هدانک» دنبال شد (۱۹۰۶/۱۹۳۰/۱۹۳۸).

کسی که به خصوص پس از جنگ جهانی دوم مورد توجه قرار می گیرد «مک کنزی» است. او کار میدانی گسترده ای را در ارتباط با کرمانجی و سورانی در عراق در دو جلد انتشار داد. کوششهای «مک کنزی» را باید ادامه ی کارهای مستند پیشین به

¹ Garzoni, Maurizio. Grammatica e vocabulario della lingua kurda. Roma 1787. PP. 288.

حساب آورد با توجه به این نکته که تحقیقاتش از نظر فنی و نظری بهبود قابل ملاحظه ای را به نمایش می‌گذارد. «مک کنزی» نه تنها به مدد ضبط صوت کارش را پی گرفت، بل از این گذشته از بابت آواشناسی از هر لهجه نیز تحلیلهای تازه ای به دست داد. متنهای زیادی فراهم آورد و از این گذشته به طبقه بندی به اصطلاح ژنتیک این لهجه ها همت گماشت. هرچند کوششهای او خاصه از نظر عرضه ی این طبقه بندی ارزشمند به شمار می‌روند اما به سبب محدودیتهای سفر به ترکیه نتوانست به لهجه های رایج در این کشور توجه کند و به آنها بپردازد. در نتیجه بخشی از اثر او که به کرمانجی توجه می‌دهد به علت همین کمبود از جامعیت برخوردار نیست.

از نظر زبان کردی محاوره ای باید به متنهای گردآوری شده توسط هلموت ریتز (۱۹۷۱/۱۹۷۶) و جویس بلاو (۱۹۷۵) نیز توجه داشت که حوزه ی ترکیه را دربرمی‌گیرند.

مرکز دیگری که از بابت تحقیقات کردی پیشقدم است و از اهمیت برخوردار است بی تردید مطالعات حوزه ی سن پترزبورگ است. آکادمی سن پترزبورگ در واقع یک آکادمی چند زبانه به شمار می‌رود. آثاری همچون اثر «لرخ» به زبان آلمانی انتشار یافته اند. به هر حال کوششهای پیش از انقلاب اکثربا نوعی تمرکز سیاسی در دوران اتحاد جماهیر شوروی دنبال شده اند. این مطالعات به جماعتها ی پراکنده ی کرد زبان در چارچوب شوروی توجه داشته اند. مهمترین این جماعتها را می‌توان در دو منطقه ی ارمنستان و آذربایجان شناسایی کرد. کردشناسی در اتحاد جماهیر شوروی بیشتر خصلتی توصیفی دارد و به دنبال کوششهای «اورانسکی» و «ادلمن» و «گرونبرگ» در لنینگراد یعنی همان سن پترزبورگ تزاری صورت گرفته است.

تربیت کردشناسان کرد تبار در شوروی مانند «کردوف» و دیگران به پیشرفت تحقیقات فرهنگهای دوزبانه مدد رسانده است. فرهنگ کرمانجی - روسی کردوف از این جمله اند. گردآوری مواد فرهنگی در زمینه ی فرهنگ عامه بیانگر نوعی دیگر از کوششهای کردپژوهی در اتحاد شوروی است. این تحقیقات بیشتر، تاجایی که این قلم می‌داند، متوجه کردی کرمانجی است حتی وقتی به آذربایجان شوروی و خراسان ایران می‌رسد. از موارد استثنایی سخن به میان نمی‌آوریم.

از کوششهایی که در زمینه ی زبان شناسی ساختارگرا انجام شده است باید جداگانه سخن گفت. این دست از کوششها متمایز می‌شوند از کوششهای انجام شده در ارتباط با گردآوری متنها و حتی مساعی به کار بسته در عرصه ی کتابهای آموزش زبان یا زبانهای کردی. با این حال «هیگ / ماتراس» اثر «مک کاروس» را از این دست به شمار می‌آورند (۱۹۵۸). این کتاب در اساس متوجه دستور زبان سورانی است. این کتاب در ۱۹۹۷ با در نظر گرفتن کوششهای مشترک و پیشین تجدید چاپ شده است. اثر دیگری که در خورتوجه به حساب می‌آید رساله ی «علی ثروت» است به سال ۱۹۹۷ در ارتباط با واژه سازی که از نظر زبان شناختی، چارچوبی زایشی (generative) به کار می‌گیرد و به زبان سورانی توجه می‌بندد.

رساله و مقالات در خور توجهی در این سالهای اخیر در همین زمینه ها انجام شده اند که از نظر برخی دور مانده اند. برای مثال می‌توانم از رساله ای در دانشگاه هیروشیما ژاپن به سال ۲۰۱۴ یاد کنم به همت «محبوب زیرک» که به موضوع زبانهای «در حال کهنه شدن» می‌پردازد و نمونه ی کرمانجی خراسانی را برمی

رسد. یا مقاله ای در دانشگاه سلیمانیه (عراق) به قلم دکتر آزاد هموندی راجع به تکواژهای اشتقاقی در عرصه ی لهجه های کردی. این حوزه به تدریج از توجهی فزاینده برخوردار می شود و نوشته هایی گونه گون به بازار رو به رونق کردی شناسی عرضه می شوند که سنجش آنها را باید به زبان شناسان سپرد. به طور بدیهی به سبب ممنوعیتهای پیشین در ترکیه زبان کرمانجی به اندازه ی سورانی در معرض تحقیقات اینچنینی نبوده است.

زبان زازا مقوله ای دیگر است. کتابهای دستور زازاکی تألیف «تود» (۱۹۸۵) یا دو کتاب مهم اثر «پاول» و «سلجان» را در جاهای دیگر یاد کرده ام. این سه کتاب به هر حال راهی به سوی زازاکی می گشایند. نوشته و مقالات دیگر در این پهنه را در جای خود ذکر کرده ام.

در همین ارتباط باید به یادآورد که کتاب معروف «بدرخان»/«لسکو» جایگاهی ویژه یافته است. بیشتر کتابهای دستور (=گرامر) بعدی از این کتاب تأثیر پذیرفته اند. کتابهای دستور سودمند دیگری در ارتباط با کرمانجی داریم که شرح و معرفی آنها از حوصله ی این نوشته خارج است. برای نمونه کتابهای رزگار و بلاو/باراک را می توان ذکر کرد.

آنچه در زبان فارسی داریم بیشتر جزوه هایی است در ارتباط با دستور زبان کردی. این جزوه ها گاه نکته هایی سودمند دربردارند اما تصورم براین است که منظم و به اصطلاح سیستماتیک نیستند. دو کتاب از این قلم که یکی خودآموز کرمانجی است و دیگری خودآموز سورانی کوششی در جهت ارائه ی روشی منظم برای آموزش کردی است به فارسی زبانان. در ترکیه از این دست کتابها فراوان داریم اما زبان فارسی هنوز از این بابت از غنای در خور و شایسته ای برخوردار نیست. کتاب تحقیق میدانی خانم کلیبسی در ارتباط با کردی مهابادی کوششی چندجانبه به شمار می رود که هم به آموزش توجه می کند و هم به مسائل زبان شناختی. سنجش این دو حوزه نیز فرصتی دیگر می طلبد و شایسته است که کتابشناختی توصیفی شایسته ای فراهم آید.

عده ای از سیاست اندیشان براین باورند که فقدان یک دولت ملی کرد به معنای وسیع کلمه موجب شده است که زبان کردی واحدی شکل نگیرد. هم اکنون ما با لهجه های بس متفاوت از هم روبه رو هستیم. جدایی این لهجه ها از یکدیگر به حدی است که عده ای هریک از آنها را همچون زبانی مستقل برمی شمردند. این تصور که کردی زبانی است واحد، البته نگاهی علمی به شمار نمی رود. زبان شناسان حتی در طبقه بندی این لهجه ها یا زبانها اختلاف نظر دارند. آنچه میان همه ی زبان شناسان مشترک است این واقعیت است که لهجه ها یا زبانهای کردی همه متعلق به شاخه ی زبانهای ایرانی اند و به خانواده ی زبانهای هندو اروپایی تعلق دارند. به همین اعتبار این زبانها و لهجه ها با عربی یا ترکی سخت بیگانه اند.

«توماس اشمیدینگر»^۷ در نوشته ای به نام زبان(زبانهای) کردی می نویسد در مجموع می توان گفت امروز میان لهجه های عمده ی زازاکی (دیملی)، کرمانجی، سورانی، اورامی/گورانی و کردی جنوبی(فیلی) تفاوت گذاشته می شود. باید

^۱ .Schmidinger,Thomas.Kurdiŝche Sprache(n).Internet.Ohne Datum.Homepage.Unievie.

در نظر داشت که کرمانجی و سورانی را یک زیر-گروه خویشاوند به حساب می آورند و گاهی هم لکی و لری را نیز در شمار کردی قرار می دهند. اما میان زبان شناسان بر سر این نکته که تفاوت‌های شکل‌های زبانی را لهجه باید دانست یا زبانهای متفاوت، اختلاف نظر وجود دارد. این اختلاف نظر و نگرش همواره وجه های علمی ندارد. در موارد زیادی وجه ای سیاسی دارد و در اساس پرسشی سیاسی به حساب می آید. موقعیت زبانی یعنی زبانی در میان کردان خاصه از این بابت که لهجه های مختلف کردی به خط‌های مختلف نگاشته می شوند، بغرنج تر می شود. کردان در عراق و ایران و سوریه شکلی از نگارش را به کار می گیرند که برخی آن را مشابه عربی می دانند و لی ما در این نوشته آن را عربی-فارسی می دانیم. به موقع و هنگامی که به خط کردی می پردازم به این نکته بازمی گردم. اما کردان در ترکیه خطی را به کار می بندند که به مدد الفبای لاتین سامان یافته است. درست در مقابل این گرایشها، کردان اتحاد جماهیر شوروی پیشین و روسیه ی کنونی را داریم که از خط سیرالیک استفاده می کنند. هنوز گروه هایی از کردان در ارمنستان، گرجستان و آذربایجان همین خط را به کار می بندند.

در بخش خودمختار کردستان عراق خطی رواج دارد که به هر حال خط سورانی نامیده می شود، نوعی خط اصلاح شده ی فارسی. کردشناسان غربی به اشتباه این خط را خط اصلاح شده ی عربی نام می نهند در حالی که در خط سورانی حرفهای عربی خاصه حرفهایی که شباهت صوتی در میان فارسی زبانان و کرد زبانان دارند، کنار گذاشته شده است. (نگاه شود به کتاب خود آموز سورانی از این قلم). رواج این خط به ویژه از ۱۹۹۱ به چشم می خورد و اکنون نشریات و کتابهای متعدد با همین خط انتشار می یابند. برخی معتقدند این خط با توجه به لهجه ی کردی سلیمانیه ای سامان گرفته است. از یاد نباید برد که حتی در همین ناحیه لهجه ی واحدی نداریم و در کردستان عراق با هم با لهجه هایی متنوع روبه رو می شویم. برای نمونه بهدینان را داریم که کرمانجی گویان عراقی به حساب می آیند و در سوی دیگر سورانی زبانان را می بینیم با لهجه ای متفاوت. تحول مهم در اینجا این نکته است که زبان محاوره ی سورانی به تدریج تبدیل می شود به زبان علمی و خط علمی و دانشگاهی و اداری. واقعیت دیگری که این صحنه ی بغرنج را دشوارتر یا پیچیده تر می سازد این است که کرمانجی زبانان پراکنده در موقعیتهای جغرافیایی گونه گونه از نظر فهم زبانی در میان خودشان با دشواریهای در خور توجهی سروکار دارند. بدین ترتیب می بینیم که حتی لهجه های عمده ی کردی مانند کرمانجی و سورانی دارای زیر-لهجه هایی هستند که آنها را از یکدیگر متمایز می سازد و از نظر زبان شناختی در گروه ها و رده های گونه گونی تقسیم بندی می شوند.

در شمار لهجه های دیملی (زازاکی) جزیره هایی زبانی داریم که آنها را هم در حوزه ی کردی قرار می دهند. این جزیره ها در شمال شرقی ایران در جنوب شرقی دریای خزر قرار گرفته اند. گورانی را زبان ادبی و دینی اهل الحق می دانند که در منطقه ی اورامانات در مرز ایران - عراق قرار دارد در فاصله ی میان حلبچه و کرمانشاه. در مورد تعلق لهجه ی «شبک» به کردی که با مفاهیم ترکی در آمیخته است وحدت نظر وجود ندارد. سخنگویان به این لهجه یک گروه خاص دینی به شمار می روند.

در این میان باید به موقعیت و نقش زبان لری جداگانه توجه کرد. از نظر جغرافیایی چسبیده است به حوزه ی گورانی (کردی جنوبی!) و به اعتباری حالت گذار از کردی به فارسی را بازمی تاباند. البته اعتبار این داورها را باید بسته زاویه ی نگرش سنجید. گاه از نظر دسته بندی زبان شناختی سخن می گوئیم و گاه از نظر سنجش موقعیت فرهنگی. در اینجا تنها به ذکر وضعیتها اشاره داریم، نه بیشتر. به هر حال بسیاری از زبان شناسان لری را زبانی مستقل می دانند که خویشاوندی گسترده ای دارد با پهلوی تا با دیگر لهجه های کردی.

همین نظر را در مورد لهجه ی لکی نیز مشاهده می کنیم که آن را شکل گذار از لری به کردی محسوب می کنند. به باور «توماس اشمیدینگر» که سیاست شناس است و نه زبان شناس، مسئله ی هویتی دیملی- گورانی و موضوع تعلق آنها با کردی بسان لری- لکی در اساس یک موضوع سیاسی است و عنصر زبان شناختی نقش ثانوی بازی می کند. این داوری تاحدی درست است اما از دقت کامل برخوردار نیست. به هر حال چنان که در جای خود آورده ام اکنون شمار کسانی که برای مثال زازاکی را متمایز از کردی می دانند رو به فزونی است. با این حال مسئله ی سیاسی هم بی تردید در زندگی روزانه نقشی در خور توجه دارد. در ارتباط با ترکی در ایران که یک امر زبانی است اما در نظر برخی تبدیل به امری هویتی می شود نیز با همین دست از پرسشها سروکار داریم. نمونه ی دیگر مردمان «لر» را داریم که در عراق خود را بخشی از کردان می دانند و در ایران بیشترشان هویتی لری برای خود قائل هستند. همین را در ارتباط با مردم زازا نیز یادآور شده ام که زازایان در ترکیه در بخشهایی خود را از کردان کرمانجی به حساب می آورند خاصه هنگامی که تحت ستم و فشار در ترکیه قرار می گیرند. به هر حال می خواهم بگویم موضع زبان همواره با هویت یکسان نیست. از این گذشته امر هویتی در موارد زیادی به یک امر ذهنی یا سیاسی یا تصویری ساخته شده تبدیل می شود یا آغشته به چنین خصوصیتی پرداخته و همچون واقعیت تبلیغ و حتی باور می شود.

کرد کیست؟

«گاد فرای رولز در ایور»^۱ شرق شناس انگلیسی در رساله ای کوتاه در ارتباط با نام «گرد» می نویسد بعید نیست قدم ترین ردیابی که از نام کرد پیدا شده است همان اشاره ای باشد که در لوح گلین سومری از «سرزمین کردا» یادشده است. «درایور» کردا را به لاتین **Kar-da** یا **Qar-da** ضبط می کند. او در اینجا به الواح سومری گردآوری شده توسط «ثورو- دانگن» نظر دارد. با مراجعه به این کتاب دو ضبط از «ثورو- دانگن» دیدم در دو صفحه ی پشت سرهم (۱۵۱-۱۵۰) به این صورت: سرزمین **kardaka** و **kar-da-ka**. احتمال می دهم «درایور» ضبط خود را از صفحاتی دیگر گرفته باشد چون ضبط **Qur-ti-e** را پسانتر می آورد که نوعی تکراریکی از دو ضبط او در بالاست. می نویسد مردم سرزمین نزدیکی دریاچه ی «وان» به نام مردم **Su** ارتباط داشته اند با کوه نشینانی به نام **Qur-ti-e** که در غرب همین دریاچه می زیسته اند. به هر حال اگر این ضبطها معرف مردم کرد باشند بی تردید قدمت این مردم را می نمایاند. این نکته را برخی از شرق شناسان پذیرفته اند و برخی هم با آن توافقی نداشته اند. «درایور» شماری را در کارنوشت خود نام می برد.

دومین نشانه از کرد را «درایور» در اثر «اگزنفون» می بیند با ضبط **Karduchi**. او با ریشه شناسی این واژه از راه آسوری و ارمنی، آن را در حالت جمع می بیند که به زبان یونانی رفته است. در اینجا «درایور» چندبار ضبط **Kardakes** را می آورد و این نام و دگرگونیهای آن را با مهارتی استثنایی توضیح می دهد و به زبانهای یونانی و زبانهای دیگر اشاره می کند. واژه ی «کرداکس» را با اشاره به «استرابو» به معنای مردمانی می گیرد که از راه سرقت روزگار می گذرانند؛ زیرا «کردا» را به معنای «مردانه» و «جنگجو» می داند. سپس خود «درایور» می نویسد در فارسی «کرد» به همین معناست. او بر این باور است که «کرداکس» همان مردمان عشیره ای کوهستانی اند که زندگی خود را از طریق یاغیگری و مزدوری در ارتشهای بیگانه تأمین می کرده اند.^۲

«درایور» با بازگشت به ارمنی باستان فرض بر این دارد که **Gortu-kh** یا **Gortai-kh** به معنای «کردان» است. واژه ی **Karduchi** روایتی یونانی از شکلی مشابه است از ارمنی گفتاری باستان. به باور او این استدلال را دو داده از «استفان بیزانسی» تقویت می کنند. نخست آن که نام واقعی مردمی که «اگزنفون» **Taochi** می نامید به روایت «استفان بیزانسی» **Tai** بود؛ و دوم آن که مردم **Gordiaea** را در ضمن هم «گردی» (**Gordi**) و هم «گردوخی» (**Gordochi**) می نامیدند. شکلی

¹ Driver, G.R., The Name Kurd and its Philological Connections. J.R.A.S. No. 3. Jul 1923. Pp. 393-403. Oxford.

¹ Thureau-Dangén, F. Die Sumerischen und Akkadischen Königsinschriften, i, 150. (No. 22§2). Leipzig 1907.

² Driver. Ibid. P. 394.

دیگر از «کردوخی» یا «گردوخی» را در «کرداکس» (Kardakes) می بینیم که نامی بود برای به توصیف کشیدن مزدوران آسیایی. این مزدوران را از مناطقی به خدمت می گرفتند که «کردوخی ها»، به قول «دراپور»، تصاحب کرده بودند. سپس دراپور به یکی دو نکته ی زبان شناختی می پردازد و جدولی از نامهایی که از قرن نخست پیش از میلاد به بعد توسط یونانیان و نویسندگان لاتینی به کار برده شده است به دست می دهد.

آنچه در اینجا مهم است قدمت این نامهاست که نشانگر حضور مردمی است کوهستانی در این ناحیه از آسیا. برای کسب اطلاعات دقیق تر در این مورد می توان به نوشته های مختلف رجوع کرد و آثار «اگزنفون» و «استفان بیزانسی» را دید و همچنین «نولدکه» و «استرابو» را.

«دراپور» پس از موشکافیهای دقیق در ارتباط با واژگانی که منسوب به «کرد» می شده اند و پذیرش و رد برخی از این ریشه یابیها می نویسد واژه ی «کرداکس» با واژه ی فارسی «کرد» ارتباط دارد. واژه ی «کرد» در فارسی نه فقط با این نام خاص ارتباط دارد، بل به علاوه خصلت این مردم را نیز به بیان درمی آورد. واژه ی فارسی «گرد» یا «گرد» از یک ریشه ی بابلی «گردو» Gardu یا «قرودو» Qardu برآمده است به معنای «شجاع»، «دلیر»، «جنگجو». این واژه از فارسی به عربی رفته است و در مجموع نام مشترکی شده است برای کردان؛ جمع عربی آن «اکراد» است.

«مک کنزی» در مقاله ای در ارتباط با منشاء و خاستگاه کردان می نویسد^۱ واژه ای که «اگزنفون» به کاربرد یعنی Kapdovxoi (= کردوخی بسته به تلفظی که از یونانی به کار گرفته می شود) انتخاب مطلوب کسانی بوده است که در پی شناخت نیای کردان بوده اند. سپس می گوید اما ما کوششهای کسانی را هم داریم که سعی دارند نیای کردان را با مردم Xalde از اورارتو، با Sagarati یا Zikirtu، و حتی با مردم Guti مرتبط سازند و پیوند دهند.^۲ اینان در اساس از نوعی هماهنگی کمابیش آوایی میان نام مردمان کنونی با نامهای قدیم بهره می گیرند و پیوند برقرار می سازند. اکنون آشکار است که Xaldi نام یک خداست و نه نام یک ملت. از این رو این نام را از این حوزه کنار گذاشته اند. «مک کنزی» معتقد است که پیوندها و ارتباطات دیگر نیز در معرض نوعی ناممکن بودن درونی واقع شده اند.

او با ارجاع به «دراپور» می نویسد در واقع تنها مراجع در خور توجه در ارتباط با کردان در آثار نویسندگان کلاسیک در کارهای «حلی بیوس»، «لیوی»، و «استرابو» دیده می شوند که بسته به مورد از Kvtioi یا Cyrtii یاد می کنند. دو مورخ نخستین اینان را دسته ای از فلاخن اندازان ارتشهای ماد و آسیای صغیر می دانند، در

^۲ MacKenzie, D.N., The Origine of Kurdish. Transactions of the Philological Society. 1961. Pp.68-86.

^{۱۱} . در این نوشته و برخی دیگر از نوشته هایم ناچار عین ضبط لاتینی نویسنده را می آورم زیرا از روش آوانویسی هر نویسنده اطلاع دقیقی ندارم. این نوشته ها در دوره های مختلفی تنظیم شده اند و بدیهی است که هرکس از آوانویسی خاصی استفاده کرده است. خواننده خود می تواند با نگاه به ضبط لاتین از تلفظ تقریبی هر واژه ای آگاه شود.

حالی که «استرابو» اینان را کوه نشینان وحشی ساکن ماد و ارمنستان و همچنین ایران معرفی می کند. به جز این استثناء همه ی دیگر شواهد، کردان را مردم ماد برمی شمردند؛ و این نظری است که «مینورسکی» با تأکید از آن حمایت می کند. «مک کنزی» می نویسد اگر گامی وراثت‌گذاریم و به فتح عربان نگاه بیندازیم درمی یابیم نام «کرد» معنایی تازه یافته است و برابر شده است با «چادر نشین» (nomad) / کوچ کننده. پروفیسور مینورسکی از «ابن رسته»، جغرافیا دان قرن نهم، نقل می کند که لمباردها را صحرانوردانی چادر نشین وصف می کند «مانند کردان». ^۳ لیه سبب رشد ناسیونالیسم کرد این نام امروز تقریباً شامل همه ی مردمان و طایفه هایی می شود که در سمت غرب در میان ترکان و عربان می زیند و در سمت شرق در میان ایرانیان. در میان مردم ایران در همین حوزه مردمان لر و بسیاری طایفه های گوران نیز قرار می گیرند. تصور «مک کنزی» چندان دقیق نیست. خاصه امروزه با توجه به پدیده ی جابجایی جمعیتی در همه ی این مناطق با مردمانی جورواجور مواجه می شویم. «مک کنزی» در ضمن بر این نظر است که رویکرد مدرن کردان به نحوی دلچسب ساده و سهل است: نیاز به نیاکانی قهرمان و یافتن پادشاهی ماد (مدی) بی آن که آن را به کار بگیرند و نقشی برای آن قائل شوند. امروزه سخن گفتن از پادشاهی ماد و فتح نینوا توسط مادها یک «مُد» به حساب می آید.

با توجه به چنین مخلوطی به باور «مک کنزی» آنچه که اهمیت می یابد داده های زبان شناختی است. به همین سبب بود که محقق برجسته ای چون «ان.جی. مار» امیدداشت بتواند از کردی مدرن بقایای واژگانی از یک «کردی ابتدایی» بیابد. این نکته را «مک کنزی» از کتاب «نیکیتین» بر می گیرد که مرحوم محمد قاضی به فارسی برگردانده است. از آنجا که «نیکیتین» در این باره شرحی تفصیلی به دست می دهد پس آنتر نظر او را می آورم. سرانجام «مک کنزی» می نویسد ما هنوز به «داده های واقعی» نیاز مندیم. در این میان می توان گفت «کردی» یک زبان متعارف از زبانهای ایرانی است. به همین لحاظ هم او وظیفه ی خود می داند خصوصیات کردی را که آن را از زبانهای دیگر ایرانی متمایز می سازد، تنظیم کند. در همین جا تأکید می گذارد که هر خصوصیتی از کردی حد اقل قرینه ای در یکی دیگر از لهجه های ایرانی دارد. به بیان دیگر نمی خواهد کردی رایکسره متمایز کند از دیگر لهجه ها/ زبانهای ایرانی. آنچه در روش و رویکرد «مک کنزی» اهمیت دارد نگاه زبان شناختی اوست به منشاء کرد. به جای توسل به مباحث لغوی صرف سعی دارد از طریق لهجه شناسی خاصه لهجه شناسی تطبیقی در حوزه ی زبانهای ایرانی به این موضوع توجه کند.

حال نگاهی می اندازیم به کتاب «نیکیتین». شاید بتوان «واسیلی بازیل نیکیتین» را یکی از پیشگامان کردشناسی جدید برشمرد که توانسته است کتابی جامع در باره ی کردان به رشته ی تحریر درآورد. بدیهی است که این کتاب او با دانشهای همان زمان در این حوزه پیوند خورد بوده است. مقالات و نوشته هایی دیگر نیز دارد که همه حکایت از نکته سنجیهای او دارند. در اینجا ما فعلاً به برخی از داده های او در فصل

² MacKenzie.Ibid.P.69.

نخست از کتابش اشاره ای کوتاه می کنیم.^{۲۴} تا جایی که دیده ام این کتاب که به زبان فرانسه نگاشته شده است با مقدمه ی ماسینیون، به زبانهای فارسی و عربی نیز ترجمه شده است.

«نیکتین» قونسول روسیه ی تزاری در ارومیه بوده است در فاصله ی سالهای ۱۹۱۵-۱۹۱۸ و از این بابت نیز از نزدیک با بخشی از جماعت‌های کرد آشنایی داشته است. همسان گرفتن «کردوخیوها» ی اگزنفون را با کردان نادرست می داند. «کردوخیوها» ی نام برده توسط اگزنفون در نقل عقب نشینی ده هزار نفری مشهور خود (در ۴۰۱-۴۰۰ پیش از میلاد مسیح) را که از ورای خاک کردستان فعلی تا دریای سیاه اشاره داشته است، برخلاف داوری رایج نباید اجداد مسلم کردهای امروزی دانست. البته اینان نیز مانند کردهای فعلی کوه نشین بوده اند. شجاع بوده اند و اسمی شبیه کردهای امروزی داشته اند.^{۲۵} با استناد به «نولدکه» و چند شرق شناس مشهور دیگری نویسد «به دلایل زبان شناسی واژه های کرد (Kurde) و گردو (Kardu) را نباید مترادف هم» گرفت. دانشمندان مورد نظر «نیکیتین» «معتقدند «کیرتیها» یا «کورتی» (Cyrtil) های مورد اشاره ی مورخان باستان، از جمله «استرابو» باید همان کردها باشند. اینان در سرزمین ماد کوچک و ایران سکونت داشتند. آذر ترجمه ی عربی افزوده هایی می بینم که گاه در خورتوجه اند. ترجمه ی عربی در حدی که حوصله کردم مقابله کنم، ترجمه ای است به هر حال متفاوت در قیاس با ترجمه ی مرحوم قاضی. برای نمونه در ص ۵ می نویسد به هر حال بنا بر نظر «نولدکه» و «هارتمن» اگراد از بلاد فارس آمده اند و در همان منطقه توطن کرده اند. آنچه در اینجا در خور توجه است همان رویکرد «مک کنزی» است که از تشابهات لغوی در ارتباط با نام «کرد» می پرهیزد و به سنجش لهجه ها در حوزه ی زبانهای ایرانی رومی آورد.

به نظر «نیکیتین» که تصور می کنم از کسی وام گرفته باشد، نام «گردو» (Kardou) مشابه هایی در زبان سامی دارد؛ از جمله در زبان آکاد و آسوری «کردو» به معنای نیرومند و پهلوان است و «گزه دو» (Karadou) به معنای قوی بودن است. «نیکتین» به دنبال همین نکته ها می نویسد «پروفوسور س.ف. لمان هاوپت» با اشاره به مسئله ی «کردوخیوها» معتقد است ایشان اجداد کردها نیستند، نیاکان «گرتوه لی» های گرجی هستند. بنا بر نظر «هاوپت» «سرزمین واقع در بین التقای دجله شرقی «بهتان سو» با دجله غربی در پایان قرن پنجم به وسیله کردوخوا مسکون شد، و این قوم چنان که نولدکه و هارتمن ثابت کرده اند، هیچ نسبتی با کردها نداشتند؛ چه کردها فقط چند قرن بعد از آنها بود که از ایران آمدند و در آن منطقه مستقر شدند. کردوخی جمع کردوخ به زبان ارمنی است و گردو تقارن نزدیکی با اسم بومی «گرتوه لی» Kart'ueli یا «Kart'Veli» که ساکنان گرجستان - ایبری باشند، دارد. کلمات

^{۲۴} نک. واسیلی نیکیتین. کرد و کردستان. ترجمه ی محمد قاضی. انتشارات نیلوفر. چاپ اول: تابستان ۱۳۶۶. در ضمن به ترجمه ی عربی این کتاب نیز رجوع می کنم به هنگام ضرورت. عنوان متن فرانسوی بر عنصر سوسیولوژیک تأکید می گذارد. ترجمه ی مرحوم قاضی در مجموع خوب است هر چند که نقایص فنی در ارتباط با ویراستاری دارد مانند ضبط عنوان کتابها و برخی اسامی یا فقدان فهرستی جامع در پایان کتاب.

^{۲۵} نیکیتین. همانجا. صص ۳۴-۳۵.

^{۲۶} همانجا.

گردوئن Corduène و گردیایی Gordyaioi و غیره که معرف این سرزمین جنوبی و ساکنان آن هستند از همان ریشه اند.^{۲۷} در اینجا «نیکیتین» از نحوه ی مسکن روی صخره ها نتیجه می گیرد که این شیوه ی زیست شباهت دارد با مسکن گرجیها. و سرانجام از قول «لمان هاویت» می نویسد آنچه که در شرح راه پیمایی هفت روزه ی «گزنفون» از ورای سرزمین کردوخها در «آناپاز» می خوانیم، قدیمیترین شرح مربوط به طریقه ی جنگ کردن گرجیهاست که یکی از عناصر تشکیل دهنده ی ملت گرجی را می نمایاند. حال «نیکیتین» می نویسد دانشمند معروف روسی به نام «مار» نیز همین قرابتی را که «هاویت» میان کردوخویها و کرتوه لیاها می بیند، پیشتر به سال ۱۹۱۱ در مجله ی شرق شناسی روسیه بیان کرده بوده است با یک تفاوت عمده. «هاویت» کردها را از این فرضیه خارج می کند در حالی که «مار» معتقد است «با گذشت زمان حقایقی در باره ی قرابت ابتدایی کردوخها (کردها) و کرتها (گرجیها) که اکنون با یک تاریخ چند هزارساله از هم جدا شده اند تأیید می گردد.» اگر این نکته ، به نظر مار، تأیید شود بعضی واژه های موجود در زبان فعلی کردی ممکن است جزو واژه های باقیمانده از زبان کردی اولیه یعنی از گروه کرتیهای شعبه ی یافثی شمرده شوند مانند واژه ی باو bav یا bam به معنی پدر، در کرتی mam-a یعنی پدر؛ در کردی ده/دا (de/da) و همچنین دی یا diia یعنی مادر و در کرتی ددا ded-a یعنی مادر (دیاساکلیسی dia Saqlisi یعنی مادر خانه یا کدبانو) و دی آتسی di- atsi یعنی زنی که مردخانه است. در جمع «نیکیتین» می گوید اصطلاحات جغرافیایی ممکن است بر اثر تشابه اتفاقی پیش بیاید. در نتیجه نمی توانیم بگوییم واژه های کرد (kard) یا گرد (Kord) از یک ریشه اند. به نظر او تقارن این دو واژه امری اتفاقی است. همه ی اینها را می نویسد اما نمی خواهد هرگونه ارتباطی را یکسره نفی کند. می گوید واژه ی گرد نام یک محل است. آرامیها این قسمت از سرزمین «گردوئن» را «بت کردو» (Beth- Kard) می گفتند. آرامنه نام «کردوخ» رابه کار می بردند و اعراب نام «باگردا» (Bakarda) را. اینها به کنار «نیکیتین» یادآور می شود که کوه های «گردوئن» بنا به گفته ی استرابو از دیاربکر تا «موش» امتداد داشت.^{۲۸} نکته ی به هر حال مهم این است که «نیکیتین» معتقد است نامهایی که تاریخ در این مناطق در اختیار ما گذاشته است محدود به «کردوخهای گزنفون» نمی شود. سپس می افزاید «قواعد و قوانین صوتی و زبانی به قرابتی بین اسمهای «خالد» و «گردو» امکان می دهد و آن هر دو به نوبه ی خود می توانند با نام «گرتوه لیاها» گرجی رابطه ای داشته باشند.» این گردش و چرخشها همه استنباطاتی تاریخی - زبانشناختی اند و پایان نمی گیرند. آنچه مسلم است این است که زبان کردها زبانی ایرانی است و بنابراین جزو زبانهای هند و اروپایی به شمار می رود ولی زبان «خالدها» در این حوزه نمی گنجد.^{۲۹}

«نیکیتین» در همین فصل اول کتاب خود که شهرتی هم به هم زده است نکته های گونه گونی را به نمایش می گذارد بی آن که بتواند همه ی آنها را در یک نظم استدلالی منطقی بگنجانند. البته همه ی این نکته ها مهم اند و سزاوار بررسیهای جداگانه. برای

۲۷. همانجا، ص ۳۶.

۲۸. همانجا، صص ۴۰-۴۱.

۲۹. همانجا، صص ۴۱-۴۲.

نمونه در حالی که دارد از ریشه ی لغت «کُرد» سخن می گوید ناگهان به دین باستان کردان اشاره ای می اندازد و از قول «مارکوپولو» سیاح معروف ونیزی در اواخر قرن سیزدهم می نویسد کردهای مقیم کوه های موصل مسیحی بوده اند. البته برخی محققان «به پیروی از سنن علمی قرون وسطایی در تأیید فرضیه ی منتسب دانستن کردها به کلدانیها نیز پافشاری می نمودند.»^{۳۱} آیا می توان همه ی این نظریه ها را برخوردار از خصلتی علمی دانست؟ آنچه مسلم است این است که محققانی از هیأت‌های مذهبی به شناخت زبان و فرهنگ کردان دلبستگی و علاقه نشان می دادند. «گرزونی» که از نخستین دست‌نویسان کردی است کتاب دستور زبان کردی اش را به سال ۱۷۸۷ به چاپ رساند. او در هیأت تبلیغ دینی طریقت «دمی نیکن» عضویت داشت. همین محقق دینی نیز براین عقیده بود که زبان کردی با زبان فارسی ارتباطی مستقیم دارد. «گرزونی» کردان را خویشاوندان نزدیک ایرانیان می دانست و «معتقد بود که کردی لهجه ای از زبان فارسی است؛ مسئله ی ایرانی بودن نسل و تبار کردها را مطرح می کرد.»^{۳۱}

نکته ی دیگری که «نیکیتین» با تأکید یادآور می شود اشاره به تحقیقات گسترده و فزاینده ای است که از همان زمان در ارتباط باکردان مشاهده می شد. اومی نویسد اطلاعات به دست آمده در باره ی کردان، لهجه ها و قبایله ها و معتقدات مذهبی آنان پیش از اسلام، همه و همه موجب شدند که «در عقاید کهن اولیه راجع به کردستان و ساکنان آن تجدید نظر به عمل آید.» محققان برجسته ای چون «رودیگر» و «پوت» به «کمک اصول و قواعد زبان شناسی تطبیقی و با برقرار نمودن روابط آن با زبان فارسی امروزی و با زبان زند که ریشه ی هر دو ی آنهاست امکان «کلدانی بودن مبداء و مبنای زبان کردی را قاطعانه رد کردند. بدین گونه فرضیه ی ایرانی بودن ویژگیهای زبان کردی به طور قطع تأیید گردید.»^{۳۲}

مینورسکی و کردان

«نیکیتین» نتیجه گیری از تشابهات اسمی و همچنین همسانی زاد و بوم کردوخواها، کرتوه لیاها، خالدها و کلدانیها با کردها را درست نمی داند. او به «دوست و هموطن» خود پروفیسور مینورسکی و سخنرانی مشهورش در بیستمین کنگره ی بین المللی مستشرقین در بروکسل به سال ۱۹۳۸ ارجاع می دهد که به تبار و منشأ کردان اختصاص یافته بود. واقعیت این است که این سخنرانی مینورسکی راه را به روی بسیاری از شرق شناسان گشود و روشی نو در ارتباط با خاستگاه کردان مطرح کرد. چنان که می دانیم «مک کنزی» نیز رساله ی خود را که با عنوانی مشابه نگاشته شده است با اشاره به همین سخنرانی آغاز کرده بود. سخنرانی مینورسکی در مجموعه ی سخنرانیهای این کنگره به سال ۱۹۴۰ به چاپ رسیده است.^{۳۳}

مینورسکی می گوید اگر بخواهند نیاکانی برای کرد بجوبند باید «بوختانیها» (Boxtans) را در نظر گرفت و نه «کردوخواها» را. «این نام در واقع از زمان هرودوت به بعد تا

^{۳۰} همانجا، صص ۴۲-۴۳

^{۳۱} همانجا.

^{۳۲} همانجا، صص ۴۴-۴۵

^۳ Les Origines des Kurdes, Actes du XX Congrès International des Orientalistes, Louvain 1940

بوتان (بوختان) شعبه ی جنوبی رود دجله که در خود «بیت کردو» واقع است و بایستی سابقاً «بوختان» تلفظ شده باشد، ردّیا دارد. بنا بر عقیده ی هرودوت ارمنیها و بوختانیها در زمان خود سیزدهمین ساتراپ امپراتوری ایران را تشکیل می دادند.^{۳۴}

با آن که مینورسکی به روایات اساطیری در «شرفنامه» اشاره دارد با این حال می گوید «اصولاً بی مبالاتی است که اصل و نسب ملتی را از طریق اشتقاق کلمات ثابت کنند، چه این کلمات به هر حال باید متکی به واقعیات تاریخی و جغرافیایی باشند.» مینورسکی تأکید می گذارد که از دیرباز واژه ی کرد در منابع عربی مترادف بوده است با واژه ی چادر نشین. با این حال نیکیتین می نویسد مینورسکی این چادر نشینان را کنار می گذارد و «تنها به کردهایی می پردازد که به زبان کردی تکلم می کنند.»^{۳۵} آژ نظر مینورسکی با توجه به این که کردها در فضاها ی وسیعی پراکنده اند آنچه در خور اهمیت است «نحوه ی زندگی و از آن بالاتر زبان» است. زبان کردی به لهجه های متعددی تقسیم شده است و بی شک به گروه زبانهای ایرانی شمال غربی تعلق دارد. اختلافات مابین زبان کردی و زبان فارسی را می توان در همه ی لهجه های آن یافت. مینورسکی از این امر نتیجه می گیرد که «زبان کردی در اصل و مبداء زبان گروه عظیمی مجتمع در یک محل بوده و ویژگیهای کلی آن پیش از این که کردها بسط و توسعه پیدا کنند و پیش از پراکنده شدنشان در کوه ها شکل گرفته است.»^{۳۶} آبه هر حال با توجه به ملاحظات تاریخی و جغرافیایی باید پذیرفت که بسط و توسعه ی کردها فقط از سرزمین ماد کوچک که همان آتروپاتکان یا آذربایجان امروزی است صورت گرفته است.^{۳۷}

«نیکیتین» می نویسد مینورسکی پس از طرح این مسئله به تجزیه و تحلیل تاریخی - نژادی منطقه ی واقع در جنوب دریاچه ی ارومیه می پردازد. جنوب این دریاچه که در آغاز قلمروهایی غیر هندواروپایی وجود داشته است پسانتر «در جنوب غربی آن برای نخستین بار در سال ۸۴۴ پیش از میلاد مسیح به کشوری اشاره می شود به نام «پارسوا» (Parsua) که به عنوان قدیمی ترین مرحله ی پیدایش پارسیان (ایرانیان به شمار رفته است. در جنوب شرقی «پارسوا» از ۸۳۶ پیش از میلاد به بعد از مدیها (مادها) نام برده شده است. مدتی پس از ۷۱۴ نام «پارسوا» از خاطر ها محو می شود چون ایرانیان به سمت جنوب کوچیده بودند و «مدیها» کم کم فرمانروای بلامنازع آن منطقه می شوند. نکته ی در خور توجه دیگر این است که در این ناحیه اختلاط نژادی پدیدار می شود و در نتیجه آثار صورت ایرانی بودن به چشم می خورد. شرح نژادها و اقوام این ناحیه را باید بر اسا منابع آشوری از دقت برخوردار ساخت. ادامه ی این نوع از ریشه شناسی با استدلالهای گونه گون تأیید و طرد می شوند. برای نمونه «نیکیتین» به مکتب «مار» اشاره می کند که به سال ۱۹۱۱ به یکی بودن «کردوخوا» (= کردها) و کرتها (گرجیها) که در یک دوره ی هزارساله از هم جدا شده اند، توجه می دهد. سرانجام «نیکیتین» این رویکردها را کوتاه می کند و می گوید «در اصل و مبداء کردها ما با دو فرضیه مواجه هستیم: یکی که ایشان را ایرانی

^{۳۴} نیکیتین. همانجا. ص ۴۶.

^{۳۵} همانجا.

^{۳۶} همانجا. ص ۴۷.

^{۳۷} همانجا.

(هندواروپایی) می داند و معتقد است در قرن هفتم پیش از میلاد جابجا شده یعنی از ناحیه ی دریاچه ی ارومیه به طرف بوتان (کنتریت) نقل مکان کرده اند؛ و دیگری معتقد به بومی بودن کردهاست و ایشان را با سایر ملت‌های آسیای صغیر از قبیل خالدها و گرجیها و ارمنیها خویشاوند می داند و می گوید کردها بدو به زبان آنها حرف می زدند و بعدها یک گویش ایرانی را به جای آن به کار بردند.^{۳۸}

«نیکیتین» در کتاب یادشده اش بی تردید منابع زیاد و در خورتوجهی را دیده و خلاصه ای از هر کدام را فشرده و گاه به تفصیل ذکر کرده است هر چند که می توانست از نظم منطقی و درخورفهم بهتری برخوردار باشد. بااین حال نمی توان کوشش و زحمت او را نادیده گرفت خاصه که به زبانهای مختلف خاصه روسی دسترسی داشته است. در این میان اما دو نفر هستند که سخت ابهام زدایی کرده اند و برگردش این رشته اثر گذاشته اند. یکی «مینورسکی» است و دیگری «نولدکه». هر دو از شرق شناسان برجسته و بی مانندند. این هردو را پیشتر به نقل از «نیکیتین» و دیگران یادآور شده ایم. شاید اکنون سودمند باشد جداگانه به نوشته ی «نولدکه» نگاهی دیگر، هرچند گذرا، بیندازیم.

مقاله ی تحقیقی «نولدکه» که مانند همیشه از تسلط شگفت آور او به منابع و زبانهای گوناگون حکایت دارد نخستین بار در جشن نامه ی «هاینریش کیپرت» به چاپ رسیده است.^{۳۹} «نولدکه» نیز روایت خود را با توجه به لشگرکشی ده هزار نفری «گزنفون» می آغازد که در کتاب «آنا باز» آمده است. فرهنگ مرحوم مصاحب نیز عقب نشینی دشوار و جانکاه گزنفون را از خلال کوه ها خاصه «کردستان» ذکر می کند. اکنون می دانیم که این نام «کردستان» عنوانی دقیق نیست و ناحیه ای که گزنفون از آن عبور کرده است کردستان به این اعتباری که ما امروز یا حتی مدتها پس از آن می شناسیم نبوده است. به واقع نولدکه همین استنباط رایج را زیر سؤال می برد. آنچه در روایت گزنفون می آید واژه ی «کردو» (Kardu) است.

«نولدکه» می نویسد سرزمین «کردوخوا» در اساس همان سرزمینی است که ما نزد یونانیان بعدی و شرقیان با دگرگونیهایی که در همین نام پدیدار می شود، می یابیم و همان است که امروز «بهتان سو» نام دارد یعنی منطقه ی میان دجله، بهتان سو و خابور. به نظر او در دستنوشته های وقایع نویسان اسکندر ضبط «گردئوس» (Cordeos) را داریم که می تواند نگارشی برآمده از «گردئوس» (Gordeos) یا «گردیائوس» (Gordiaeos) باشد. از آنجا که لشگریان اسکندر هرگز وارد این سرزمین نگشتند، باید این نام را از همسایگان سامی شنیده باشند. اینان حرف آغازین «q» را که معمولاً یونانیان با تلفظ «ک» (Kappa) 'باز می دهند، به کار می برند، هرچند که این دو به دقت همپوشانی ندارند؛ گاهی هم می توان آن را به صورت حرف «گ» (Gamma) به کار گرفت. در اینجا «نولدکه» در زیرنویس یادآور می شود حرف «ک» ایرانی را سامیها (البته منظورش به آرامی است) گاه به صورت «ک» 𐎠

^{۳۸} همانجا، صص ۵۸-۵۹.

^۳ Th. Nöldeke. Kardu und Kurden. In: Heinrich Kiepert. 80. Lebensjahr. 31. Juli 1898. Verlag Dietrich Reimer. Berlin 1898. Pp. 73-81

^{۴۰} . چون حروف یونانی را روی این رایانه ی قدیم ندارم ناچار تلفظ آنها را می آورم.

و گاه به صورت η یعنی «ق» به بیان درمی آورند. سپس می نویسد تبدیل a به o را در ضبط شکل‌های نام‌های دیگر نیز می بینیم که می تواند بر اثر q پدیدار شده باشد. در اینجا «نولدکه» استدلال خود را ادامه می دهد و از تبدیل حروف در نوشته های یونانی سخن به میان می آورد که بیشتر به کار تخصصی زبان شناسان و کسانی می خورد که به مطالعه ی تبدیل آواها دلبستگی دارند.

در زیر برخی از ملاحظات «نولدکه» را به اختصار می آورم:

۱- استفانوس دوسه شکل از واژه ی «گردواس»/«گردو» را به کار می برد که یکی از آنها با پایانه ی جمع از زبان ارمنی است بی آن که نام نویسندگانی را که این نامها را به کار برده اند ذکر کند.

۲- به نظر «نولدکه» یک نفر از دوران هلنی این نام را بهتر از یونانیان می دانسته است. این شخص «بروسوس بابلی» (Berossus) است. این بروسوس از همین ناحیه بوده است. او نام «گردوایو» را می آورد. «بروسوس» از «کوه های کردو» یاد می کند.

۳- «نولدکه» سپس می نویسد شکل «کردو» (Kordu) و «کردی» (Kordy) دوباره در نخستین قرن پس از میلادی سربرمی آورد. در آن هنگام رومیان با این سرزمین آشنایی بیشتری یافته بودند.

۴- سنت یهودی و سنت سریانی وابسته به آن سرزمینی را که نوح بر آن به زمین نشست «گردو» (۱۶۶۶) می نامند. این سرزمین آرارات را نیز دربرمی گرفت. در ضبط اوانیسی عربی «قردوه» و «قردی» داریم بسته به تلفظ (Qarda یا Qarde). عربان هنگامی که به سال ۶۴۰ این سرزمین را فتح کردند، با این نام آشنایی یافتند.

۵- «نولدکه» با فروتنی می نویسد این که نام «کردو» یا وجهی تغییر یافته از آن را ارمنیان به کار می برده اند نمی تواند دآوری کند زیرا با این زبان آشنایی ندارد. سپس می نویسد «کردو» احتمالاً نخست معرّف عشیره و پسانتر معرّف یک سرزمین بوده است. از یک عشیره ی کردی یا ارمنی نشانی نمی یابیم اما می دانیم که این نام زمانی دراز در ارتباط با یک سرزمین به کار رفته است چون در انجیل آرامی به همین اعتبار به کار می رود.

۶- در زمانهای گذشته «کردو» شکلی دیگر از نام «کردان» تصور می شده است. «نولدکه» در اینجا شماری از شرق شناسان را ذکر می کند. خود او نیز این را بی هیچ تردید قبول داشته است.

۷- واژه ی «کرد» (Kurd) از یک شکل قدیم تر «کُرت» (Kurt) نیز سربرآورده است که در شکل یونانی «کُرتیوی» می بینیم. آثار نویسندگان کلاسیک را شاهد می آورد و از ضبطهای Cyrtaei/Cyrthei و از «استرابو» یاد می کند. این داده ها را مفید می داند زیرا تصور می کند اینها به وضوح نشان می دهند که مردم سارق کوچنده ای بوده اند که در حوزه ی شمال ماد و «پرسیس» (Persisi) دیده شده اند. این نام تقریباً همان قدر رواج داشته است که نام کنونی «کردان» هر چند که امکان دارد تنها به یک عشیره ی کوه نشین ایرانی اطلاق شده باشد. این واقعیت که این نام در آثار نویسندگان کلاسیک به ندرت دیده شده است بدین سبب تواند بود که رومیان با کردان واقعی بسیار اندک در تماس بوده اند.

«نولدکه» سپس می نویسد این نام را اواخر قرن ششم پس از میلاد در «کارنامک اردشیر» می بینیم. به متنی اشاره می کند از «داراب دستور پشْتان» که در فصل پنجم آن سخن از نبرد اردشیر با «شاه کردان» می رود. متن «پشتان» فصل بندی دارد و از همین رو ارجاع دادن به آن آسان تر می نماید. از این گذشته ترجمه ی آلمانی «نولدکه» در اساس مبتنی بوده است بر همین متن گرچه او دومتن دیگر را نیز در اختیار داشته است و به منابع و مقالات تحقیقی دیگر هم دسترسی داشته است. در زیر مشخصات هر دو متن یعنی متن انگلیسی «پشتان» و ترجمه ی آلمانی «نولدکه» براساس متن پهلوی، را می آورم. اشاره ی به نبرد با کردان در هر دو جا دیده می شود. ایک بار اردشیر شکست می خورد و بار دیگر چیره می آید و غلبه می کند.

«نولدکه» می نویسد در اینجا هنوز حرف «ت» وجود دارد. شکل جمع کلمه را می آورد و صورت ضبط آرامی آن را. در واژه ی آرامی، هم تلفظ ضمه ی روی حرف کاف را داریم و هم حرف «ت» را و هم صورت جمع کلمه را در نتیجه این کلمه را باید چنین بخوانیم: کُرتان. به نظر «نولدکه» تردید نیست که منظور مؤلف «کردان» است. از همین دوره یعنی پیش از ۵۶۸ (یا دقیق تر بنا بر یک کتابشناسی دستنوشته متعلق است به سال ۶۱۶) محلی را داریم به نام «تِل کُردی» به معنای «تپه ی کرد» در نزدیکی دمشق. «نولدکه» این نکته را در نوشته ای دیگر که به مکانیابی یا موقعیت جغرافیایی دمشق اختصاص یافته است نیز می آورد. در آنجا اما می نویسد این نام را در آن زمان روی نقشه نیافته است. موضوع را با شرق شناس مشهوری به نام «سوسین» در میان می گذارد؛ در پاسخ به «نولدکه» می گوید این نام را در محاورات شنیده است. آذر مجموع نتیجه می گیرد که در آن دوره ای که دستنوشته به آن می پردازد سکونتگاهی نظامی (= ارتشی/جنگی) از کردان در سوریه وجود داشته است. شکل قدیم سریانی (آرامی!) این نام با حرف «ق» آغاز می شده است.

ویک نکته: نسخه های «کارنامه» ویراسته و ترجمه صادق هدایت و بهرام فروه و شی که هر دو خواسته اند با بهره گیری از متنهای پهلوی کار خود را سامان دهند داستان نبرد اردشیر را با کردان می آورند، هر چند با تفاوتهایی در ارتباط با ضبط نامها، اما واژه ی «کردان» را عیناً ذکر می کنند.

۸- نولدکه می نویسد عربان و ایرانیان اما نام «کرد» را به کار می برند و آن را با حرف «ق» نمی آغازند. اما یادآور می شود که دو ضبط «کردو» و «کرد» را باید از نام یک عشیره ی کوه نشین ایرانی که طنین مشابهی دارد، متمایز کرد. می نویسد در برخی از نوشته های سریانی سخن از «کرتوایه» (Kartewaye) و «کرتوایه» (Kartawaye?) می رود. در نوشته ای داستانی می آید از نبرد شجاعانه ی یک سوری علیه چپاولگران «کرتوایه» که روستای او را سخت تخریب کرده بودند. این روستا در ناحیه ی کردستان در قسمت علیا ی رودخانه ی زاب قرار داشته است. اینان قسمتهایی دیگر را در امتداد همین رود در معرض ویرانی قرار داده بوده اند. این داستان را «توماس مارگا» شرح می دهد. در این ناحیه گویا کردان مسیحی نیز به

4. The karnamak i Ardeshir i Babagan. Tr. by Darab Dastur Peshotan. 1896./Nöldeke. Geschichte der Artachsir i Papakan. In: BzKIS. 4. Göttingen 1878.

4. Nöldeke. Zur Topographie und Geschichte des Damascenischen Gebietes und der Hurangegend. ZDMG. 1875. P. 424.

روایت مسعودی وجود داشته اند اما روشن است که نباید تعدادشان زیاد بوده باشد. آنچه نقل از منبع وقایع نگار دوزبانه ی دیگری «نولدکه» می نویسد این «کرتوایه ها» (به تاریخ ۸۸۰ پس از میلاد برابر ۲۶۶ هجری) «یعقوبایه» نامیده می شدند که آشوبگرانی بوده اند در کناره ی دجله در حالی که متن عربی واژه ی «اکراد» را به کار می برد و «یعقوبی» می نامد: کردان یعقوبی. او به ابن اثیر و طبری ارجاع می دهد. «نولدکه» اندکی بیشتر به معرفی این گروه براساس سنجش نسخه ها و داده ها می پردازد که ما را اکنون با آنها کاری نیست. مهم این است که در این مختصر اندکی با پراکندگی گروه ها یا عشیره ها و مردمانی که به نحوی کرد نامیده شده یا پنداشته شده اند، آشنایی می یابیم.

در یک کلام به نظر «نولدکه» این مردمانی که «کرتوایه» نامیده می شده اند نباید صرفاً یک عشیره ی خاص بوده باشند بلکه این نام برابر است با «کردان» یا «کردان» ساکن مناطق کوهستانی همسایگی آشور قدیم. اگر چنین نمی بود می باید راوی حداقل یک بار هم که شده نام متعارف «کردان» را به کار می برد. البته در قدیم چنین نامی در ارتباط با یک عشیره ی خاص به کار رفته است. با این حال در پایان تأکید می کند که باید «کردوخها» (با همه ی اشکال جانبی اش)، «کردان» و «کرتوایه ها» را به وضوح از هم متمایز و تفکیک کرد و به حساب آورد.

⁴ .Nöldeke.Kardu und Kurde.Pp.79-80.

توفیق وهبی

توفیق وهبی به سال ۱۸۹۱ در روستایی در بابلان کردستان به دنیا آمد. او را از سرآمدان لهجه ی مرکزی کردی در دهه ی بیست به شمار می آورند. زبان شناس بود و افسر ارتش. کلنل توفیق می نامیدندش. در ارتش عثمانی خدمت می کرد. پس از سقوط امپراتوری عثمانی و برپایی کشور عراق زیر نظر بریتانیا، وهبی از اعضای با نفوذ ارتش جدید عراق شد. از همان آغاز با نیروهای ناسیونالیستی عرب و خاصه با وزارت فرهنگ عراق مشکل داشت.

بنابر گزارشهای کردی توفیق وهبی را نیز باید در شمار هواخواهان لاتینی سازی خط کردی برشمرد. با بدرخان دیدار داشته است اما نسبت به خط پیشنهادی او واکنشی نشان نداده بوده است. گویا از دهه ی بیست قرن بیستم میلادی در راه لاتینی سازی نگارش کردی کوششهایی داشته است. بدرخان نوشته است سعی داشته پیشنهاد خود را با او هماهنگ کند یا موافقت او را به دست آورد. هر دو چنانکه آمده است موافق وحدت بخشیدن به خط کردی و البته خط کردی لاتینی بوده اند بی آن که بتوانند به وحدت رویه دست بیابند.

توفیق وهبی در حکومت عراق سمتهایی مهم داشته است: از مدیریت گرفته تا وزارت و سرانجام عضویت در سنا در منصب سناتور. به هنگام تغییر رژیم در عراق به سال ۱۹۵۸ در انگلستان بود و تا هنگام فوتش در همین کشور اقامت داشت. به هر حال او را از پیشگامان تغییر خط کردی و مدون کردن آن می دانند. مهمترین اثر او فرهنگ کردی- انگلیسی دانسته شده است. این فرهنگ را همراه با «ادموندز» تألیف کرده است که در ابداع و اشاعه ی لاتینی سازی خط کردی نقشی عمده ایفا کرده است. از او و نگرشهایش جداگانه یادخواهم کرد.

در ارتباط با منشاء و خاستگاه کردان و زبان کردی که به نظر او مهمترین مسائل در حوزه ی کردشناسی به شمار می روند، طی یک سخنرانی در انگلستان می گوید تاریخنگاران اسلامی که به منشاء کردان پرداخته اند همواره این موضوع را به اسطوره و افسانه پیوند زده اند. از این رو کارهای آنان را فاقد ارزش تاریخی یا اندیشه ای می داند. با این حال کوششهای تحقیقی اروپاییان را در چند قرن اخیر متفاوت می داند از آثار پیشینیان. این تحقیقات که تا زمان ایراد سخنرانی اش ادامه یافته اند خصلتی متفاوت دارند. از آن جمله از پروفیسور مینورسکی یاد می کند. اشاره اش به همان سخنرانی معروف مینورسکی است در بیستمین کنگره ی شرق شناسان در بروکسل است به سال ۱۹۳۸. مینورسکی در آن گفتار جمله ای معروف بر زبان رانده بود. مینورسکی گفته بود «وحدت کردان را باید براساس ریشه های ماد توضیح داد.» دیگرانی هم بوده اند که به خاستگاه کردان براساس تعلق به مادها اشاره داشته اند. او نمی خواهد در سخنرانی اش به دیدگاه های هواخواهان این نظریه بپردازد. برعکس می گوید می خواهد به مخالفتها و ایرادهایی که در ارتباط با این باور مطرح شده اند اشاره کند. در اینجا به «مک کنزی» اشاره می کند که می گوید کردی از فارسی میانه تأثیر پذیرفته است و به همین سبب هم به زبانهای ایرانی جنوب- غربی تعلق دارد. روش مک کنزی مبتنی است بر سنجش تطبیقی لهجه ها و از این راه نظر

مینورسکی را نمی پذیرد که بنا برنظر او کردی به گروه زبانهای ایرانی شمال- غربی تعلق می گیرد یعنی حوزه ای که مادها از نظر تاریخی در آن قرار می گیرند. به باور مک کنزی نباید مادها را اجداد کردان امروزی به حساب آورد. البته مک کنزی بر نظر خود اصرار نمی ورزد و آن را یک فرضیه و نه یک نظریه ی اثبات شده می داند. توفیق وهبی با همه ی احترامی که برای اعتبار علمی «مک کنزی» قائل است با این حال داده های گردآوری شده ی او را در ارتباط با این فرضیه نمی پذیرد و پرسش برانگیز می داند. به باور او این رویکرد مک کنزی حس هویت یابی تاریخی کردان را خدشه دار می سازد و سخن او را سخت و نامقبول جلوه گر می سازد. «مک کنزی» چنانکه آمد هویت یابی کردان را باارجاع دادن به عصرمادها و فتح نینوا نوعی نگاه روزپسند(مُد) می داند که به داده های کافی تکیه نمی زند و بیشتر از داستان و پندار الهام می گیرد. از همین روست که رویکرد زبان شناختی به زبان کردی را دارای اهمیتی فزاینده معرفی می کند. مک کنزی در آن هنگام استاد کردی بود در مدرسه ی مطالعات آفریقایی - شرقی در لندن.

توفیق وهبی در پاسخ به مک کنزی می گوید کردان نبودند که سقوط نینوا را آغاز عصری جدید دانستند، بل این «شورای ایران شناسی» (Council of Iranology) بود که چنین تصمیمی گرفت و سال ۶۲۱ پیش از میلاد را در این راه به کار انداخت. استدلال دکتر مک کنزی این است که مخلوط یا آمیزه ی مادها- کردها به داده هایی اندک تکیه می زند و بیشتر افسانه پردازی به حساب می آید. به همین علت هم او رویکرد زبان شناختی را برمی گزیند. در همین جا توفیق وهبی می گوید بی تردید برسرراه ایجاد پیوند میان این دو (کردان - مادها) دشواریهایی وجود دارد اما می خواهد پیش از آن که به رویکرد زبان شناختی مک کنزی بپردازد به جست و جوی راه حلی برای یک معمای تاریخی بپردازد. این معما چنین است: برسرماها چه آمد؟ می خواهد بگوید سرنوشت پایانی مادها چه بود؟^{۴۴}

می گوید در دوران پایانی قرن پنجم پیش از میلاد بخشی از وطن مادها در شمال عراق امروز در سواحل شرقی رود دجله قرار داشت. در اینجا به «آنا باز» اثر «گزنفون» ارجاع می دهد. در حوالی پایان قرن هفتم نام ملتی به نام «ماد» (= مادها) دیگر در ایران نامی شناخته نبود. با این حال اسنادی تاریخی وجود دارد که نشان می دهند در اواخر ساسانیان نام «ماد» (Medes) به شکلها و گونه های مختلف تداوم و تحول یافت: «مای» (May) و «ماس» (Mas). در دوران آغازین اسلامی این نام به صورت «ماه» (Mah) دوام پیدا کرد. همه ی این شکلها در اساس نامهای مناطق هستند. به علاوه اسناد آرامی مسیحی همان نام را تا پایان دوره ی ساسانیان به صورت اصلی خود یعنی «مادای» (Maday) نگه داشتند. نام «مادای» (Madaya) در آرامی برابر بود با «ماد» (= مادی = Median). پس چه رویدادهایی موجب شدند که نام مردم این امپراتوری از خاطره ها محو شود؟ «توفیق وهبی» سپس می گوید در دوران پایانی ساسانیان ما از هیچ فاجعه ای اطلاعی در دست نداریم که به نابودسازی «مادها» انجامیده باشد. من (= وهبی) می گویم اگر نام «ماد» محو شد،

^{۴۴} . همه ی نقل قولهایی که از توفیق وهبی می آورم از متن سخنرانی تاریخی اوست از منبع زیر که به دشواری یافتم:
Kurdistan.Nos:IX&X.July 1965.Pp.23-28.

«مادها» اما به حیات خود ادامه دادند. کردهای کنونی اسکان یافته به باور من (= وهبی) بازماندگان و از تبار مادها هستند. عشیره های نیرومند هندوایرانی کردن با دیگرچادرنشینان خویشاوندی که پسانتر باهم درآمیختند «ماد» دوران آغازین را در معرض تهدید قرار دادند. تاریخ نویس یونانی به نام «پولی بیوس» (Polybius) حدود ۲۰۵-۱۲۵ پیش از مسیح در توصیف مادها در تاریخ عمومی خود می نویسد همه ی منطقه ی ماد پس از فتح اسکندر تحت پوشش شهرهای ساخته شده ی یونانی قرار گرفت تا بتوانند بربرهای همسایه را زیر نظارت خود قرار دهند. در عصر پادشاهی «سلوکوس دوم» ملقب به «کالینیکوس» (۲۴۶-۲۲۶ پیش از میلاد) بنا بر نوشته ی حسن پیرنیا، تاریخنگار ایرانی، عشیره های کوه نشین که دارای قلاع و استحکاماتی بودند خارج از کنترل و نظارت حکومت یونانی قرار داشتند. در سراسر دوران سلوکیان حکومت قادر نبود نظارت خود را برچادرنشینان و نیمه چادرنشینان بگستراند. در دوران جانشینان سلوکیداها که حکومتی ضعیف داشتند به سال ۲۲۴ پس از میلاد حکمرانان فتودال نیرومندتر بودند و تسلط چادرنشینان بر روستاییان فزونی گرفت. به نظر می رسد که حوالی دوران پایانی پارتیان، حکومت کردن آریایی دربخشهای کوهستانی و پیرامونی ماد تفوق یافت. به عقیده ی «وهبی» این شواهد علت حمله و انقیاد ماد را توسط نخستین پادشاه ساسانی، اردشیربابکان (۲۲۵-۲۴۱ پس از میلاد)، برما می نمایانند. او قصد کرد سلطه اش را بر سراسر امپراتوری پارتیان بگستراند.

کتاب «کارنامک ارتخشیر پایکان» آمیزه ای است از تاریخ و افسانه. فتوحات اردشیر را گزارش می کند. به وضوح نشان می دهد دو نام «ماسی» (Masi، «مادی»)، «گرد» یکی اند و ملت واحدی را معنی می کنند. حداقل می توان گفت در پایان قرن ششم پس از میلاد یعنی تاریخ منسوب به «کارنامک» چنین بوده است. این اثر که به زبان پهلوی نگاشته شده است جزئیات حمله ی اردشیر به مادها را روایت می کند. اردشیر پس از کشتن اردوان پنجم پادشاه پارتیان لشگری از زابل گردآورد و به جنگ با کردن شاه ماسی شتافت. این نشان می دهد که مؤلف کارنامک به مادها و کردن همچون مردمی واحد می نگریسته است.

در اینجا یک لحظه درنگ می کنیم و به یادداشت مرحوم دکتر جواد مشکور در کتاب «کارنامه اردشیربابکان» او نگاهی می اندازیم. مرحوم مشکور در ارتباط با «کردان شاه مادی» می نویسد: «کردان را سابقاً از سرزمین ماد می دانستند. مادها نخستین طایفه ایرانی بودند که پیش از پارسیان (هخامنشیان) شاهنشاهی بزرگی را در ایران پدیدآوردند که به دست کوروش هخامنشی دولت ایشان از میان رفت. سرزمین ماد به سه ایالت به شرح زیر منقسم می شد: الف- مادبزرگ که همان عراق عجم است، ب- مادآتورپاتکان که شامل آذربایجان و کردستان است که آن را ماد کوچک می خواندند، ج- ماد راگیانا که ری و اطراف آن بود. حدود غربی کشور ماد کوه های زاگرس بود بنابراین کردستان و ایالات غربی ایران را شامل می شده است. واژه ماد در زمان ساسانیان تبدیل به «مای» و «ماس» شده و در قرون اولیه اسلامی آن را «ماه» می خواندند.»^{۴۵} دکتر مشکور می نویسد عربان «ماه» را به معنی خراج می

^{۴۵} نک. کارنامه اردشیربابکان به اهتمام دکتر جواد مشکور. ناشر: دنیای کتاب. نوبت چاپ: دوم. تاریخ نشر: ۱۳۸۹. ص ۲۳۵.

گرفته اند مانند «ماه البصره» یا «ماه الکوفه». «جمع «ماه» یعنی ماد را «ماهات» می گفتند. در منظومه ی «ویس و رامین» نام سرزمین ماد، ماه آمده است. دو شهر دینور و نهاوند نیز در قدیم «ماهین» خوانده می شده است.^{۶۱} ملاحظات مرحوم دکتر مشکور هم مهم اند و هم آن که گوشه هایی از آن حداقل بحث انگیز. به هر حال مرحوم توفیق وهبی از این ملاحظات خبر نداشته است.

باز می گردیم به ملاحظات توفیق وهبی. می نویسد بنابر تاریخ آرامی اربیل از قرن پنجم، شاپور اول پادشاه ساسانی در نخستین سال پادشاهی اش (۲۴۲ پس از میلاد) با مادهای کوه نشین جنگید و در نبردی خشن بر آنان غلبه کرد. توفیق وهبی از این نکته نتیجه می گیرد که مادهای کوه نشین همان کردان اند. سپس می نویسد در میان اسناد مذهبی آرامی قرن چهارم مرتبط با اربیل یک نام شخصی یافته است که از قرابت میان کردی و مادی حکایت دارد. این نام که اگر آن را درست خوانده باشم «کور- کشد» (Kor-Kshed) است. او به سال ۳۷۲ پس از میلاد حکمران یا والی اربیل بوده است.

می گوید این نام از «خور- خشد» (Xvar-Xshed) برآمده است که از اوستایی «hvare xshaeta» به معنی «خورشید درخشان» است. حرف «خ» (x) تبدیل شده است به «ک» که از ویژگیهای زبان کرمانجی است. در اسناد فارسی میانه ی یافت شده در تورفان همین واژه در شکل فارسی آن «خورشید» (xor-shed) آمده است. واژه ی اوستایی یادشده در تحول پهلوی ساسانی «خورشیت» شده است که در فارسی نو «خورشید» است. نام این حکمران به باور توفیق وهبی نشان می دهد که او یک پارسی (Persian) نبوده است. این نام که در شکل خود «غیر پارسی» است با کردی اما قرابت دارد و اگر هم کرد نبوده باشد، یک مادی بوده است.

در کردی جدید «خور» (xor) به معنای خورشید است. کردی اما شکل «گُر» به معنای خورشید را حفظ کرده است در واژه هایی چون «کلاو- قوری» به معنای «کلاه حصیری» که کلاهی است در برابر آفتاب؛ «قوری» یا «قوریتان» (= آفتاب پرست). توفیق وهبی در تقویت استدلال خود مثال دیگری از یک تذکره الشهدای آرامی متعلق به سال ۳۶۲ پس از میلاد می آورد. در آنجا نام «قسترا بت زبدا» آمده است؛ قسترا < قشتر > نام تحول یافته ی اوستایی («مادی») «خشثرا» (xshathra) به معنای پادشاهی/قلمرو است؛ می تواند به معنای ناحیه یا شهر هم باشد. «بت زبدا» آرامیان ناحیه ای است در «کردونه» ی باستان، اما می تواند مشابه با نام شهری کردی باشد < stalka < Xshatra-ka در ناحیه ی دجله بنا بر نوشته های نویسندگان ارمنی.

«قشتر» (Kshatra/ Qshatra) {این واژه با سکون حرف نخست و فتحه ی حرف آخر باید باشد. در اینجا و در بالا، فتحه ی حرف آخر را باالف ضبط کرده ام تا هم خواندن آنها آسان تر باشد و هم آنکه چنانچه اختلافی در تلفظ باشد که نمی دانیم به ضبط لاتینی آنها عنایت شود} به باور توفیق وهبی باید تلفظی کردی- مادی بوده باشد از قرن چهارم میلادی.

مناطقى که کردان خود را بر آنها تحميل کرده اند می باید در وسیعترین معنای این اصطلاح همان کردستان جدید شده باشند. اما کردان نام خود را بر همه ی مادها تحميل نکرده اند. بخشی از «ساکنان» آنچه که شمال آذربایجان گشت، بعدها «ترکی – مسلک» شدند. مناطق دیگر پیرامون شمال غربی و ساحل غربی دریای خزر و مرکز ایران را کردی نمی خواندند، هرچند برخی از این لهجه ها با کرمانجی خویشاوندی داشته اند. اما در ارتباط با منطقه ای وسیع، نام کرد شامل ماد و دیگر طوایف آریایی می شد. به نظر نام ماد در میان کردان جذب شد شبیه تحولی که در فرانسه به وقوع پیوست که نام فرانک بر نام «گُل» (Gaul) غلبه کرد.

توفیق وهبی می گوید پس از محوگشتن نام ماد به دقت نمی دانیم چه موقع تمایز میان کردان به معنی واقعی کلمه، همانسان که بودند، و کرمانج ها آغازگشت. نخستین کسانی که خود را «کرد» می خواندند، اسکان یافتگان را «کرمانج» می نامیدند. استعمال نام «کرمانج» را خود این مردم تداوم بخشیدند.

در ایالات «سوران» و «مکری»، روستا نشینان امروزی را «کرمانج» می نامند، اما از نظر مردم طایفه ای و شهرنشینان این نام به معنی «سرف» (Serf = رعیت) است. اما مردم ایالت کردستان ایران یعنی منطقه ی «سنا» و مردم خانقین کسانی را که در غرب و شمال می زیند (به جز «گوران») را «کرمانجی» خطاب می کنند. مردم سلیمانیه و کرکوک این نام را از یادبرده اند هرچند که اسکان یافتگان غیر گوران این ایالات بی تردید همان «کرمانج» ها هستند. کسانی که نام «کرمانج» را فراموش کرده اند روستا نشینان خود را (سرف) «مسکین» (مسکین؟) می نامند که می تواند به معنای ساکنان روستا باشد. به خصوص کردان شمال زاب برگ خود را «کرمانج» می دانند و زبان خود را «کرمانجی» می نامند. مؤلف حماسه ی «مم و زین»، شاعر بزرگ کردی، احمد خانی، به کرمانجی شمالی می نوشت و نام کرد و کرمانج را بسته به مورد و به جای هم به کار می گرفت. احمد خانی می گوید:

مگذار خلق بگوید کردان

بی معرفتند، بی اصل و بی بنیاد.

بیندیش، از عرب تا گرجیان

این کرمانجیان اند شبیه بُرج-ان. (ترجمه از این قلم است با نگاه به زبان اصلی!)

سپس توفیق وهبی می گوید نام کرمانج در سراسر کردستان جا باخت به نام کرد. با توجه این دگرگونی اجتماعی و زبانی واژه ی کرمانج ارجاع می دهد به لهجه ی بزرگی از کردی. این لهجه ی بزرگ کردی به چند گروه تقسیم می شود:

۱- کرمانجی شمالی،

۲- کرمانجی جنوبی (شمال سورانی – مکری، سلیمانیه، سنایی)،

۳- کرمانشاهی (شامل کلهری- لکی – پشت کوهی).

مرز میان کرمانجی شمال و جنوبی به تقریب از انتهای جنوبی دریاچه ی رضاییه (=ارومیه) تا نزدیکترین نقطه ی به زاب بزرگ و در امتداد این رود تا دهانه ی آن.

در اینجا توفیق وهبی پس از این ملاحظات می خواهد به «مک کنزی» بازگردد. از او نقل می کند که می گوید «در واقع تنها داده و نشانه ای که در ارتباط با کردان در ادبیات باستان پیش از دوران خود می بینیم نوشته هایی است که در آثار پولیبیوس، لوی و استرابو به «کرتیوی» (kvptioi) یا «کرتی» (Cyrtii) اشاره دارند.» دو مورخ

نخست آنان را فلاخن اندازان لشگریان ماد و آسیای صغیر یاد می کنند، در حالی که «استرابو» به وضوح آنان را کوه نشینانی وحشی وصف می کند که در ماد و ارمنستان و همچنین در ایران اند. به جز این یک استثناء همه ی گواهیهای مثبت، کردان را مردمی مادی می دانند. این همان نظری است که پروفیسور مینورسکی آن را تأیید می کند.

از این گذشته به باور توفیق وهبی محققان میان نامهای «کردوخی» و «کرتیوی» با نام «گُرد» پیوند برقرار کرده اند اما بر سر نام به کار برده شده توسط «گزنفون» یعنی همان «کردوخی» اختلاف نظر دارند. برخی بر این عقیده اند که «کردو» و «گرتی» را شکل‌های قدیم تر «گُرد» می دانند و برخی دیگر چنین نظری را نمی پذیرند. این ها نکته های تازه ای نیستند که توفیق وهبی بر زبان می راند. از این اختلاف نظر آگاهیم و پیشتر نیز آنها را آورده ایم. توفیق وهبی می گوید «درایور» که بالا از او یاد کردیم فهرست درازی از نامهایی که ریشه ی نام کرد هستند می آورد.

«درایور» از این وراتر رفته و می نویسد نخستین نشانه از کردان را می توان در لوح خشتی سومری از قرن سوم پیش از میلاد دید که از سرزمین «کرد-ا» یاد می شود.

«توفیق وهبی» در اینجا با اشاره به این لوح که نام «کردکا» (Kardaka) را دربردارد می گوید همه ی نامهای فهرست «درایور» تحول همین شکل اند. این تحول را هنگامی درمی یابد که شباهت یکی از ویژگیهایی که امروز لهجه های مختلف کرمانجی را از هم متمایز می کند، توجه اش را جلب می کند. می گوید شکل آغازین واژه ی «خانه»، «خان-اک» (= خائک) بوده است. این واژه در در دسته ی لهجه های کرمانجی شمالی، لهجه ی سورانی و در گروه لهجه های کرمانجی تبدیل شده است به «خان-ی» (= xan- i). در لهجه های مگری و سلیمانی آن را «خان-و» (xan- u) می گویند در حالی که در لهجه ی «سنا» به شکل «خان-گ» (xan- eg) است که دومین تحول به شمار می رود. بدین ترتیب این واژه چنین تحولی را دارد: خائک/ خان-ک / خان-گ / خان-و/ خان-ی. «وهبی» معتقد است که نمونه های بسیار می توان آورد به خصوص در حالت اسم و صفت مفعولی. «وهبی» می گوید: 'aka-، پسوند شناخته شده ی هندی - ایرانی است که در اصل از هندواروپایی برآمده است.

«توفیق وهبی» می گوید «دکتر مک کنزی» به رویکردی زبان شناختی توسل می جوید به جای آنکه به تاریخ بپردازد اما نمی تواند بگوید کی و کجا کردی تحت تأثیر فارسی میانه قرار گرفته است. او در جهت تقویت نظر خود داده های زبان شناختی به کار می بندد و روشی را بر می گزیند که «وهبی» نمی پسندد و خلاف عقیده ی خود می داند. «وهبی» آشکار بر این نظر است کردان اعقاب مادها هستند. یعنی همان نظر مینورسکی را دنبال می کند.

«وهبی» سپس می گوید گرچه اطلاعات اندکی از زبان مادی داریم، به نظر می رسد لهجه ی عمده ی اینان اوستایی بوده باشد. بعد می گوید «یقیناً مادی زبان پایه ی آنچه که ما گروه شمال غربی زبانهای ایرانی می دانیم، بوده است، و زبان شناسان نیز متفق القول اند که کردی زبانی است در گروه شمال غربی. پیشگامان کردی مدرن را چنین نام می برد: آرین، کردی قدیم و اوستایی - مادی.

«دکتر مک کنزی» در اثبات نظر خود در ارتباط با اثر گذاری فارسی میانه بر کردی دو نکته می آورد که به عقیده ی «وهبی» بردانشجویان زبانهای ایرانی شناخته است. یکی تحول Y ، قدیم است در فارسی، کردی و بلوچی در آغاز کلمات به صورت کنونی J ، در حالی که در لهجه ی گورانی که خصوصیات شمالی را نشان می دهد، چنین تغییری به وقوع نمی پیوندد. اما آیا دکتر مک کنزی می تواند همین استدلال و تحول را در ارتباط با بلوچی و دیگر لهجه های ایرانی نیز به کار ببرد؟ گورانی که تصور می شود شکل قدیم را حفظ کرده است در یکی از لهجه های خود یعنی اورامی چنین تحولی را به نمایش می گذارد. یک واژه را نمونه می آورد و می گوید واژه ی $jazhn$ {جژن} (جه ژ نه)^{۴۷} در فارسی «جشن». چند کلمه ی دیگری که همین تحول را نشان می دهند عبارتند از:

- $yama$ ، به معنی «جام» / $yavan$ ، = جوان / $yatu$ ، = جادو. سپس «توفیق وهبی» می گوید اگر درست است که اورامی از فارسی قدیم وام گرفته به جای آنکه این تحول در خود لهجه صورت گرفته باشد، بنابراین می توان همین توضیح را در مورد کرمانجی و لهجه های دیگر در ارتباط با واژگانی که با «ج» آغاز می شوند به جای حرف آغازین y ، اوستایی نیز به کار بست. پسانتر می گوید از y ، نشانه هایی در کلماتی از کرمانجی می بیند مانند: $ku-$ / $ku-ye$ / ko ، yay که به همان معنای فارسی «کجا» ست. کلماتی مانند: ame ، $am-yay$ ، یا: aw / $aw-yay$ ، مطابقت دارند با فارسی: اینجا/آنجا. از طرف دیگر در کرمانجی شکل $yay < j$ ، به معنی جا به کار برده می شود همان سان که در فارسی کلمه ی:

نکته ی دوم دکتر مک کنزی تحول $hw-$ ، قدیم است به $w-$ ، کنونی. از این امر نتیجه می گیرد که گورانی نزدیکتر است به بلوچی در حالی که کردی نزدیکتر است به فارسی به علت آنکه $hw-$ ، تبدیل شده است به $xw-$ ، «توفیق وهبی» می گوید تصور نمی کنم از این منظر بتوان گفت کردی خویشاوندی خاصی دارد با فارسی. تقریباً همه ی لهجه های ایرانی از پامیر گرفته تا گیلان و کردستان در شمال غرب و همچنین مرکز ایران همین تحول را پیوده اند. استثنا ها عبارتند از گورانی، زازایی، و بلوچی و یک واژه در لهجه ی لاسگردی که این کلمه عبات است از: vow ، اوستایی $hwafna$ ، به معنی «خواب/خوابیدن».

«توفیق وهبی» همین شیوه را در گفتارش پی می گیرد و نمونه های دیگری جهت تقویت استدلال خود می آورد که ذکر همه ی آنها در اینجا ضرورت ندارد. می خواستم دیدگاه او را نسبت به نظریه ی «مک کنزی» نشان دهم. البته باید بگویم او را در آن هنگام نخستین کردی شناخته ام که شهامت و در ضمن توانایی مقابله با یک کردشناس برجسته چون «مک کنزی» را داشته است که در آن موقع کرسی استادی این رشته را نیر در مدرسه ی مطالعات شرقی لندن (= سواس) در اختیار داشته است. همه ی استدلالهای «وهبی» را نمی توان بی چون و چرا موجه دانست. در همین حال موقعی نمونه های او مفهوم واقع می شوند که بتوانم استدلالها و نمونه های «مک کنزی» را

^{۴۷} . این ضبط را از دستور هه ورامی فاتح رحیمی گرفته ام که شیوه ی نگارش جاری سورانی را به کار می برد. سندج چاپ نخست. ۱۳۸۶. ص ۲۵۲.

بیاورم تا اعتبار هریک بر زبان شناسان روشن گردد. الان فرصت این کار را ندارم. مهم طرح دو دیدگاه است. یکی تاریخی و دیگری زبان شناختی. مرحوم توفیق وهبی خواسته از هر دو بابت نظر مک کنزی را نقد کند. تردیددارم موفق بوده باشد. با این حال در پایان گفتارش می گوید او همچنان به نظر مینورسکی باور دارد که کردان را از تبار ماد می داند و می گوید اگر بخواهیم این نظر مینورسکی را به گونه ای دیگر عنوان کنیم : می گفتم (= وهبی) در حالی که نخستین کردان هندوایرانی مادی نبوده اند، اما کردان امروزی مادی هستند.» نمی دانم اعتبار چنین نظری با این استدلال از نظر تحقیقات و ریشه شناسی به کجا می انجامد؟

اندیشه ۱۳۹۳

Languages of the Iranian Civilization
(4)

Notes and Observations
on
Kurd, Kurdi, Kurdistan

By

Dr. Changiz PAHLAVAN

Published in Iran

Esfand 1395
March 2017